

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ (نساء ۷۹)

حسناته من الله و سيئاته منا

نسخه پیش نویس شماره یک:

الفوائد المعصومية فى ضرورة احياء العربية المبينة القرآنية

درآمدی بر شناخت عربی مبين زبان و اثره ی قرآن کریم

زیر نظر حضرت استاد شهاب الدین علائی نژاد حفظه الله

گروه طلبگی تا اجتهاد

<http://tt-ej.ir>

۱۳۹۱-۱۴۰۱

چکیده:

فهم درست و دقیق ادبیات عرب زیربنای فهم متون دینی است و لذا هر گونه پیشرفت مبنایی در این فهم و اصول حاکم بر آن می تواند به پیشرفت فهم از آیات قرآن کریم و روایات ائمه ی هدی علیهم السلام منجر شود. باور فراگیر کنونی در مورد ادبیات عرب آن است که زبان عربی زبانی بشرنیا است که در قوم عرب پیشرفت نموده است و به دلیل عنایت اعراب به آن به نقاط رفیع بلاغت و فصاحت رسیده است و قرآن کریم و روایات شریفه نیز بر مبنای همین زبان القاء شده اند. این موضوع در علوم مختلف از جمله اصول فقه، زبان شناسی عربی، کلام، علوم قرآنی و شاخه های مختلف ادبیات عرب به عنوان باور مشهور ترویج می شود. حال آنکه با نگاهی دقیق تر به روایات شریفه و تاریخ مستند و شواهد مختلف زبانی در می یابیم که این بر این پیش فرض اشکالاتی وارد است. این مقاله به معرفی عربی مبین به عنوان یک زبان الهی و فرابشری که به عنایت خدای متعال بر حضرت اسماعیل نبی علی نبینا و آله و علیه السلام القاء شده است می پردازد و تلاشهای برخی بزرگان ادبیات عرب در فهم و دستیابی به این زبان عزیز را مورد کنکاش قرار می دهد. بخش اول این مقاله ناظر به اثبات وجود عربی مبین و بخش دوم آن درباره امکان دستیابی و وقوع تلاشهای برخی نحاة جهت دستیابی به عربی مبین است.

واژگان کلیدی: وضع، عربی مبین، زبان شناسی، منشأ زبان، تاریخ، قرآن، لغات، فقه اللغة

فهرست مطالب

چکیده:	2
مقدمه و پیشینه	8
فهرست مطالب پیشنهادی	9
فصل اول: نزول زبان عربی مبین	11
نظرات در مورد نحو نزول زبان عربی بر زمینیان	11
نظر اول: نزول کل لغات بر حضرت آدم علیه السلام و نقل در ذریه ی ایشان و حفظ شدن از طوفان در اهرام مصر:	11
نظر دوم: نزول عربی به شکل الهام بر حضرت اسماعیل	13
نظر سوم: نزول عربی مبین بر حضرت آدم و فرسودگی زبان و نزول مجدد بر حضرت اسماعیل علیه السلام	13
نظر چهارم: تبلیل السن	14
فصل دوم: تکلم به زبان عربی مبین و فراگیر شدن آن	15
نظرات در مورد شروع تکلم به زبان عربی بر روی زمین:	15
نظر اول: شروع تکلم به عربی توسط نه نفر از نوادگان حضرت نوح که به شبه جزیره عرب هجرت نمودند:	15
نظر دوم: اولین متکلم به عربی بودن قحطان:	18
نظر سوم: اولین متکلم به عربی بودن یعرب بن قحطان:	18
نظر چهارم: اولین متکلم به عربی بودن حضرت هود نبی علیه السلام	18
فصل سوم: چیستی عربی مبین و معناشناسی این تعبیر در آیات و روایات	21
عربی مبین در روایات شریفه	21
عربی مبین (برده شود در بخش عربی مبین)	21
معنی عربی مبین	22
بحثی درباره زبان عربی ویژه قرآن:	23
روایات مرتبط با زبان عربی	30
تعلیم عربی مبین به حضرت اسماعیل نبی	32

33	معنی عربی مبین
34	اشاره به تحریفات زبان و تغییر در وضع لغات در قرآن کریم
35	تلاش غرب برای حذف ریشه های نبوی علوم.....
36	نتیجه گیری
37	منشأ زبان در تاریخ و روایات.....
39	نظرات در مورد نحو نزول زبان عربی بر زمینیان
39	نظر اول: نزول کل لغات بر حضرت آدم علیه السلام و نقل در ذریه ی ایشان و حفظ شدن از طوفان در اهرام مصر:
41	نظر دوم : نزول عربی به شکل الهام بر حضرت اسماعیل
41	نظر سوم: نزول عربی مبین بر حضرت آدم و فرسودگی زبان و نزول مجدد بر حضرت اسماعیل علیه السلام.....
41	نظر چهارم : تبلیل السن
42	نظرات در مورد شروع تکلم به زبان عربی بر روی زمین:
42	نظر اول: شروع تکلم به عربی توسط نه نفر از نوادگان حضرت نوح که به شبه جزیره عرب هجرت نمودند:
44	نظر دوم: اولین متکلم به عربی بودن قحطان:
45	نظر سوم: اولین متکلم به عربی بودن یعرب بن قحطان:
45	نظر چهارم : اولین متکلم به عربی بودن حضرت هود نبی علیه السلام
47	چیستی عربی مبین
47	عربی مبین در روایات شریفه
47	تعلیم عربی مبین به حضرت اسماعیل نبی
48	معنی عربی مبین
49	نظرات پیرامون عربی قرآن کریم
49	اول : نزول قرآن بر اساس عربی رایج عصر نزول
50	دوم : توسعه و گسترش عربی عصر نزول
52	سوم: نزول قرآن در قالب زبان عربی مبین

52	همه ی وحی های الهی به عربی
53	انبیاء عرب زبان
53	عربی زبان اهل بهشت
54	تعلیم اسماء و بیان به معنی تعلیم لغات و تعلیم به قلم
55	تعلیم لغات به ملائکه و جنیان و حیوانات
56	خلقت و معانی الهی حروف معجم و ابجد و حساب جمل
61	تفرق لغات معجزه الهی
61	معرفت انبیاء و ائمه به همه لغات
64	محو شدن همه ی زبانها به جز عربی در عصر پس از ظهور
64	اشاره به تحریفات زبان و تغییر در وضع لغات در قرآن کریم
65	تلاش غرب برای حذف ریشه های نبوی علوم
67	نتیجه گیری
68	فصل چهارم : ضرورت احیاء عربی مبین و سازوکار آن (مقاله مغنی)
68	چکیده
69	درآمد
70	جایگاه قرآن کریم در علم لغت
71	قیاس قرآن با شعر و نظریه ی نحو قرآنی
72	نقل قول تلاشهای معاویه در احیای شعر جاهلی:
72	نظر علامه طباطبائی رحمه الله پیرامون رواج شعر در جاهلیت و ترویج شعر جاهلی توسط معاویه در المیزان:
75	آموزش استفاده علمی روشمند در فهم و برداشت از قرآن
79	استشهاد و استدلال قرآنی در نحو
86	شواهدی از استدلال نحوی قرآن با قرآن
86	شاهد اول: تشخیص منصوب به نزع خافض از مفعول به کمک آیات دیگر

86	شاهد دوم : تشخیص علم بالغلبه بودن اسم به کمک آیات دیگر (استفاده از مدلول آیه)
87	شاهد سوم: استدلال در جواز مقدم شدن معمول خبر کان بر کان (استفاده از چینش کلمات در آیات)
87	شاهد چهارم: استدلال در توسعه ی معانی حروف (استفاده از الفاظ متفاوت در آیات متشابهی که تنها در یک لفظ متفاوتند)
88	شاهد پنجم: استدلال در رد نظر نحویون
89	معرفی ابن هشام نحوی و جایگاه او در اعراب قرآن
90	معرفی کتاب مغنی اللیب و باب مفردات
92	انواع استدلال قرآنی در مغنی اللیب و مثال برای هر نوع
92	۱: استشهاد در معانی حروف جر و افعال
93	۲: استشهاد در تعیین و تایید قاعده
93	۳: استدلال در رد نظر نحویون
94	۴: استدلال در تعیین حیطه ی معنا و مصداق ادوات
94	۵: استشهاد در رد نظر معرین
96	جمع بندی روشهای به کارگیری استدلال قرآن با قرآن در کتاب مغنی اللیب
96	نتیجه گیری:
98	فصل پنجم: نمونه هایی از روش تبیین قرآن به قرآن در احیاء عربی مبین در روایات (مقاله با برادر نظامی)
99	چکیده:
99	مقدمه و ضرورت بحث:
100	پیشینه و مبادی تصویری:
101	نمونه ها و مصادیق:
101	استدلال لغوی قرآن با قرآن (مفهومی – مصداقی):
102	استدلال نحوی قرآن با قرآن:
102	استدلال صرفی قرآن با قرآن:
103	استدلال بلاغی قرآن با قرآن:

103.....	جمع بندی:
103.....	منابع:
105.....	فصل ششم: چالش قرائات، مانعی در دستیابی به عربی مبین
105.....	مقدمه
106.....	شناخت قرائات و نقش آنها در ادبیات عرب و نحو
107.....	چالش میان قراء و نحویون:
110.....	قرائت حفص قرائت معلوم الحجة
112.....	منابع مقاله مغنی و قرائات:
115.....	فصل هفتم: معناشناسی واژه ای عربی مبینی - مفردات قرآن با قرآن
116.....	فصل هشتم: ساختار شناسی واژگانی (صرف) عربی مبینی - صرف قرآن با قرآن
117.....	فصل نهم: جمله شناسی و تاثیرات بین واژگانی (نحو) عربی مبینی - نحو قرآن با قرآن
118.....	فصل دهم: چیدمان شناسی و واژه گزینی معنا محور (بلاغت) عربی مبینی - بلاغت قرآن با قرآن
119.....	منابع:
119.....	منابع
119.....	کتاب تاریخی
119.....	کتاب لغوی
120.....	کتاب تفسیری
120.....	کتاب حدیثی
122.....	سایر کتاب
122.....	منابع انگلیسی زبان:

نقش مهم و بنیادین ادبیات عرب در فهم متون دینی بر هیچ یک از پژوهشگران و دانشمندان فضای علوم اسلامی پوشیده نیست. هر گونه رشد و پیشرفت مبنایی در این دانش و شاخه های وابسته به آن می تواند به پیشبرد فهم جامعه ی اسلامی از کلام الهی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام منجر شود که خود باعث رشد و تعالی جامعه اسلامی خواهد شد. (یکی از پژوهشگران جوان این عرصه می نویسد: برخی ریشه زبان عربی را در وحی می دانند و اگر این فرض ثابت شود کما اینکه قرائن بسیاری بر آن دلالت می کند کتابهای صرف و نحو و بلاغت دچار تغییرات اساسی خواهد شد. (انس و آشنایی با زبان وحی - کتاب اول واژه شناسی نوشته محمد برزگر نشر معارف ۱۳۹۳)) در کتب تاریخی و روایی شواهد متعددی وجود دارد که بسیاری زبانهای بشری ریشه ی فرازمینی و سماوی داشته اند و قول مشهور میان مورخین و قدمای از دانشمندان علوم اسلامی همین الهی بودن زبان بوده است. اما ظاهراً نظریه ی بشری بودن زبان از برخی کتب ترجمه شده در دوران تمدن اسلامی در میان علمای مسلمان وارد شده است و بعدها کم کم با توجه به عدم توانایی مدافعین نظر اول در توجیه تغییرات بشری زبان و کاهش و افزایش های واژگانی در آن نظریه ی بشرنهاد بودن زبان قوت گرفته است و به نظر مشهور بدل شده است. در میان تراث علمی بیشتر در کتب تاریخی (ذیل عناوین تاریخ انبیا، تاریخ عرب، تاریخ خط، تاریخ زبان)، اصولی (ذیل مباحث وضع) و علوم لغت از این موضوع بحث شده است. گرچه در علم کلام (ذیل بحث توقیفی بودن اسماء)، فلسفه و منطق (ذیل بحث دلالت وضعی)، علوم قرآنی (ذیل بحث تاریخ، خط و زبان قرآن) و علم الحروف و برخی علوم دیگر نیز به فراخور موضوع پای این چالش به میان آمده است. بررسی فراگیر این موضوع در پژوهشی گسترده در حال انجام است که چکیده ای از برخی نتایج آن که تا کنون حاصل شده است در چارچوب این مقاله تقدیم جامعه علمی کشور می گردد.

فهرست مطالب پیشنهادی

چکیده

مقدمه و پیشینه

تنها راه دسترسی به جواب تاریخ و روایات و بی حاصل بودن بحث های ذهنی و فلسفی و تجربی

منشأ زبان در تاریخ و روایات

نظرات در مورد نزول زبان عربی بر زمینیان

نظر اول: نزول کل لغات بر حضرت آدم علیه السلام و نقل در ذریه ی ایشان و حفظ شدن از طوفان در اهرام

مصر

نظر دوم: نزول عربی به شکل الهام بر حضرت اسماعیل

نظر سوم: نزول عربی مبین بر حضرت آدم و فرسودگی زبان و نزول مجدد بر حضرت اسماعیل علیه السلام

نظر چهارم: تبلیل السن

نظر پنجم: نظر سکولارهای غرب

ممنوعیت

قطع با انبیاء

رسوخ به دانشگاه های ایران

رسوخ به حوزه

بیگدلی

شواهد فراوان روایی قرآنی و تاریخی بر الهی بودن زبان و ارجاع

نظرات در مورد شروع تکلم به زبان عربی بر روی زمین

نظر اول: شروع تکلم به عربی توسط نه نفر مهاجر به شبه جزیره عرب از نوه های حضرت نوح علیه السلام

نظر دوم: اولین متکلم به عربی بودن حضرت هود نبی علیه السلام

نظر سوم: اولین متکلم به عربی بودن قحطان فرزند حضرت هود علیه السلام

نظر سوم: اولین متکلم به عربی بودن یعرب بن قحطان بن هود علیه السلام

نظر چهارم: اولین متکلم به عربی بودن حضرت اسماعیل علیه السلام

نظر پنجم: نظریه اعوجاج عربی مبین و دو بار الهام عربی مبین بر حضرت اسماعیل و حضرت پیامبر

اشاره به تحریفات زبان و تغییر در وضع لغات در قرآن کریم

روایات شاهد بحث

اندراس عربی

اول من شق

ادبونی ربی

افصح العرب

چیستی عربی مبین

در روایات شریفه

تعلیم عربی مبین به حضرت اسماعیل نبی

معنی عربی مبین

زبان همه مخلوقات عربی مبین

در کتب لغت و تاریخ

تعلیم عربی مبین به حضرت اسماعیل نبی

معنی عربی مبین

نظرات پیرامون عربی قرآن کریم

اول: نزول قرآن بر اساس عربی رایج عصر نزول

دوم: توسعه و گسترش عربی عصر نزول

سوم: نزول قرآن در قالب زبان عربی مبین

نتیجه گیری

فصل اول: نزول زبان عربی مبین

نظرات در مورد نزول زبان عربی بر زمینیان

نظر اول: نزول کل لغات بر حضرت آدم علیه السلام و نقل در ذریه ی ایشان و حفظ شدن از طوفان در اهرام مصر:

و روينا عن غير وهب أن الله تعالى أنزل على آدم إحدى وعشرين صحيفة فيها تحريم الميتة والدم ولحم الخنزير وقيل لم يكن فيها غير الحروف المقطعة وهي كل حرف يلفظ بها اللفظ من العربية والعجمية فيها ألف لغة من أمهات اللغات حدّ الله تعالى عليها الألسنة كلّها (البدء و التاريخ ج ۳ ص ۲)

[فی تفسیر علم آدم الاسماء كلها] قيل إنه علمه أسماء الأشياء كلها ما خلق و ما لم يخلق بجميع اللغات التي يتكلم بها ولده بعده عن أبي علي الجبائي و علي بن عيسى و غيرهما قالوا فأخذ عنه ولده اللغات فلما تفرقوا تكلم كل قوم بلسان ألفوه و اعتادوه و تطاول الزمان على ما خالف ذلك فنسوه و يجوز أن يكونوا عالمين بجميع تلك اللغات إلى زمن نوح على نبينا و آله و عليه السلام فلما أهلك الله الناس إلا نوحا و من تبعه كانوا هم العارفين بتلك اللغات فلما كثروا و تفرقوا اختار كل قوم منهم لغة تكلموا بها و تركوا ما سواه و نسوه (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۱۱، ص: ۱۴۶)

ابن ندیم در الفهرست از کعب چنین نقل می کند:

أن أول من وضع الكتابة العربية و الفارسية و غيرها من الكتابات آدم عليه السلام وضع ذلك قبل موته بثلاثمائة سنة في الطين و طبخه فلما أصاب الارض الطوفان سلم فوجد كل قوم كتاباتهم فكتبوا بها (الفهرست (ابن ندیم)، النص، ص: ۶)

و اعلم أن الله تبارك و تعالى قال: **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا** يعني الحروف المحيطة بكل نطق، و هي اثنان و ثلاثون حرفا تحوي جميع لغات الناطقين في الموجودات كلّها مع اختلاف ألسنتهم و لغاتهم، فمنها ثمانية و عشرون عربية بعدد منازل القمر، و منها أربعة عجمية و هي پ ج ژ گ. قال جعفر الصادق عليه السلام: علّم الله آدم الأسماء بالقلم الذي في اللوح المحفوظ، و قيل: إنّ الحروف كانت تتشكّل لآدم عليه السلام في قوالب نورانية عند إرادة مسماها، و هي خاصته التي اختصّه الله تعالى بها، و علّمه الله سبعين ألف باب من العلم، و علّمه ألف حرفة، و أنزل عليه تحريم الميتة و الدم و لحم الخنزير، و أنزل عليه حروف المعجم في إحدى و عشرين ورقة و هي أول كتاب كان في الدنيا، و كونها في إحدى و عشرين ورقة إشارة إلى أن الدنيا سبعة أدوار - أي سبعة آلاف سنة - و أنزل عليه عشر صحائف و فيها ألف لغة، و قد بيّن الله فيها أخبار الدنيا و ما يكون فيها في أهل كل زمان، و ذكر صورهم و سيرهم مع أنبيائهم و اممهم و ملوكهم و عبيدهم و رعاياهم، و ما يحدث في الأرض. (إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۱، ص: ۲۱۷ و ۲۱۸ و ينابيع المودة: ج ۳ ص ۱۹۷ باب ۶۷)

روي عن أبي ذر الغفاري رحمه الله: قلت: يا رسول الله أي كتاب أنزل الله تعالى على آدم؟ قال صلى الله عليه وآله: كتاب الحروف المعجم: ا ب ت ث الخ، فهي تسعة و عشرون حرفا. قلت: يا رسول الله عددت ثمانية و عشرين حرفا. فغضب صلى الله عليه وآله حتى احمرت عيناه فقال صلى الله عليه وآله: يا أبا ذر و الذي بعثني بالحق نبيا ما أنزل الله على آدم في اللغة العربية إلا تسعة و عشرين حرفا. قلت: يا رسول الله أ ليس فيها لام و ألف؟ قال: لا و ألف حرف واحد، قد أنزله الله تعالى على آدم في صحيفة واحدة و معه سبعون ألف ملك، من خالف لام ألف فقد كفر بما أنزل الله تعالى علي. (إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ١، ص: ٢١٧ و ٢١٨)

أول الأقسام قلم السرياني و منه تفرعت سائر الأقسام و هو أول قلم كان في الدنيا و به كان آدم عليه السلام قد وضع سفره. (إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ١، ص: ٢١٨، ينابيع المودة ج ٣ ص ٢٠٢).

في الينابيع عن الشيخ عبد الرحمن بن محمد علي بن أحمد البسطامي - كان أعلم زمانه في علم الحروف -: أما آدم عليه السلام فهو نبي مرسل خلقه الله تعالى بيده و نفخ فيه من روحه فأُنزل عليه عشر صحائف، و هو أول من تكلم في علم الحروف، و له كتاب سفر الخفايا، و هو أول كتاب كان في الدنيا في علم الحروف، و ذكر فيه أسرار غريبة و امور عجيبة، و له كتاب الملكوت و هو ثاني كتاب كان في الدنيا في علم الحروف و صاحب الهيكل الأحمر قد أخذ من شيث عليه السلام كتاب الملكوت و كتاب السفر المستقيم، و هو ثالث كتاب كان في الدنيا في علم الحروف عاش تسعمائة و ثلاثين سنة شمسية. عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله قال: خلق الله الأحرف و جعل لها سرا، فلما خلق آدم عليه السلام بث فيه السر و لم يبيته في الملائكة، فجرت الأحرف على لسان آدم بفنون الجريان و فنون اللغات، و قد اطلع الله على أسرار أولاده و ما يحدث بينهم إلى يوم القيامة، و من هذه الكتب تفرعت سائر العلوم الحرفية و الأسرار العددية إلى يومنا هذا و إلى ما شاء الله. ثم بعده ورث علم أسرار الحروف ابنه أغاناذيمون و هو نبي الله شيث عليه السلام، و هو نبي مرسل أنزل الله عليه خمسين صحيفة، و هو وصي آدم عليه السلام و ولي عهده، و هو الذي بنى الكعبة المعظمة بالطين و الحجر، و له سفر جليل الشأن في علم الحروف، و هو رابع كتاب في الدنيا في علم الحروف، و عاش تسعمائة سنة شمسية، ثم ورث علم الحروف ابنه أنوش، ثم ابنه قينا و إليه ينسب القلم القيناي، ثم ابنه مهلائيل ثم ابنه بارد، و في زمانه عبدت الأصنام ثم ابنه هرمس و هو نبي الله إدريس و هو نبي مرسل أنزل الله عليه ثلاثين صحيفة، و إليه انتهت الرئاسة في العلوم الحرفية و الأسرار الحكمية و اللطائف العددية و الإشارات الفلكية، و قد ازدحم على بابيه سائر الحكماء، و اقتبس من مشكاة أنواره سائر العلماء، و قد صنف كتاب كنز الأسرار و ذخائر الأبرار، و هو خامس كتاب كان في الدنيا في علم الحروف، و علمه جبرائيل علم الرمل، و به أظهر الله نبوته و قد بني اثنين و سبعين مدينة، و تعلم منه علم الحروف الهرامسة و هم أربعون رجلا، و كان أمهرهم اسقلينوس الذي هو أبو الحكماء و الأطباء، و هو أول من أظهر الطب، و هو خادم نبي الله إدريس عليه السلام و تلميذه، ثم ابنه متوشلخ ثم ابنه لامك ثم ابنه نوح عليه السلام، و هو نبي مرسل و له سفر جليل القدر، و هو سادس كتاب كان في الدنيا في علم

الحروف، ثم ابنه سام ثم ابنه أرفخشذ ثم ابنه شالخ ثم ابنه عابر، و هو نبي الله هود عليه السلام (إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ١، ص: ٢١٤ و ٢١٥)

و من الناس من زعم أن هرمس الأول المدعو بالمثلث بالحكمة و هو الذي يسميه العبرانيون أخنوخ ابن يرد بن مهلائيل بن قينان بن أنوش بن شيث بن آدم و هو إدريس النبي، عليه السلام، استدل من أحوال الكواكب على كون الطوفان فأمر ببنیان الأهرام و إيداعها الأموال و صحائف العلوم إشفاقاً عليها من الذهاب و الدروس و حفظاً لها و احتياطاً عليها. (معجم البلدان، ج ٥، ص: ٤٠٢)

در میان اقوال در مورد اهرام مصر به نظر می رسد این قول قوی تر باشد زیرا طبق صریح قرآن : وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يُعْرِشُونَ (اعراف ١٣٧) و شداد بن عاد نیز از ظالمان بوده و بعید است خداوند مصنوعاتی از ظالمان به جز مساکن آنان که در قرآن اشاره شده است سالم باقی بگذارد. (النمل : ٥٢ فَبَلَّغْ يَبُوتَهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا) و (إبراهيم : ٤٥ وَ سَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ)

در صفحه ٤٠١ همین جلد از معجم البلدان نیز چنین آمده است:

قال ابن زولاق: و لم يَمَرَّ الطوفان على شيء إلا و أهلكه و قد مرَّ عليهما لأن هرمس و هو إدريس، عليه السلام، قبل نوح و قبل الطوفان. (معجم البلدان، ج ٥، ص: ٤٠١)

و الهَرَمَانِ، بالتَّخْرِيكِ: بِنَاءَانِ أُزْلِيَانِ بِمَضَرٍّ، وَ اخْتُلِفَ فِيهِمَا اخْتِلَافًا جَمًّا يَكَادُ أَنْ تَكُونَ حَقِيقَةً فِيهِمَا كَالْمَنَامِ، فَقِيلَ: بِنَاهُمَا هَرَمُسُ الْأَوَّلُ الْمَدْعُو بِالْمُثَلَّثِ بِالْحِكْمَةِ وَ هُوَ الَّذِي يُسَمِّيهِ الْعِبْرَانِيُّونَ اخْنُوحَ بْنَ يَرْدَ بْنِ مَهْلَائِيلَ بْنِ قَيْنَانَ بْنِ أَنْوَشَ بْنِ شِيثَ بْنِ آدَمَ، وَ هُوَ إِدْرِيسُ، عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا اسْتَدَلَّ مِنْ أَحْوَالِ الْكَوَاكِبِ عَلَى كَوْنِ الطَّائِفِ لِحِفْظِ صَحَائِفِ الْعُلُومِ وَ الْأَمْوَالِ فِيهِمَا مِنَ الطُّوفَانِ إِشْفَاقًا عَلَيْهَا مِنَ الذَّهَابِ وَ الدُّرُوسِ وَ اخْتِيَاطًا (تاج العروس من جواهر القاموس، ج ١٧، ص: ٧٤٦)

یافته های جدید در مورد اهرام مصر دیده و ارجاع شود.

نظر دوم : نزول عربی به شکل الهام بر حضرت اسماعیل

بر مبنای این نظر که غیر مشهور است زبان عربی بعد از هبوط انسان از بهشت از او گرفته شد و بعدها در زمان حضرت اسماعیل علی نبینا و آله و علیه السلام این زبان مجدد به بشریت اعطا شد. دلائل و شواهد این قول هم در ادامه مقاله ارائه خواهد شد.

نظر سوم: نزول عربی مبین بر حضرت آدم و فرسودگی زبان و نزول مجدد بر حضرت اسماعیل علیه السلام

جمع میان دو نظر بالا ما را به این جمع بندی می رساند.

حدثنا نعيم بن سالم بن قنبر مولى علي ابن أبي طالب عن أنس بن مالك، قال: لما حشر الله الخلائق إلى بابل، بعث إليهم ريحا شرقية و غربية و قبلية و بحرية، فجمعهم إلى بابل، فاجتمعوا يومئذ ينظرون لما حشروا له، إذ نادى مناد: من جعل المغرب عن يمينه و المشرق عن يساره فاقصد البيت الحرام بوجهه فله كلام أهل السماء، فقام يعرب ابن قحطان فقيل له: يا يعرب بن قحطان بن هود أنت هو، فكان أول من تكلم بالعربية، و لم يزل المنادي ينادي: من فعل كذا و كذا فله كذا و كذا، حتى افترقوا على اثنين و سبعين لسانا، و انقطع الصوت و تبليلت الألسن، فسميت بابل، و كان اللسان يومئذ بابليًا، و هبطت ملائكة الخير و الشر و ملائكة الحياء و الإيمان و ملائكة الصحة و الشقاء و ملائكة الغنى و ملائكة الشرف و ملائكة المروءة و ملائكة الجفاء و ملائكة الجهل و ملائكة السيف و ملائكة البأس، حتى انتهوا إلى العراق، فقال بعضهم لبعض: افترقوا، فقال ملك الإيمان: أنا أسكن المدينة و مكة، فقال ملك الحياء: و أنا معك، فاجتمعت الأمة على أن الإيمان و الحياء ببلد رسول الله، صلى الله عليه و سلم، و قال ملك الشقاء: أنا أسكن البادية، فقال ملك الصحة: و أنا معك، فاجتمعت الأمة على أن الشقاء و الصحة في الأعراب، و قال ملك الجفاء: أنا أسكن المغرب، فقال ملك الجهل: و أنا معك، فاجتمعت الأمة على أن الجفاء و الجهل في البربر، و قال ملك السيف: أنا أسكن الشام، فقال ملك البأس: و أنا معك، و قال ملك الغنى: أنا أقيم ههنا، فقال ملك المروءة: و أنا معك، و قال ملك الشرف: و أنا معكما، فاجتمع ملك الغنى و المروءة و الشرف بالعراق. قلت: هذا خبر نقلته على ما وجدته، و الله المستعان عليه. (معجم

فصل دوم: تکلم به زبان عربی مبین و فراگیر شدن آن

نظرات در مورد شروع تکلم به زبان عربی بر روی زمین:

نظر اول: شروع تکلم به عربی توسط نه نفر از نوادگان حضرت نوح که به شبه جزیره عرب هجرت نمودند:

با عبور از بحث نزول زبان عربی به بحث شروع تکلم به زبان عربی می رسیم.

ابن ندیم در الفهرست چنین می نویسد:

و يقال إن الله تعالى أنطق اسماعيل بالعربية المبينة، و هو ابن أربع و عشرين سنة قال محمد بن اسحاق فأما الذي يقارب الحق و تكاد النفس تقبله فذكر الثقة أن الكلام العربي بلغة حمير، و طسم، و جدیس، و أرم و حویل. و هؤلاء هم العروب العاربة و أن اسماعيل لما حصل في الحرم و نشأ و كبر تزوج في جرهم آل معاوية بن مضاض الجرهمي فهم أحوال ولده فتعلم كلامهم و لم يزل ولد اسماعيل على مر الزمان يشتقون الكلام بعضه من بعض و يصنعون للأشياء أسماء كثيرة بحسب حدوث الأشياء الموجودات و ظهورها فلما اتسع الكلام ظهر الشعر الجيد الفصيح في العدنانية و كثر هذا بعد معد بن عدنان. (الفهرست (ابن ندیم)، ص: ۷)

ذكروا أن ابراهيم عليه السلام نظر إلى ولد اسماعيل مع أحوالهم من جرهم فقال له يا اسماعيل ما هؤلاء فقال نبي و أحوالهم جرهم فقال له ابراهيم باللسان الذي كان يتكلم به و هو السريانية القديمة أعرب له يقول أخلطهم به و الله أعلم (الفهرست (ابن ندیم)، ص: ۸)

و اعلم ان نوع الانسان لما كان مدنيا بالطبع و كان محتاجا الى اعلام ما في ضميره الى غيره و فهم ما في ضمير الغير اقتضت الحكمة الالهية احداث دوال يخف عليه ايرادها و لا يحتاج الى غير الآلات الطبيعية فقاده الالهام الالهى الى استعمال الصوت و تقطيع النفس الضروري بالآلة الذاتية الى حروف يمتاز بعضها عن بعض باعتبار مخارجها و صفاتها حتى يحصل منها بالتركيب كلمات دالة على المعانى الحاصلة في الضمير فيتيسر لهم فائدة التخاطب و المحاورات و المقاصد التي لا بد منها في معاشهم. ثم ان تركيبات تلك الحروف لما امكنت على وجوه مختلفة و انحاء متنوعة حصل لهم السنة مختلفة و لغات متباينة و علوم متنوعة. ثم ان ارباب الهمم من بين الامم لما لم يكتفوا بالمحاوراة في اشاعة هذا النعم لاختصاصها بالحاضرين سمت همتهم السامية الى اطلاع الغائبين و من بعدهم على ما استنبطوه من المعارف و العلوم و اتبعوا نفوسهم في تحصيلها لينتفع بها اهل الاقطار و لتزداد العلوم بتلاحق الافكار وضعوا قواعد الكتابة الثابتة نقوشها على وجه كل زمان و بحثوا عن احوالها من الحركات و السكنات و الضوابط و النقاط و عن تركيبها و تسطيرها لينتقل منها الناظرون الى الالفاظ و الحروف و منها الى المعانى فنشأ من ذلك الوضع جملة العلوم و الكتب. الافهام الثالث: فى اوائل ما ظهر من العلم و الكتاب و اعلم انه يقال ان آدم عليه السلام كان عالما بجميع اللغات لقوله سبحانه و تعالى و علم آدم الاسماء كلها [الآية] قال الامام الرازى المراد اسماء كل ما خلق الله تعالى من اجناس المخلوقات بجميع اللغات التي يتكلم بها ولده اليوم و علم ايضا معانيها و انزل عليه كتابا و هو كما ورد في حديث ابى ذر رضى

الله تعالى عنه انه قال: يا رسول الله اى كتاب انزل على آدم عليه السلام قال كتاب المعجم قلت اى كتاب المعجم قال ا ب ت ث ج قلت يا رسول الله كم حرفا قال تسعة و عشرون حرفا الحديث و ذكروا انه عشر صحف فيها سور مقطعة الحروف و فيها الفرائض و الوعد و الوعيد و اخبار الدنيا و الآخرة و قد بين اهل كل زمان و صورهم و سيرهم مع انبيائهم و ملوكهم و ما يحدث في الارض من الفتن و الملاحم. و لا يخفى انه مستبعد عند اصحاب العقول القاصرة و اما من امعن النظر في الجفر و لاحظ شموله على غرائب الامور فعنده ليس ببعيد سيما في الكتب المنزلة. و روى ان آدم عليه السلام وضع كتابا بانواع الالسن و الاقلام قبل موته بثلاثمائة سنة كتبها في طين ثم طبخه فلما اصاب الارض الغرق وجد كل قوم كتابا فكتبوه من خطه فأصاب اسماعيل عليه السلام الكتاب العربى و كان ذلك من معجزات آدم عليه السلام ذكره السيوطى في المزهري. و في رواية: ان آدم عليه السلام كان يرسم الخطوط بالبنان و كان اولاده تتلقاها بوصية منه و بعضهم بالقوة القدسية القابلية [القلبية] و كان اقرب عهد اليه ادريس عليه السلام فكتب بالقلم و اشتهر عنه من العلوم ما لم يشتهر عن غيره و لقب بهرمس الهرامسة و المثلث بالنعمة لانه كان نبيا ملكا حكيما و جميع العلوم التى ظهرت قبل الطوفان انما صدرت عنه في قول كثير من العلماء و هو هرمس الاول اعنى ادريس ابن يرد بن مهلايل بن انوش بن شيث بن آدم عليه السلام المتمكن بصعيد مصر الاعلى و قالوا انه اول من تكلم في الاجرام العلوية و الحركات النجومية و اول من بنى الهياكل و عبد الله تعالى فيها و اول من نظر في الطب و الف لاهل زمانه قصائد في البسائط و المركبات و انذر بالطوفان. و رأى ان آفة سماوية تلحق الارض فخاف ذهاب العلم فبنى الاهرام التى في صعيد مصر الاعلى و صور فيها جميع الصناعات و الآلات و رسم صفات العلوم و الكمالات حرصا على تخليدها ثم كان الطوفان و انقرض الناس فلم يبق علم و لا اثر سوى من في السفينة من البشر و ذلك مذهب جميع الناس الا المجوس فانهم لا يقولون بعموم الطوفان ثم اخذ يتدرج الاستئناف و الاعادة فعاد ما اندرس من العلم الى ما كان عليه من الفضل و الزيادة فاصبح مؤسس البنيان مشيد الاركان لا زال مؤيدا بالملة الاسلامية الى يوم الحشر و الميزان. (كشف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون، ج ١ مقدمة المؤلف، ص: ٢٤ تا ٢٦)

اتفقوا على تنويع العرب إلى نوعين: عاربة و مستعربة. فالعاربة هم العرب الأول الذين فهمهم الله اللغة العربية ابتداء فتكلموا بها. قال الجوهري «و قد يقال فيهم العرب العاربة». و المستعربة هم الداخلون في العربية بعد العجمية. قال الجوهري «و ربما قيل لهم المتعربة». و قد اختلف في العاربة و المستعربة فذهب ابن إسحاق و الطبري إلى أن العاربة هي عاد و ثمود و طسم و جدیس و أميم و عبيل و العمالقة و عبد ضخم و جرهم الأولى، و من في معناهم. و المستعربة بنو قحطان بن عابر ابن شالخ بن أرفخشذ بن سام بن نوح و بنو إسماعيل عليه السلام لأن لغة عابر و إسماعيل كانت سريانية أو عبرانية، فتعلم بنو قحطان العربية من العاربة ممن كان في زمانهم كعاد و نحوهم، و تعلم إسماعيل العربية من جرهم من بني قحطان النازلين على إسماعيل و أمه بمكة. و ذهب آخرون، منهم المؤيد صاحب حماه إلى أن بني قحطان هم العاربة، و أن المستعربة هم بنو إسماعيل فقط (صبح الأعشى في صناعة الإنشاء، ج ١، ص: ٣٥٩ و ٣٦٠)

و قحطان بن عابر هو أبو اليمن كلها، و جذم نسبها. و ولد قحطان هم العرب المتعربة؛ إذ العرب ثلاث فرق: عاربة و متعربة و مستعربة. فأما العاربة فهم تسع قبائل من ولد إرم بن سام بن نوح: و هم عاد، ثم ثمود، ثم أميم، ثم عليل، ثم طسم، ثم جدیس، ثم عمليق، ثم جرهم، ثم وبار. فعاد و عليل ابنا عوص بن إرم بن سام بن نوح، و طسم و عمليق و أميم: بنو لاوذ بن سام؛ و ثمود و جدیس ابنا جاثر بن إرم بن سام؛ و وبار و جرهم ابنا فالغ بن عابر: فهذه العرب العاربة. و أما المتعربة فهم بنو قحطان بن عابر الذين نطقوا بلسان العرب العاربة و سكنوا ديارهم. و أما المستعربة فهم بنو إسماعيل بن إبراهيم: و هم بنو عدنان بن أذ. قال الشريف الجؤانی: و هذا مختصر من نسب اليمن. قال: إن العقب من قحطان ابن عابر من يعرب بن قحطان: و هو الذي زعمت يمن أن العرب إنما سميت عربا به و أنه أول من تكلم بالعربية و نزل أرض اليمن فهو أبو اليمن كلها. (نهاية الأرب في فنون الأدب، ج ٢، ص: ٢٩٢)

وَ وَلَدَ إِرْمَ بْنَ سَامَ بْنَ نُوحٍ: عَوْصُ بْنُ إِرْمَ، وَ غَاثِرُ بْنُ إِرْمَ، وَ حَوِيلُ بْنُ إِرْمَ. فَوَلَدَ عَوْصُ بْنُ إِرْمَ: غَاثِرُ بْنُ عَوْصٍ، وَ عَادُ بْنُ عَوْصٍ، وَ عُبَيْلُ بْنُ عَوْصٍ. وَ وَلَدَ غَاثِرُ بْنُ إِرْمَ: ثَمُودُ بْنُ غَاثِرٍ، وَ جُدَيْسُ بْنُ غَاثِرٍ وَ كَانُوا قَوْمًا عَرَبًا يَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا اللَّسَانِ الْمُضَرِّيِّ، فَكَانَتِ الْعَرَبُ تَقُولُ لَهُذِهِ الْأُمَمُ: الْعَرَبُ الْعَارِبَةُ، لِأَنَّهُ لِسَانُهُمُ الَّذِي جُبِلُوا عَلَيْهِ، وَيَقُولُونَ لِبَنِي إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ: الْعَرَبُ الْمُتَعَرِبَةُ، لِأَنَّهُمْ إِنَّمَا تَكَلَّمُوا بِلسَانِ هَذِهِ الْأُمَمِ حِينَ سَكَنُوا بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ. فَعَادُ وَ ثَمُودُ وَ الْعَمَالِيقُ وَ أُمَيْمٌ وَ جَاسِمٌ وَ جُدَيْسٌ وَ طَسَمٌ هُمُ الْعَرَبُ، فَكَانَتْ عَادُ بِهَذِهِ الرَّمْلِ إِلَى حَضَرِ مَوْتٍ وَ الْيَمَنِ كُلِّهِ، وَكَانَتْ ثَمُودُ بِالْحَجَرِ بَيْنَ الْحِجَازِ وَ الشَّامِ إِلَى وَادِي الْقَرْيَةِ وَ مَا حَوْلَهُ، وَ لَحِقَتْ جُدَيْسٌ بِطَسَمٍ، فَكَانُوا مَعَهُمْ بِالْيَمَامَةِ وَ مَا حَوْلَهَا إِلَى الْبَحْرَيْنِ، وَ اسْمُ الْيَمَامَةِ إِذْ ذَاكَ جَوْ، وَ سَكَنَتْ جَاسِمٌ عُمَانَ فَكَانُوا بِهَا. (تاريخ طبرى چاپ بيت الافكار الدولية ج ١ ص ٧١ و در نسخه چاپ دارالتراث بيروت ج ١ ص ٢٠٤)

قال الطبرى: و فهم الله لسان العربية عاداً و ثمود و عليل و طسم و جدیس و اميم و عمليق و هم العرب العاربة. (تاريخ ابن خلدون ج ٢ ص ٩)

والصحيح المشهور أن العرب العاربة قبل إسماعيل وقد قدمنا أن العرب العاربة منهم عاد و ثمود و طسم و جدیس و أميم و جرهم و العماليق و أمم آخرون لا يعلمهم إلا الله كانوا قبل الخليل عليه الصلاة والسلام وفي زمانه أيضا. فأما العرب المستعربة و هم عرب الحجاز فمن ذرية اسماعيل بن إبراهيم عليهما السلام. (البداية والنهاية، ط. دار إحياء التراث العربي (ج ٢ ص ١٨٧)

در پاورقی همین صفحه این کتاب هم چنین آمده است:

قال في نهاية الارب: ١٨: فالعاربة هم العرب الاولى الذي فهمهم الله اللغة العربية ابتداء فتكلموا بها فقليل لهم عاربة أي بمعنى الراسخة في العروبية.

عاد و ثمود و سم و جدیس و أرم و العماليق و رهم و قحطان بن هود، فهم كانوا أوائل الناس منهم يعرب الذي تكلم بالعربية كل أخذه من يعرب ابن قحطان بن هود وإليه تنسب العربية. فقليل: عربي لأن يعرب أول من نطق بها وليس أحد غيره

تکلم قبله بها، فهذه الأجناس التي سميت لك تكلمت بكلام يعرب بن قحطان بن هود، النبي صلى الله عليه وسلم (التيجان في ملوك حمير، ج ١ ص ٣٢٧ و ٣٢٨)

قالوا العرب العرباء والعاربة- يعني طسما و جديسا (المخصص، ج ١٦، ص: ٥٦)

نظر دوم: اولین متکلم به عربی بودن قحطان:

وقال في مروج الذهب إن قحطان من ولد عابر..بن سام. وهو أبو اليمن كلها وهو أول من تكلم بالعربية لأعرابه عن المعاني وإبانتته عنها. (البدايه و النهايه ج ٢ ص ١٨٧)

نظر سوم: اولین متکلم به عربی بودن يعرب بن قحطان:

و يُعْرَبُ بن قحطانَ أول من تكلم بالعربية، و هو أبو اليمن كلهم. (الصاح، ج ١، ص: ١٧٩)

أن من ملك اليمن بعد نزول قحطان بن عابر بن شالخ بن ارفخشذ بن سام بن نوح أتاها يعرب بن قحطان وهو أول من نطق بالعربية (البدء و التاريخ ج ٣ ص ١٧٤)

نظر چهارم: اولین متکلم به عربی بودن حضرت هود نبی علیه السلام

قال ابن عباس: ان هودا اول من نطق بالعربية (اطلس القرآن ص ٢٩)

متأسفانه در بحث تاريخ انبياء هنوز كتب متقن و مستند كه به شيوه ي پژوهشى به تحليل اقوال مى پردازند به رويت نگارندگان نرسیده است و صرفا كتب جمع اقوال و روايات بدون جمع بندى و تحليل و تطبيق دیده مى شود. نکته ي عجيب ديگر آن است كه با اين كه مشهور است كه علومى كه از قبل از ميلاد مسيح توسط يونانيان به ما رسیده است باقىمانده اى از ميراث علمى اديس نبى عليه السلام است

اين نبى خدا نزد ايرانيان به نام هوشنگ شناخته مى شده است و نزد يونانيان نام او هرمس بوده است:

رأيت الفرس يعظمون هذه الأبيات والقصيدة (شاهنامه) و يصورونها و يرونها كتاريخ لهم و منهم من يزعم أن كيومرث كان قبل آدم، قالوا ثم ملك هوشنك يبيش داد و معناه أول حاكم حكم بين الناس و أول من دعا الناس إلى عبادة الله وأول من كتب بالعبرية والفارسية واليونانية وزعم بعضهم أن هذا بمنزلة اديس النبي صلى الله عليه أو هو اديس (البدء والتاريخ ج ٣ ص ١٣٨ و ١٣٩)

(و نبأ الله اديس بعد وفاة آدم وأنزل عليه النجوم والطب واسمه عند اليونانيين هرمس، البدء والتاريخ ج ٣ ص ١٢)

و هزمس، كزبرج: اسم علم سُرياني. و هزمس الهرامسة، يعنون به سيّدنا اديس عليه السلام، و هو النَّبِيُّ المثلث. (حسيني زبيدي، محمد مرتضى، تاج العروس من جواهر القاموس، ٢٠ جلد، دارالفكر - بيروت، چاپ: اول، ١٤١٤ ق.ج ٩، ص: ٤٠) همچنين رجوع كنيد به التحقيق في كلمات القرآن الكريم: ج ١؛ ص ٥٥

اما در برخی از کتب یونانیان بحث وضع بشری زبان پیش کشیده شده است و ظاهراً اختلاف بشرنهاد بودن زبان در مقابل خدانهاد بودن آن از مدارس عصر پیش از میلاد در یونان آغاز شده است (مناظره کرایتالوس با هرموژن در کتاب افلاطون). اهمیت بحث پیدایش زبان در آنجاست که اگر منشا الهی و نبوی زبان پذیرفته شود جهان غرب و دنیای لیبرال دموکراسی زیر دین و منت انبیاء خواهد رفت و مدال انجام بزرگترین خدمت به رشد و پیشرفت بشری در فضای تفکر و تعقل و علم یعنی زبان را به گردن انبیاء خواهد آویخت از همین روست که در برهه ای از زمان بحث درباره پیدایش زبان در اروپا ممنوع شده است.

در دایرة المعارف ویکی پدیا ذیل عنوان منشا زبان (origin of language) چنین آمده است:

منشأ پیدایش زبان یکی از بحث‌انگیزترین موضوعات درباره انسان است، به‌طوری‌که هیچ توافقی درباره زمان یا مکان شکل‌گیری اولین نموده‌های زبانی میان دانشمندان وجود ندارد. محدودیت‌های بسیاری برای آزمایش درباره آن وجود دارد و بسیاری از محققان آن را موضوع خوشایندی برای تحقیقات جدی نمی‌دانند. در سال ۱۸۶۶ م بحث بی‌نتیجه در این باره تا آنجا پیش رفت که انجمن زبان‌شناسان پاریس بحث درباره پیدایش زبان را ممنوع کرد، ممنوعیتی که تأثیرش را تا اواخر قرن بیستم بر جوامع غربی حفظ کرد. [بیش از صد و سی سال]

In 1866, the Linguistic Society of Paris banned any existing or future debates on the subject, a prohibition which remained influential across much of the western world until late in the twentieth century. https://en.wikipedia.org/wiki/Origin_of_language

در حال حاضر با تکثیر نظریات تخیلی در مورد پیدایش زبان به صورت خود به خودی و تکاملی تلاش می‌کنند تا اذهان را از رفتن به سمت منشا الهی و نبوی زبان منحرف کنند. جالب آن است که همین نظریات را هم از کتاب خصائص ابن جنی برگرفته اند.

The study of language, George yule, fifth edition, Cambridge university press page 10 to 11

متأسفانه این نگاه در برخی دانشمندان معاصر عرب زبان که رشته تخصصی آنها زبان شناسی است نیز رسوخ کرده است و برخی کتب آنها در کشور ترجمه شده و به عنوان کتاب درسی تدریس می‌شود.

شاگرد لوئی ماسینیون، ژان محمد عبدالجلیل می‌نویسد:

نمی‌توان تصور کرد که این زبان [یعنی زبان عربی] به صورت تصنعی تکوین یافته باشد اما طبیعی تر آن است که تصور کنیم بر پایه ی لهجه ای کامل تر نوعی زبان متحد مشترک خود به خود میان شاعران و خطیبان رواج یافته و به سبب اعتباری که زائیده ی ارزش لغوی آن بود و یا به دلائل تجاری بر دیگر لهجه ها پیشی گرفت و سپس با اخذ

پاک ترین عناصر آن لهجه ها غنی شد. حساسیت شاعرانه و ایقاعی که نزد اعراب مادرزادی است ایشان را بر آن می داشت که عواطف و احساسات خود را در پاک ترین و برازنده ترین زبان ممکن بیان کنند. این زبان به قول نحوین متاخرتر عرب همانا لهجه قبیله ی قریش بود. انتشار این لهجه در شبه جزیره عربستان کم و بیش مبهم است. (تاریخ ادبیات عرب، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش نشر امیرکبیر چاپ ششم تهران ۱۳۹۳)

جالب است که با وجود این همه تاریخ و روایت دست اول این نظرات تخیلی که تحریف مسجل تاریخ هستند در دانشگاه های کشور در حال تدریس است.

فصل سوم: چیستی عربی مبین و معناشناسی این تعبیر در آیات و روایات

عربی مبین یعنی زبانی که قرآن کریم بر مبنای اصول و قواعد ادبی و معانی واژگان در آن نازل شده است. این زبان در برخی از روایات مورد اشاره قرار گرفته است و حضرت اسماعیل علی نبینا و آله و علیه السلام به عنوان اولین شخصی که این زبان مستحکم و پولادین به او نازل شده است مطرح گردیده است. از ابتدای پژوهش های لغوی و ادبی در میان امت اسلامی، همواره قرآن کریم به عنوان یک منبع مستقل برای استدلال های لغوی و ادبی مورد توجه بوده است و بسیاری از اصول لغوی و قواعد ادبی به آیات این کتاب عزیز مستند است. اما همواره اصول لغوی و قواعد عربی به صورت مخلوط و مختلط از کتاب الهی و فرهنگ و ادبیات اعراب اخذ شده است و تلاش های خالص و غیر مشوب به اعوجاجات برای درک عربی مبین کمتر صورت گرفته است. در قرن اخیر این موضوع بیشتر مورد توجه قرار گرفته است و تلاش هایی برای درک عربی مبین در حیطه ی اصول معانی واژگان در کتبی مانند التحقیق و معجم اشتقاقی قرآن کریم و تا حدی مفردات راغب و در حیطه ی قواعد ادبیات عرب در کتاب های دراسات فی اسلوب القرآن الکریم و الاتقان فی النحو و اعراب القرآن صورت گرفته است و بحث نحو قرآنی در میان بزرگان علوم ادبی معاصر مطرح شده است.

عربی مبین در روایات شریفه

عربی مبین (برده شود در بخش عربی مبین)

تعلیم عربی مبین به حضرت اسماعیل نبی

وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلُ مَنْ شُقَّ لِسَانُهُ بِالْعَرَبِيَّةِ إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثِ عَشْرَةِ سَنَةً وَ كَانَ لِسَانُهُ عَلَى لِسَانِ أَبِيهِ وَ أَحِبَّهُ فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ نَطَقَ بِهَا وَ هُوَ الذَّبِيحُ. (تحف العقول، ص: ۲۹۷، بحار الأنوار ط - بیروت)، ج ۷۵، ص: ۱۷۸)

قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع وَ اسْمُ أَبِي طَالِبٍ عَبْدُ مَنَافٍ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ اسْمُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ شَيْبَةُ بْنُ هَاشِمٍ وَ اسْمُ هَاشِمٍ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ مَنَافٍ وَ اسْمُ عَبْدِ مَنَافٍ الْمُغِيرَةُ بْنُ قُصَيٍّ وَ اسْمُ قُصَيٍّ زَيْدُ بْنُ كِلَابٍ بْنُ مُرَّةٍ بْنُ كَعْبٍ بْنُ لُؤَيٍّ بْنِ غَالِبٍ بْنِ فِهْرٍ بْنِ مَالِكٍ بْنِ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ بْنِ حُرَيْمَةَ بْنِ مُدْرِكَةَ بْنِ إِبِلَاسٍ بْنِ مُضَرَ بْنِ نَزَارٍ بْنِ مَعَدٍّ بْنِ عَدْنَانَ بْنِ أَدَّ بْنِ الْأَهْمَسِ بْنِ يَشْحَبَ وَ قَبِيلَ أَشْحَبَ بْنِ بَنْتٍ بْنِ قَيْدَارَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْمَاعِيلُ أَوَّلُ مَنْ فَتَقَ لِسَانَهُ بِالْعَرَبِيَّةِ الْمُبِينَةِ الَّتِي نَزَلَ بِهَا الْقُرْآنُ وَ أَوَّلُ مَنْ رَكِبَ الْحَيْلَ وَ كَانَتْ وَحُوشًا وَ هُوَ ابْنُ عُرْوَةَ التَّمِيمِيِّ حَلِيلِ اللَّهِ إِبْرَاهِيمَ ع بْنِ تَارُخَ بْنِ نَاحُوْدَ وَ قَبِيلَ النَّاجِرِ بْنِ سَارُوْعَ بْنِ أَرْغُو بْنِ قَالِغَ وَ هُوَ قَاسِمُ الْأَرْضِ بَيْنَ أَهْلِهَا بْنِ عَابِرٍ وَ هُوَ هُوْدُ النَّبِيِّ ع بْنِ شَالِحَ بْنِ أَرْفَحَشَدَ وَ هُوَ الرَّافِذُ بْنُ سَامَ بْنِ نُوحَ ع بْنِ مَالِكٍ وَ هُوَ فِي لُغَةِ الْعَرَبِ مَلِكَانُ بْنُ مُتَوَشِّلُخَ وَ هُوَ الْمُثَوَّبُ بْنُ أُخْنُحَ وَ هُوَ إِدْرِيسُ النَّبِيِّ ع بْنِ يَزْدَ وَ هُوَ الْبَارِدُ بْنُ مَهْلَائِيلَ بْنِ قَبِيَانِ بْنِ أَنُوشَ وَ هُوَ الطَّاهِرُ بْنُ شَيْبٍ وَ هُوَ هَبَةُ اللَّهِ تَعَالَى وَ يُقَالُ أَيْضًا شَاثُ

بُنْ آدَمَ أَبِي الْبَشَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار، النص، ص: ٢٣ و ٢٤، بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٣٥، ص: ١٤١)

رُويَ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ إِسْمَاعِيلَ أَوَّلُ مَنْ شَقَّ لِسَانَهُ بِالْعَرَبِيَّةِ - فَكَانَ أَبُوهُ يَقُولُ لَهُ وَهُمَا يَبْنِيَانِ الْبَيْتَ يَا إِسْمَاعِيلُ هَابِي ابْنِ أُتَيٍّ أُعْطِنِي حَجْرًا فَيَقُولُ لَهُ إِسْمَاعِيلُ يَا أَبَتَ هَاكَ حَجْرًا فَأَبْرَاهِيمُ يَنْبِي وَ إِسْمَاعِيلُ يُنَاوِلُهُ الْحَجَارَةَ. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ١٢، ص: ٨٧، التبيان في تفسير القرآن، ج ١، ص: ٤٦٣، مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ١، ص: ٣٨٩ و ٣٩٠)

خطبة امير المؤمنين في انتقال سيدنا رسول الله من آدم الى ان ولد صلى الله عليه وآله ثم خصصت به (اي بكون نبينا في صلبه) اسماعيل، دون ولد إبراهيم، فأنطقت لسانه بالعربية التي فضلتها على ساير اللغات . (اثبات الوصية، ص: ١٢٩، بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٥، ص: ٢٩)

و روي ان هاجر و اسماعيل كانا في ذلك الوقت (زمن اسكان ابراهيم اياهما بواد غير ذى زرع عند بيت الله المحرم) قد صعدا إلى الجبل في طلب الماء فلما بصرت هاجر الى الماء صارت إليه و صاحت بإسماعيل بالعبرانية فأجابها بالعربية. لبيك لبيك. و نسي ذلك اللسان فهو أول من تكلم بالعربية في ذلك الزمان. و روي في خبر آخر أنها صاحت به فصار إليها فلما نظر الى الماء و كان عطشاناً انكب عليه فشرب منه و رفع رأسه و قال: الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله و نسي اللسان الأول بالعبرانية.... فقام إسماعيل بن إبراهيم بالنبوة و الأمر مقامه و لم يزل يدبر أمر الله جل و عز و هو أول من تكلم بالعربية و أبو العرب و كان إبراهيم عليه السلام قد خلف عنده سبعة أعنة فكانت أصل ماله. (اثبات الوصية ص ٤٣ تا ٤٥)

معنى عربى مبين

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنِ الْحَجَّالِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ قَالَ يُبَيِّنُ الْأَلْسُنَ وَ لَا تُبَيِّنُهُ الْأَلْسُنُ، شرح علامه مجلسى: يبين الألسن أفيد أن المراد أنه لا يحتاج القرآن إلى الاستشهاد بإشعار العرب و كلامهم، بل الأمر بالعكس لأن القرآن أفصح الكلام و قد أذعن به جميع الأنام فتأمل. (مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسى دوم، ج ١٢، ص: ٥٢٢ و اصل حديث در كافى ط دارالحديث ج ٤ ص ٦٧٠)

آيت الله جوادی آملی در پیام معنای عربی مبين می نویسند:

گفته اند که ترجمه قرآن اگر متعذر نباشد، متعسر است؛ یعنی ترجمه آن ناممکن نیست؛ ولی بسیار دشوار است، زیرا قرآن عربی مبین است: (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا - زخرف، آیه ۳) (وَإِنَّهُ لَكُنْزِلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ - شعراء، ۱۹۲) (بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ - شعراء، آیه ۱۹۵) زبان عربی را عربی مبین می‌گویند، چون دقیق و گسترده است و می‌تواند لغات و مفاهیم دیگر زبان‌ها را بیان کند؛ ولی زبان‌های دیگر از بیان مفاهیم و ظرافت‌های زبان عربی عاجزند و گاهی برای ترجمه يك واژه مفرد عربی، باید از چند واژه كمك گرفت، تا مفاد آن را بیان کنند و در این میان، ظرافت‌های خاص آن کلمه عربی از بین می‌رود، درباره وصف مبین در روایات آمده است: (بین الألسن و لا تبینه الألسن: کافی، ج ۲، ص ۶۳۲) البته این مطلب بدون استقراي تام یا آگاهی از مبدأ غیبی مفید قطع نخواهد بود. (جوادی آملی تسنیم، ج ۱۷ ص ۶۳۷ و ۶۳۸)

اما ظاهراً از روایات شریفه چنین بر می‌آید که عربی مبین اسم علم برای زبان عربی خاصی است که همان عربی اصیل و دست نخورده ی اولیه است و چنین نیست که عربی مبین توصیفی برای عربی رایج حجاز باشد. البته رگه های عربی مبین عنایت شده به اسماعیل نبی علی نبینا و آله و علیه السلام همچنان در میان عرب وجود داشته است و قریش با عربی مبین بیگانه نبوده است ولی زبانها معمولاً دستخوش اعوجاجات و تغییرات می شوند و گرچه عرب روی زبان خویش متعصب است و این اعوجاجات در میان عرب حجاز کمتر راه یافته است ولی به هر حال سطح عربی مبین قرآن کریم با سطح عربی رایج جزیره العرب حتی در فصیح ترین اشعارش نیز اختلاف قابل توجهی دارد.

بحثی درباره زبان عربی ویژه قرآن:

عربی مبین یعنی زبانی که قرآن کریم بر مبنای اصول و قواعد ادبی و معانی واژگان در آن نازل شده است. این زبان در برخی از روایات مورد اشاره قرار گرفته است و حضرت اسماعیل علی نبینا و آله و علیه السلام به عنوان اولین شخصی که این زبان مستحکم و پولادین به او نازل شده است مطرح گردیده است. از ابتدای پژوهش های لغوی و ادبی در میان امت اسلامی، همواره قرآن کریم به عنوان یک منبع مستقل برای استدلالهای لغوی و ادبی مورد توجه بوده است و بسیاری از اصول لغوی و قواعد ادبی به آیات این کتاب عزیز مستند است. اما همواره اصول لغوی و قواعد عربی به صورت مخلوط و مختلط از کتاب الهی و فرهنگ و ادبیات اعراب اخذ شده است و تلاشهای خالص و غیر مشوب به اعوجاجات برای درک عربی مبین کمتر صورت گرفته است. در قرن اخیر این موضوع بیشتر مورد توجه قرار گرفته است و تلاشهایی برای درک عربی مبین در حیطه ی اصول معانی واژگان در کتبی مانند التحقیق و معجم اشتقاقی و در حیطه ی قواعد ادبیات عرب در کتابهای دراسات فی اسلوب القرآن الکریم و الاتقان فی النحو و اعراب القرآن صورت گرفته است و بحث نحو قرآنی در میان بزرگان علوم ادبی معاصر مطرح شده است. در این بحث لزوم یک پژوهش جدی، عمیق و گسترده برای بازیابی عربی مبین از قرآن کریم و مبانی وجود این زبان و چالش های این بازیابی و فرآیند آن مورد بررسی قرار می گیرد ان شاء الله تعالی.

نظرات پیرامون عربی قرآن کریم

در مورد زبان عربی قرآن کریم و قواعد و اصول لغوی و ادبی حاکم بر آن چند نظریه وجود دارد.

نظر اول : نزول قرآن بر اساس عربی رایج عصر نزول

این نظریه که اسلوبها و ریشه های لغوی قرآن کریم همان اسلوبها و ریشه های متعارف زمان نزول قرآن کریم در میان اعراب جزیره العرب بوده است مشهورترین نظریه در مورد زبان عربی قرآن کریم است. البته این نظریه خود دو زیر شاخه دارد یکی این که قرآن بر اساس عربی عصر نزول قبیله ی قریش نازل شده است و دیگری این که به عربی عصر نزول همه ی قبیله ها با همه ی لهجه ها نازل شده است.

در کتب فراوانی گفته شده که قرآن بر طبق لغات و لهجات تمام جزیره العرب نازل شده است و شواهدی برای آن آورده می شود. درباره این موضوع ببینید: الإِتقان في علوم القرآن، ج ۱، ص: ۴۱۸ النوع السابع والثلاثون فيما وقع فيه بغير لغة الحجاز، فضائل القرآن لأبي عبيد ص ۳۴۱، و التمهيد ۸ / ۲۸۰، و البرهان في علوم القرآن، ج ۱، ص: ۳۷۸ و الفهرست لابن النديم ص ۳۸، الكتب المؤلفة في لغات القرآن، و الصاحبی في فقه اللغة لأحمد بن فارس ص ۲۸ - ۳۰، باب القول في اللغة التي نزل بها القرآن، و أنه ليس في كتاب الله جلّ ثناؤه شيء بغير لغة العرب، و المزهر في علوم اللغة ص ۲۲۱ و ۲۵۵، النوعان العاشر و السادس و فصول مرتبطی که نوعا در همه ی کتب علوم قرآنی ذیل لغات قرآن و عناوین مشابه بحث می شود و کتب بسیار دیگری که درباره لغات القرآن و لهجات القرآن تالیف شده است

اگر این مطلب صحیح باشد نشان می دهد که عربی اصیل در برخی مناطق سالم بوده و در برخی مناطق دیگر دچار تغییر و تحریف از وضع اولیه ی الهی شده است و لذا کسی که دیده است مثلا در قبیله ی حمیر لغت عربی اصیل سالم مانده و در مناطق دیگر تحریف یافته است فکر می کند که این قسمت از قرآن بر اساس لغت حمیر نازل شده است در حالی که چنین نیست و بر اساس عربی مبین و اصیل است که الحمدلله بسیاری از قواعد و الفاظ آن در بین قوم عرب دچار تغییر و تحریف نشده است و تعصب عربی روی زبان باعث شده است که زبان قدرتمند و مهمشان محفوظ بماند. این که شعر عربی گل کرده است هم جای تعجب نیست زیرا با چنین زبان قدرتمندی اگر اعراب در شعر رشد نمی کردند جای تعجب بود زیرا زبان عربی می تواند عمیق ترین و زیباترین مفاهیم که در هیچ زبان دیگری قابل عرضه بیانی نیست را به راحتی در خود نمایش دهد.

این نظریه که اسلوبها و ریشه های لغوی قرآن کریم همان اسلوبها و ریشه های متعارف زمان نزول قرآن کریم در میان اعراب جزیره العرب بوده است مشهورترین نظریه در مورد زبان عربی قرآن کریم است. البته این نظریه خود دو زیر شاخه دارد یکی این که قرآن بر اساس عربی عصر نزول قبیله ی قریش نازل شده است و دیگری این که به عربی عصر نزول همه ی قبیله ها با همه ی لهجه ها نازل شده است.

گرچه عموما ابن عباس به عنوان اولین مطرح کننده ی این نظریه عنوان می شود اما با بررسی دقیق تر و با توجه به تقدم زمانی ریشه های این نظریه به روایت منسوب به خلیفه ی دوم و تلاشهای حکومت معاویه بن ابی سفیان در احیای اشعار جاهلی بر می گردد.

در کتب تفسیری اهل سنت روایتی از خلیفه ی دوم در مورد معنای واژه ی تخوّف در قرآن کریم آمده که چنین است :

روي أن عمر رضي الله تعالى عنه قال على المنبر: ما تقولون فيها؟ فسكتوا. فقام شيخ من هذيل فقال: هذه لغتنا التخوف التنقص، فقال: هل تعرف العرب ذلك في أشعارها؟ قال: نعم، قال شاعرنا أبو كبير يصف ناقته: تخوف الرجل منها تامكا قردا *** كما تخوف عود النبعة السفن. فقال عمر: عليكم بديوانكم لا تضلوا. قالوا: و ما ديواننا؟ قال: شعر الجاهلية، فإن فيه تفسير كتابكم و معاني كلامكم. (أنوار التنزيل و أسرار التأويل بيبضاوى، ج ٣، ص: ٢٢٨)

روى أن عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه توقف في معناها، فقال على المنبر: ما تقولون فيها؟ فسكتوا، فقام شيخ من هذيل، فقال: هذه لغتنا، التخوف: التنقص. فقال: هل تعرف العرب ذلك في أشعارها؟ فقال: نعم. قال شاعرنا أبو كبير يصف ناقته: تخوف الرجل منها تامكا قردا *** كما تخوف عود النبعة السفن. فقال عمر: عليكم بديوانكم لا تضلوا، قالوا: و ما ديواننا؟ قال: شعر الجاهلية فإن فيه تفسير كتابكم و معاني كلامكم. (البحر المديد في تفسير القرآن المجيد، ابن عجيبة، ج ٣، ص: ١٣٢) (التفسير المنير في العقيدة و الشريعة و المنهج ، وهبه زحيلي، ج ١٤، ص: ١٣٩) (روح المعاني في تفسير القرآن العظيم آلوسی، ج ٧، ص: ٣٩٠) (مفاتيح الغيب فخر رازی، ج ٢٠، ص: ٢١٣)

روى أئمة الأدب أن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قرأ على المنبر قوله تعالى: أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ (النحل: ٤٧) ثم قال ما تقولون فيها أي في معنى التخوف، فقام شيخ من هذيل فقال: هذه لغتنا، التخوف: التنقص، فقال عمر: و هل تعرف العرب ذلك في كلامها؟ قال نعم قال أبو كبير الهذلي: تخوف الرجل منها تامكا قردا *** كما تخوف عود النبعة السفن. فقال عمر: «عليكم بديوانكم لا تضلوا، هو شعر العرب فيه تفسير كتابكم و معاني كلامكم» و عن ابن عباس «الشعر ديوان العرب فإذا خفي علينا الحرف من القرآن الذي أنزله الله بلغتهم رجعنا إلى ديوانهم فالتمسنا معرفة ذلك منه» و كان كثيرا ما ينشد الشعر إذا سئل عن بعض حروف القرآن. (التحرير و التنوير ابن عاشور، ج ١، ص: ٢٠)

جاء عن عمر أنه سأل الصحابة عن معنى التخوف في قوله تعالى أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فسكتوا، فقام شيخ من هذيل، فقال: هذه لغتنا، التخوف: التنقص. قال عمر: فهل تعرف العرب ذلك في أشعارها؟ قال: نعم. قال شاعرنا زهير: تخوف الرجل شاعرنا تامكا قردا *** كما تخوف عود النبعة السفن (الطراز الأول سيد علي خان مدني، مقدمة ج ١، ص: ١٨ و ١٩ و همچنين مقدمه صحاح جوهری ج ١ ص ١٤)

نقل قول تلاشهای معاویه در احیای شعر جاهلی:

روایتی در کتب اهل سنت آمده است که ابن عباس برای معاویه در مورد معنای کلمه ی قریش به یک شعر عربی احتیاج نموده است:

و عن معاوية أنه سأل ابن عباس رضي الله عنهما: بم سميت قريش؟ قال بدابة البحر تأكل و لا تؤكل و تعلقو و لا تعلق و أنشد: و قريش هي التي تسكن البح*** ر بها سميت قريش قريشا/ تأكل الغث و السمين و لا تت *** رك يوم لذي جناحين ريشا (إعراب القرآن و بيانه، درويش، ج ١٠، ص: ٥٩٠) (البحر المحيط في التفسير، ابوحيان اندلسي، ج ١٠، ص: ٥٤٦) (الجامع لأحكام القرآن، قرطبي، ج ٢١، ص: ٢٠٣) (الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، زمخشري، ج ٤، ص: ٨٠٢)

دل پردرد علامه طباطبائي از رواج شعر در جاهليت و ترويج شعر جاهلي توسط معاويه در قلب الميزان:

علامه در مورد قوم عرب می نویسد:

كانوا، يشتغلون برواية الشعر و قد كانت سنة عربية لم يهتم بأمرها الإسلام و لم يمدح الكتاب الشعر و الشعراء بكلمة، و لا السنة بالغت في أمره. (الميزان في تفسير القرآن، ج ٥، ص: ٢٧٢)

وی در مورد انحراف امت اسلامی به سوی اشعار جاهلی بعد از حضرت علی علیه السلام که بنیان گذار علم نحو بود می نویسد:

على عليه السلام وضع علم النحو و أملاً كلياته أبا الأسود الدئلي من أصحابه و أمره بجمع جزئيات قواعده، و لم يتأت له وراء ذلك إلا أن ألقى بيانات من خطب و أحاديث فيها جوامع مواد المعارف الدينية و أنفس الأسرار القرآنية، و له مع ذلك احتجاجات كلامية مضبوطة في جوامع الحديث. ثم كان الأمر على ذلك في خصوص القرآن و الحديث في عهد معاوية و من بعده من الأمويين و العباسيين إلى أوائل القرن الرابع من الهجرة تقريباً و هو آخر عهد الأئمة الاثني عشر عند الشيعة، فلم يحدث في طريق البحث عن القرآن و الحديث أمر مهم غير ما كان في عهد معاوية من بذل الجهد في إماتة ذكر أهل البيت ع و إعفاء أثرهم و وضع الأحاديث، و قد انقلبت الحكومة الدينية إلى سلطنة استبدادية، و تغيرت السنة الإسلامية إلى سيطرة إمبراطورية، و ما كان في عهد عمر بن عبد العزيز من أمره بكتابة الحديث، و قد كان المحدثون يتعاطون الحديث إلى هذه الغاية بالأخذ و الحفظ من غير تقييد بالكتابة. و في هذه البرهة راج الأدب العربي غاية رواجه، شرع ذلك من زمن معاوية فقد كان يبالغ في ترويج الشعر ثم الذين يلونه من الأمويين ثم العباسيين، و كان ربما يبذل بإزاء بيت من الشعر أو نكتة أدبية المئات و الألوف من الدنانير، و انكب الناس على الشعر و روايته، و أخبار العرب و أيامهم، و كانوا يكتسبون بذلك الأموال الخطيرة، و كانت الأمويون ينتفعون برواجه و بذل الأموال بحذائه لتحكيم موقعهم تجاه بني هاشم ثم العباسيون تجاه بني فاطمة كما كانوا يبالغون في إكرام العلماء ليظهروا بهم على الناس، و يحملوهم ما شاءوا و تحكموا. و بلغ من نفوذ الشعر و الأدب في المجتمع العلمي أنك ترى كثيراً من العلماء يتمثلون بشعر شاعر أو مثل سائر في مسائل عقلية أو أبحاث علمية ثم يكون له القضاء، و كثيراً ما يبنون المقاصد النظرية على مسائل لغوية و لا أقل من البحث اللغوي في اسم الموضوع أولاً ثم الورود في البحث ثانياً، و هذه كلها أمور لها آثار عميقة في منطق الباحثين و سيرهم العلمي. (الميزان في تفسير القرآن، ج ٥، ص: ٢٧٧)

پیش تر دیدید که روایات مربوط به اصل قرار دادن شعر عرب برای معانی لغات قرآن کریم از خلیفه دوم نقل شده بود اما جالب است که به گونه ای عجیب این روایات به ابن عباس هم نسبت داده شده است و مشهور همین است که این قول قول ابن عباس است :

حدثنا عبيد بن عبد الواحد بن شريك البزاز قال حدثنا ابن أبي مريم قال: أنبأنا ابن فروخ قال أخبرني أسامة قال أخبرني عكرمة أن ابن عباس قال: إذا سألتُموني عن غريب القرآن فالتمسوه في الشعر، فإن الشعر ديوان العرب. و حدثنا إدريس بن عبد الكريم قال حدثنا خلف قال حدثنا حماد بن زيد عن علي بن زيد بن جدعان قال سمعت سعيد بن جببر و يوسف بن مهران يقولان: سمعنا ابن عباس يسأل عن الشيء بالقرآن، فيقول فيه هكذا و هكذا، أما سمعتم الشاعر يقول كذا و كذا. (الجامع لأحكام القرآن، محمد بن احمد قرطبي، ج ١، ص: ٢٤)

شاید انتساب این سخن به ابن عباس از این باب باشد که اگر این قول را به خلیفه ی دوم نسبت می دادند علماء آن را نمی پذیرفتند و با آن به مخالفت بر می خواستند زیرا خلیفه دوم یک شخصیت علمی نیست ولی از آنجا که بند کردن معانی قرآن به اشعار جاهلی بهترین دستاویز برای اختلاف و تحریف معانی قرآن کریم از مواضع آنهاست این قول به ابن عباس منتسب شده است تا کسی در صحت آن شک نکند و کسی به دنبال کشف عربی مبین حقیقی نرود. جالب است در برخی کتب دیده می شود که حتی به انتساب این جملات به خلیفه دوم و ابن عباس هم بسنده نکرده اند و حتی به وجود مبارک پیامبر اکرم هم این بیانات را منتسب نموده اند:

رجلا سأل النبي صلى الله عليه و سلم فقال: أى علم القرآن أفضل؟ فقال النبي صلى الله عليه و سلم عربيته فالتمسوها في الشعر. (من الدراسات القرآنية، ص: ٥٩)

جا دارد که این روایات و عبارات جریان شناسی تاریخی شوند تا مشخص شود که اولین بار از کجا به کتب تزریق شده اند.

به نظر می رسد این که گفته شده که قرآن بر طبق لغات و لهجات تمام جزیره العرب نازل شده است و شواهدی برای آن آورده می شود (در این باره در کتب علوم قرآنی جزو شاه بیتهای پرتکرار و نرخ شاه عباسی است و فیش زیاد است مثل الاتقان) نشان می دهد که عربی اصیل در برخی مناطق سالم بوده و در برخی مناطق دیگر دچار تغییر و تحریف از وضع اولیه ی الهی شده است و لذا کسی که دیده است مثلاً در قبیله ی حمیر لغت عربی اصیل سالم مانده و در مناطق دیگر تحریف یافته است فکر می کند که این قسمت از قرآن بر اساس لغت حمیر نازل شده است در حالی که چنین نیست و بر اساس عربی مبین و اصیل است که الحمد لله بسیاری از قواعد و الفاظ آن در بین قوم عرب دچار تغییر و تحریف نشده است و تعصب عربی روی زبان باعث شده است که زبان قدرتمند و مهمشان محفوظ بماند. این که شعر عربی گل کرده است هم جای تعجب نیست زیرا با چنین زبان قدرتمندی اگر اعراب در شعر رشد نمی کردند جای تعجب بود زیرا زبان عربی می تواند عمیق ترین و زیباترین مفاهیم که در هیچ زبان دیگری قابل عرضه بیانی نیست را به راحتی در خود نمایش دهد.

نظر دوم: توسعه و گسترش عربی عصر نزول

این نظر که در میان بیانات آیت الله جوادی آملی دیده می شود و برخی دیگر نیز آن را پذیرفته اند بر آن است که به اعجاز الهی زبان عربی عصر نزول توسعه و گسترش یافته است و کلام الهی در این ظرف توسعه یافته نازل شده است. ایشان می نویسند:

آنچه مهم است توجه به يك نکته حسّاس و شایان اهتمام می باشد و آن اینکه آیا تفسیر همه معارف قرآن، طبق قواعد ادبی عرب، لغت، صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، و سایر شئون وابسته به ادبیات ممکن است تا کسی بگوید: رعایت قانون محاوره عرب در دیالوگ و گفت و گو یا تفهیم و تفهّم یا امر و نهی و وعد و وعید، برای استنباط معارف از قرآن کافی است. هرچند علوم دیگری نیز لازم است، ولی ابزار مفاهمه مطالب قرآن، واژگان عربی است. یعنی تمام علوم پایه برای استظهار مطالب اسلامی از متون دینی که به زبان عربی است، فقط در محدوده قوانین ادبی عرب کاربرد دارد یا آنکه برای نیل به بلندای معارف الهی باید کاملاً دقیق بود که پیام ویژه قرآن و فرهنگ مخصوص وحی را تا آنجا که ممکن است بدون تصرّف در واژگان عرب به نحو توسّع از همان قانون محاوره بهره مند شد و اما فراتر از آن منطقه که ظرفیت لغت و ادبیات عرب، تاب آن مطروّف رفیع و عمیق را ندارد، باید صنعت ادبی ویژه وحی را که خداوند سبحان در کالبد واژگان عرب اعمال کرد و سطح ادبیات عربی را ارتقاء داد و با شواهد و قرائن خاص، ظرفیت آن را توسعه داد؛ سپس مطروّف سپهری را در ظرف زمینی ریخت و این ریزش و املاء را به نحو تجلّی دانست؛ نه به نحو تجافی و پیوند بخش طبیعی ظرف را با سَمّت و سویی فرا طبیعی آن حفظ نمود، ملاحظه نمود و با آن ابزار معارف اسلامی را از متون دینی استنباط کرد. (ص ۱۱۵ و ۱۱۶ سرچشمه اندیشه ج ۱)

همان طوری که اگر وحی الهی بر سلسله جبال فرود آید، کوهها در اثر قدرت توانفرسای وحی، متصدع و متلاشی می شوند، اگر معارف ناب در قالب زبان تازی بدون توسعه ادبی و تکامل واژگان و تحریر لغت از قید رقیّت فهم دارج و رایج عرب فرو ریزد، یکی از دو محذور لازم می آید و آن اینکه: یا معارف خالص و سره، ناسره و مشوب خواهد شد یا شیرازه ادب عرب گسسته می گردد؛ چون هیچ ظرفی بیش از مطروّف خاص خود را تحمّل نمی کند. از اینجا به زبان ویژه وحی و زبان خاص قرآن پی می بریم که قرآن کریم مسائل مربوط به دنیا، مُلک، مادّه و لوازم آن و نیز بدن و احکام مخصوص آن، آسمان مادی و ملازمات آن و هر آنچه از سنخ حس، خیال، و هم و حتی بالاتر از و هم یعنی عقل متعارف تازی زبانان آن روز بوده و می باشد، همه آنها را به وسیله واژگان عرب و قانون محاوره عربی و سایر رسوم و فنون مفاهمه، تأدیه نموده است و هنوز هم به قوّت خود باقی است. اما معارف برین که در صقّ عقل تازی و فارسی زبان نبود و در قلمرو اندیشه واضعان و مستعملان چنین الفاظی نمی گنجید و در حیطه فهم ادیبان سوق عُکاظ و سرایندگان سبعة معلّقه و مانند آن خطور نمی کرد، بعد از اِثاره دفائن عقول و تفهیم اصل مطلب فرا طبیعی، زمینه توسعه فرهنگی و افزایش ظرفیت لغت و تطوّر تکاملی واژگان را فراهم نمود... اگر کسی فقط زبان عرب را با همه شئون و فنون ادبی آن بداند؛ لیکن از نکته ابتکاری قرآن آگاه نباشد، هرچه کوشش عمیق در حفظ

امانت ادبی داشته باشد، هرگز در استنباط معارف قرآن کامیاب نخواهد شد و از دام تفسیر به رأی که دست و پاگیر و عاقبت سوز است رها نخواهد شد؛ زیرا جامه ادب جاهلی و کسوت صنعت تازی، مناسب اندام بلند و حی الهی نیست و شهادت دواوین جاهلیت و ادیبان شعر پیشه جاهلی نسبت به معارف برین آسمانی، شهادت زور خواهد بود و قاضی محکمه واژگان عرب، متهم به ارتشاء خود محوری و ماده‌نگری و طبیعت‌انگاری می‌باشد...: «از جاهلی می‌رسید امثال این مسائل»... نمونه‌ای از معارف برین قرآن را که در عصر بعثت سابقه نداشت و ادعای قرآن کریم نیز چنین تنظیم شده است که بخشی از ره‌آورد و حی از قلمرو قدرت بشر بیرون می‌باشد، می‌توان از آیات زیر استنباط کرد: (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قِرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ و إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدِينَا لَعَلِّي حَكِيمٌ)؛ یعنی کتاب حاضر را به کالبد عربی آشکار قرار دادیم تا شما بعد از آشنایی به قوانین تازی و ادبیات عرب از مضامین آن بهره علمی و عملی ببرید و آن را تعقل نمایید و همین کتاب با حفظ عنوان قرآن بودن رشته و ریشه رفیع و عمیق دارد و تا اُمّ الکتاب مطالب بلند آن حضور دارد و همین قرآن عربی در نزد خدا به وصف علو و حکمت موصوف بوده و «علی حکیم» می‌باشد؛ بنابراین، هرگز با دستمایه سوق عکاظ، تحصیل کالای اُمّ الکتاب میسور مفسر کم مایه نخواهد بود و با سرمایه سبعة معلقه تجارت «علی حکیم» ممکن نمی‌باشد... به هر تقدیر، و حی الهی گذشته از محتواهای رایج که در دسترس عقل بشر قرار می‌گیرد، مطالبی دارد که فراعقل دارج و به اصطلاح، «طور وراء طور» می‌باشد؛ آنگاه شرح آن مطالب فرا عقل متعارف را بر خصوص معیار فرهنگ محاوره با استمداد از محورهای ادبی نژاد عرب و حصر آن در تنگنای سرمایه‌های زمینی نشر و نظم جاهلی یا مُخَضَّم بدون تفسیر به رأی نخواهد بود. تنها وظیفه مفسر در این‌گونه از معارف برین این است که: «کاندترین جا جمله اعضا چشم باید بود و گوش»؛ تا اولاً ابزار مفاهمه را از معلّم کل دریابد و ثانیاً کیفیت استعمال و به کارگیری آن ابزار را از معلّم اول، یعنی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و کسانی که به منزله روح ملکوتی و جبروتی آن حضرت‌اند بیاموزد و ثالثاً کیفیت انتقال از ملک ادبیات عرب به ملکوت لطایف ادبی قرآن را از معلّم کتاب و حکمت استفاده کند. رابعاً کیفیت عروج از عربی مبین به (اُمّ الکتاب) و رقی از محدوده لغت به منطقه فرا لغت و بار یافتن به (علی حکیم) را از معلّم (ما لم تکنوا تعلمون)، فراگیرد که بدون این مراحل یاد شده، تفسیر قرآن با اکتفاء به همان قانون محاوره تازی زبانان، گرچه فی الجمله میسور است، لیکن بالجمله مقدور نخواهد بود و خطر ابتلاء به تفسیر به رأی همچنان در «حمی»، پیش‌بینی می‌شود. شاید بخشی از تحدی جهانی قرآن کریم ناظر به همین مرحله (ما لم تکنوا تعلمون)، باشد که شرح آن به عهده مبحث اعجاز موکول می‌باشد... غرض آنکه تفسیر بخشی از قرآن، اگر موافق با (اُمّ الکتاب)، و مؤالف با (علی حکیم) نبود، حتماً باید مخالف آن نباشد؛ به طوری که اگر موافقت با معارف برین (اُمّ الکتاب) و مطالب رفیع و عمیق (علی حکیم)، شرط حتمی تفسیر صائب نباشد، مخالفت با آن حتماً مانع چنین تفسیری خواهد بود و در نتیجه، تفسیر مخالف با آن مرحله برتر، تفسیر به رأی می‌باشد. زیرا آنچه با سرمایه فرهنگ محاوره و دستمایه قانون مفاهمه عرب جاهلی با همه گسترش تشبیه، کنایه، استعاره، مجاز مرسل و...، از و حی سترگ دامن‌گستری که حدی از آن به عربی مبین و حد دیگر، آن به (اُمّ الکتاب) و به (علی حکیم) محدود است می‌توان بهره برد، حد اکثر غیضی از فیض، جُده‌ای از لُجه

و بالاخره حُبایی از غُبَاب خواهد و روشن است که غیض را همه فیض پنداشتن و جُدّه را لَجّه انگاشتن و حُبَاب را غُبَاب توهم نمودن، وحي فراگیر را بر وَهْم محدود حمل نمودن و سراب را بر آب ناب تحمیل کردن و تخیل سرآب رسیدن و سیراب شدن، یعنی تفسیر قرآن به رأی خواهد بود و این همان است که حضرت استاد علامه طباطبایی(قدس سرّه) به آن پرداختند که نهی از تفسیر قرآن به رأی، ناظر به طریق کشف است، نه مکشوف. ضمناً می‌توان از تعبیر حدیث ثقلین راجع به قرآن کریم به عنوان حَبْلِ ممدودی که یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگر آن به دست مردم است کمک گرفت؛ زیرا حقیقت قرآن، موجود مستقّلی است که مرحله الهی بودن او با مرحله عربی مبین بودن مرتبط می‌باشد و تفسیر مرحله نازل برابر با قانون مفاهمه عرب بدون ملاحظه مرحله الهی آن، از سنخ جعل قرآن عضّین بوده و تفسیر به رأی می‌باشد. آنچه از حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) درباره اهتمام به قرآن و محور قرار دادن آن و پرهیز از تحمیل هوا بر هُدا و اصرار بر عطف هوا بر هُدا و تحمیل هُدا بر هوا رسیده است، می‌تواند برخی از مباحث تفسیر به رأی را در بر گیرد؛ «أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مَبْتَلَى فِي حَرْثِهِ وَ عَاقِبَةُ عَمَلِهِ، غَيْرُ حَرْثَةِ الْقُرْآنِ؛ فَكُونُوا مِنْ حَرْثَتِهِ وَ أَتْبَاعَهُ وَ اسْتَدْلَوْهُ عَلَي رِبْكُمْ وَ اسْتَنْصَحُوهُ عَلَي أَنْفُسِكُمْ وَ اتَّهَمُوا عَلَيْهِ آرَائَكُمْ وَ اسْتَغْشُوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ»؛ «يعطف الهوي علي الهدي، إذا عطفوا الهدي علي الهوي ويعطف الرأي علي القرآن إذا عطفوا القرآن علي الرأي». (ص ۱۱۸ تا ۱۲۴ ج ۱ سرچشمه اندیشه)

نظر سوم: نزول قرآن در قالب زبان عربی مبین

این نظر که از روایات شریفه مویداتی بر آن ارائه شد به نظر وجیه ترین نظر و منطبق ترین نظر بر آیات و روایات می رسد و با بررسی های تاریخی نیز منطبق است که در مباحث تاریخی به آن بیشتر پرداخته خواهد شد.

روایات مرتبط با زبان عربی

همه ی وحی های الهی به عربی

روی عن الصادق عن أبيه عليهما السلام: مَا أُنْزِلَ اللَّهُ تَعَالَى كِتَابًا وَ لَا وَحْيًا إِلَّا بِالْعَرَبِيَّةِ فَكَانَ يَقَعُ فِي مَسَامِعِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِالسِّنَةِ قَوْمِهِمْ وَ كَانَ يَقَعُ فِي مَسَامِعِ نَبِيِّنَا بِالْعَرَبِيَّةِ فَإِذَا كَلَّمَ بِهِ قَوْمَهُ كَلَّمَهُمْ بِالْعَرَبِيَّةِ فَيَقَعُ فِي مَسَامِعِهِمْ بِلِسَانِهِمْ وَ كَانَ أَحَدُنَا لَا يُخَاطَبُ رَسُولَ اللَّهِ بِأَيِّ لِسَانٍ خَاطَبَهُ إِلَّا وَقَعَ فِي مَسَامِعِهِ بِالْعَرَبِيَّةِ كُلِّ ذَلِكَ يُتْرَجَمُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُ تَشْرِيفًا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ. (شيخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص: ۱۲۶)

روی عن الصادق عليه السلام: تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي كَلَّمَ بِهِ خَلْقَهُ (وسائل الشيعة، ج ۱۷، ص: ۳۲۷)

قوله إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً قَالَ الحور العين في الجنة فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً غُرُباً قَالَ: لا يتكلمون إلا بالعربية. (تفسير القمي، ج ٢، ص: ٣٤٨)

روي عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أَحَبُّوا العرب لثلاث: لأنني عربي، و القرآن عربي، و كلام أهل الجنة عربي، ذكره ابن عساكر في ترجمة زهير بن محمد بن يعقوب. (حاكم في المستدرک علی الصحیحین، ٩٧ / ٤، والطبرانی في المعجم الأوسط، ٥ / ٣٦٩، والبيهقي في شعب الإيمان، ٣ / ٣٤، لسان العرب ص ٧)

انبياء عرب زبان

قَالَ رسول الله صلى الله عليه وآله: يَا أَبَا ذَرٍّ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سُورِيَانِيُونَ آدَمُ وَ شَيْثٌ وَ أَخْنُوخُ وَ هُوَ إِدْرِيسُ ع وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ حَطَّ بِالْقَلَمِ وَ نُوحٌ ع وَ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مِنَ الْعَرَبِ هُودٌ وَ صَالِحٌ وَ شُعَيْبٌ وَ نَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ . (الخصال، ج ٢، ص: ٥٢٤، بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ١١، ص: ٣٢، مجموعة ورام، ج ٢، ص: ٦٧، عوالي اللثالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج ١، ص: ٩٢، معاني الأخبار، ص: ٣٣٣)

قَالَ بعض الائمة عليه السلام: كَانَ خَمْسَةٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سُورِيَانِيُونَ آدَمُ وَ شَيْثٌ وَ إِدْرِيسُ وَ نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ ع وَ كَانَ لِسَانُ آدَمَ ع الْعَرَبِيَّةَ وَ هُوَ لِسَانُ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلَمَّا أَنْ عَصَى رَبَّهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَ نَعِمَهَا الْأَرْضُ وَ الْحَرْتُ وَ بِلِسَانِ الْعَرَبِيَّةِ الشُّرْيَانِيَّةِ وَ قَالَ كَانَ خَمْسَةٌ عِبْرَانِيُونَ إِسْحَاقُ وَ يَعْقُوبُ وَ مُوسَى وَ دَاوُدُ وَ عِيسَى ع وَ مِنَ الْعَرَبِ هُودٌ وَ صَالِحٌ وَ شُعَيْبٌ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (الإختصاص، ص: ٢٦٤ و ٢٦٥، بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ١١، ص: ٤٣)

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو الْبُضْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَاعِظُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الطَّائِي قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع بِالْكُوفَةِ فِي الْجَامِعِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِيهَا سَأَلُهُ أَنْ قَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنْ خَمْسَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ تَكَلَّمُوا بِالْعَرَبِيَّةِ فَقَالَ هُودٌ وَ صَالِحٌ وَ شُعَيْبٌ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ مُحَمَّدٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. (الخصال، ج ١، ص: ٣١٩)

در روایت دیگرى آمده است :

روى أبو حمزة الثمالي عن سالم عن أبي جعفر عليه السلام: كان هود و صالح و شعيب و إسماعيل و نبينا صلى الله عليه و آله يتكلمون بالعربية. (تفسير نور الثقلين، ج ٢، ص: ٤٤)

«قال النبي ص: أنا أفصح العرب - بيد أني من قريش و نشأت في بني سعد و ارتضعت من بني زهرة (الروضة البهيّة في شرح اللّعة الدمشقية (المحشى - سلطان العلماء)، ج ۲، ص: ۸۳)

قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ ص مَا رَأَيْنَا أَفْصَحَ مِنْكَ قَالَ وَ مَا يَمْنَعُنِي وَ أَنَا أَفْصَحُ الْعَرَبِ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ بِلُغَتِي وَ هِيَ أَفْضَلُ اللُّغَاتِ بَيْدَ أَنِّي رُئِيتُ فِي بَنِي سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ (الإختصاص، النص، ص: ۱۸۷)

قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ ص مَا رَأَيْنَا أَفْصَحَ مِنْكَ قَالَ وَ مَا يَمْنَعُنِي وَ أَنَا أَفْصَحُ الْعَرَبِ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ بِلُغَتِي وَ هِيَ أَفْضَلُ اللُّغَاتِ بَيْدَ أَنِّي رُئِيتُ فِي بَنِي سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ (الإختصاص، النص، ص: ۱۸۷)

جدا از این که ذیل روایت دچار تشویش است و چند گونه نقل شده است در مورد معنای بید نیز اختلاف نظر وجود دارد و بسته به انتخاب کاربرد بید معنای جمله صد و هشتاد درجه عوض می شود، ابن هشام در معنی درباره بید می نویسد:

(بید) و يقال: ميد، بالميم، و هو اسم ملازم للإضافة إلى أن وصلتها، و له معنيان: أحدهما: غير، إلا أنه لا يقع مرفوعاً و لا مجروراً، بل منصوباً، و لا يقع صفة و لا استثناء متصلاً، و إنما يستثنى به في الانقطاع خاصة، و منه الحديث «نحن الآخرون السابقون، بيد أنهم أوتوا الكتاب من قبلنا» و في مسند الشافعي رضي الله عنهم «بائد أنهم» و في الصحاح «بید بمعنی غير، يقال: إنه كثير المال بيد أنه بخيل» اه، و في المحكم أن هذا المثال حكاية ابن السكيت، و أن بعضهم فسّرها فيه بمعنی على، و أن تفسيرها بغير أعلى. و الثاني: أن تكون بمعنی من أجل، و منه الحديث «أنا أفصح من نطق بالضاد بيد أني من قريش و استرضعت في بني سعد بن بكر» و قال ابن مالك و غيره: إنها هنا بمعنی غير (معني اللبيب، ج ۱، ص: ۱۱۴)

همان گونه که ابن هشام اذعان نموده ابن مالک و بسیاری دیگر معنای بید را در این روایت بمعنای غیر گرفته اند یعنی این که پیامبر افصح عرب است چیزی غیر و سوای از این است که در بنی سعد پرورش یافته است و وراى تعلیم لهجه از این قوم است کما این که در احادیث دیگری نیز به تعلیم الهی عربی مبین به پیامبر اکرم اشاره شده بود.

دیگر روایات درباره زبان پیامبر اکرم و تعلیم ویژه زبان به ایشان نیز آورده شود

وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلُ مَنْ شُقَّ لِسَانُهُ بِالْعَرَبِيَّةِ إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثِ عَشْرَةَ سَنَةً وَ كَانَ لِسَانُهُ عَلَى لِسَانِ أَبِيهِ وَ أَخِيهِ فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ نَطَقَ بِهَا وَ هُوَ الدَّبِيحُ. (تحف العقول، ص: ۲۹۷، بحار الأنوار ط - بيروت)، ج ۷۵، ص: ۱۷۸)

روى عن امير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام : وَ إِسْمَاعِيلُ أَوَّلُ مَنْ فَتَقَ لِسَانَهُ بِالْعَرَبِيَّةِ الْمُبِينَةِ الَّتِي نَزَلَ بِهَا الْقُرْآنُ وَ أَوَّلُ مَنْ رَكِبَ الْخَيْلَ (عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار، النص، ص: ٢٣ و ٢٤، بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٣٥، ص: ١٤١)

رُوي عن الباقر عليه السلام: أَنَّ إِسْمَاعِيلَ أَوَّلَ مَنْ شَقَّ لِسَانَهُ بِالْعَرَبِيَّةِ - فَكَانَ أَبُوهُ يَقُولُ لَهُ وَ هُمَا يَنْبِيَانِ الْبَيْتَ يَا إِسْمَاعِيلُ هَابِي ابْنِ أَبِي أُعْطِنِي حَجْرًا فَيَقُولُ لَهُ إِسْمَاعِيلُ يَا أَبَتِ هَاكَ حَجْرًا فَأَبْرَاهِيمُ يُبْنِي وَ إِسْمَاعِيلُ يُنَاوِلُهُ الْحِجَارَةَ. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ١٢، ص: ٨٧، التبيان في تفسير القرآن، ج ١، ص: ٤٦٣، مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ١، ص: ٣٨٩ و ٣٩٠)

روى عن امير المؤمنين عليه السلام : ثم خصصت به (اي بكون نبينا في صلبه) اسماعيل، دون ولد إبراهيم، فأنطقت لسانه بالعربية التي فضلتها على سائر اللغات . (اثبات الوصية، ص: ١٢٩، بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٥، ص: ٢٩) و روي ان هاجر و اسماعيل كانا في ذلك الوقت (زمن اسكان ابراهيم اياهما بواد غير ذى زرع عند بيت الله المحرم) قد صعدا إلى الجبل في طلب الماء فلما بصرت هاجر الى الماء صارت إليه و صاحت بإسماعيل بالعبرانية فأجابها بالعربية. لبيك لبيك. و نسي ذلك اللسان فهو أول من تكلم بالعربية في ذلك الزمان. و روي في خبر آخر أنها صاحت به فصار إليها فلما نظر الى الماء و كان عطشانا انكب عليه فشرب منه و رفع رأسه و قال: الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله و نسي اللسان الأول بالعبرانية....فقام إسماعيل بن إبراهيم بالنبوة و الأمر مقامه و لم يزل يدبر أمر الله جل و عز و هو أول من تكلم بالعربية و أبو العرب و كان إبراهيم عليه السلام قد خلف عنده سبعة أعززة فكانت أصل ماله. (اثبات الوصية ص ٤٣ تا ٤٥)

معنى عربى مبين

علي بن محمد عن صالح بن أبي حماد عن الحجاج عن ذكره عن أحدهما عليهما السلام قال سألتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ قَالَ يُبَيِّنُ الْأَلْسُنَ وَ لَا تُبَيِّنُهُ الْأَلْسُنُ، شرح علامه مجلسي: يبين الألسن أفيد أن المراد أنه لا يحتاج القرآن إلى الاستشهاد بإشعار العرب و كلامهم، بل الأمر بالعكس لأن القرآن أفصح الكلام و قد أذعن به جميع الأنام فتأمل. (مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسي دوم، ج ١٢، ص: ٥٢٢ و اصل حديث در كافي ط دارالحديث ج ٤ ص ٦٧٠)

آیت الله جوادی آملی در بیان معنای عربی مبين چنین می نویسند:

گفته اند که ترجمه قرآن اگر متعذر نباشد، متعسر است؛ یعنی ترجمه آن ناممکن نیست؛ ولی بسیار دشوار است، زیرا قرآن عربی مبين است : (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا-زخرف، آیه ٣) (وإنه لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ - شعراء، ١٩٢) (بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ-شعراء، آیه ١٩٥) زبان عربی را عربی مبين می گویند، چون دقیق و گسترده است و می تواند لغات و مفاهیم دیگر زبان ها را بیان کند؛ ولی زبان های دیگر از بیان مفاهیم و ظرافت های زبان عربی عاجزند و گاهی برای

ترجمه يك واژه مفرد عربي، بايد از چند واژه كمك گرفت، تا مفاد آن را بيان كنند و در اين ميان، ظرافت‌هاي خاص آن كلمه عربي از بين مي‌رود، درباره وصف مبين در روايات آمده است: (بين الألسن و لا تبيته الألسن: كافي، ج ۲، ص ۶۳۲) البته اين مطلب بدون استقراي تام يا آگاهي از مبدأ غيبي مفيد قطع نخواهد بود. (جوادی آملی تسنيم، ج ۱۷ ص ۶۳۷ و ۶۳۸)

اما ظاهراً از روايات شريفه چنين بر می آيد كه عربي مبين اسم علم برای زبان عربي خاصی است كه همان عربي اصیل و دست نخورده ی اولیه است و چنين نيست كه عربي مبين توصيفی برای عربي رایج حجاز باشد. البته رگه های عربي مبين عنايت شده به اسماعيل نبی علی نبينا و آله و عليه السلام همچنان در ميان عرب وجود داشته است و قریش با عربي مبين بيگانه نبوده است ولی زبانها معمولاً دستخوش اعوجاجات و تغييرات می شوند و گرچه عرب روی زبان خویش متعصب است و اين اعوجاجات در ميان عرب حجاز كمتر راه يافته است ولی به هر حال سطح عربي مبين قرآن كريم با سطح عربي رایج جزيره العرب حتی در فصيح ترين اشعارش نيز اختلاف قابل توجهی دارد.

اشاره به تحريفات زبان و تغيير در وضع لغات در قرآن كريم

از برخی آيات كريمه ی قرآن مجيد بر می آيد كه تحريف كلمات از وضع اولیه ی آنها قبيح است و اين با بشري بودن وضع اولیه سازگار نيست زيرا اگر بشري بود ديگر قبح آن بعيد به نظر می رسيد. همچنين با توجه به مثالهای تحريف كلمه از موضع (راعنا و اسمع و ..) به نظر می رسد كه مقصود تحريف الفاظ است نه تحريف عبارات هر چند عموميات آيه تحريف عبارات و مفاهيم را هم در بر می گيرد.

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (البقرة ۷۵)
مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ اسْمَعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَ رَاعِنَا لِيَا بِالسِّنْتِهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ اسْمَعْ وَ انْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (النساء ۴۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (النساء ۴۷)

فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اضْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (المائدة ۱۳)

يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَظْهَرِ قُلُوبُهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (المائدة ۴۱)

شاهد لغوی بر این معنا که تحریف به معنی تغییر جهت است واژه ی متحرفا لقتال (انفال ۱۶) به معنی تغییر جهت دهنده برای نبرد است که در مورد پشت کردن به دشمن از موارد جواز شمرده شده است.

تلاش غرب برای حذف ریشه های نبوی علوم

یکی از مسائلی که سالهاست در میان علمای تمدن دین ستیز غربی دنبال می شود حذف انبیاء از تاریخ و ختم خط سیر تاریخی موضوعات علمی به یونان باستان و یا مصر باستان است. البته نباید از نظر دور داشت که یکی از علل این دین ستیزی که در میان دانشمندان غربی ایجاد شده است رفتارهای علم ستیز و وحشیانه ی کلیسا به اسم دین بوده است. جالب آنجاست که این دانشمندان غافل اند از این که خود علمای یونان باستان مانند ارسطو و افلاطون و سقراط و امثالهم شجره ی علمی خود را به جناب هرمس می رسانند که در کتب تاریخی ادریس نبی معرفی شده است و همان گونه که پیشتر گشت در تاریخ نقل است که جناب ادریس نبی اهرام مصر را ساخت تا صحیفه های علمی الهی انبیاء را در آن از طوفان حفظ بفرماید. در هر حال در حال حاضر در بسیاری از علوم که یقیناً ریشه ی نبوی دارند مانند طب نیز نامی از انبیاء به میان نمی آید و کار حتی به آنجا رسیده است که این دین ستیزی بعد از نبی ستیزی به خدا ستیزی هم کشیده شده است و برای آنکه مبدا نامی از خدا و الطافش به میان بیاید مثلاً در داروهایی که از گیاهان گرفته می شود نامی از گیاه و گیاهی بودن نیز برده نمی شود تا مبدا فکر کسی به سمت شکر الهی به خاطر خلق آن گیاه بیفتد (کفر و پوشاندن حقیقت : ما بکم من نعمة فمن الله) و چنین وانمود می شود که عملیات شیمیایی در کارخانجات داروسازی روی گیاهان خالق این مخلوق جدید و اثر درمانی آن بوده است و نامهای شیمیایی آنچنانی هم روی داروها می گذارند که ذهن احد الناسی به منشاء گیاهی و جانوری آنها متوجه نشود حال آنکه هر کس با کتب تاریخی مانند تاریخ ابن خلدون و طبری و دیگران و روایات شریفه و کتب مقدسه ارتباط داشته باشد شکی برایش نمی ماند که بسیاری از علوم و فنون از جمله فن شریف طب ریشه نبوی دارند و به برکت انبیاء الهی خدای متعال آنها را به بشریت عطا فرموده است.

در یکی از کتب زبان شناسی که در حال حاضر در دانشگاه های کشور تدریس می شود در حمله به نوآم چامسکی که مدعی فطری بودن زبان برای انسان و وجود زبان جهانی در نهاد انسان است (مؤلف کتاب گرامر جهانی Universal Grammer) چنین آمده است:

[در یک آزمایش برای تجربه ی امکان یادگیری زبان توسط حیوانات] نامی که به شامپانزه مورد آزمایش داده شد نیم چیمسکی بود که بازی عمدی با نام نوآم چامسکی زبان شناس است که ادعا می کرد زبان یک استعداد غریزی منحصر به نوع انسان است. شاید انتخاب نام نیم متضمن این معنی باشد که نوآم بر خطا بوده است....چامسکی زبان شناس باید این ادعای خود را تعدیل کند که : فراگیری حتی مقدماتی ترین مرحله ی زبان کاملاً در فراسوی استعداد یک میمون باهوش است. (نگاهی به زبان (یک بررسی زبان شناختی) نوشته جرج یول، ترجمه نسرین حیدری، نشر سمت چاپ یازدهم پاییز ۹۲ ص ۴۴ و ۴۸)

جالب است با یکی از معدود پژوهشگران غربی که سعی کرده از فرضیه ی مساوی بودن انسان با سایر حیوانات خارج شود و فطرت متفاوتی را برای انسان در نظر بگیرد این گونه توهین آمیز برخورد شده است. و این ناشی از آن است که غرب می داند اگر مبانی

فکری آنها که مبتنی بر انکار عالم معنا و روح و خداوند و انسان روحانی است تهدید و تخطئه شود پایه های تمدن پوشالی غرب فرو خواهد ریخت و فطرت خاص انسان و زبان به عنوان ویژگی خاص انسان اولین گام برای حرکت انسان به سوی خدای متعال و برقراری ارتباط تشریعی با عالم فراماده است.

همچنین در حال حاضر آیه ستیزی در تمدن غرب به وفور دیده می شود مثلا در شهرسازی غربی و شهرها و محلات نمادین مانند منهتن، نیوجرسی و وال استریت و ... برای ندیدن آیات آسمانی از مرتفع سازی کمک می گیرند که اصلا آسمان و آیاتش در افق دید بشر قرار نگیرد و همچنین سعی بر آن است که اصولا مخلوقات و آیات الهی مانند درخت و زیبایی های طبیعی و سرسبزی که انسان را به یاد خداوند می اندازد دیده نشود.

جالب است که در احتجاجات برخی از ائمه ی هدی تعلیمات و حیانی طبیی به عنوان استدلال برای وجود خداوند مطرح شده است. (بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳، ص: ۱۵۲ باب ۵ الخبر المروي عن المفضل بن عمر في التوحيد المشتبه بالإهليلجة)

و هیچ طبیعی در گذشته به داشتن منشاء الهی و نبوی برای این علم شک نداشته است. متأسفانه اخیرا در میان کتب علمی برخی حوزویون عزیز نیز عقیده های تحریفی موجود در خط سیر تاریخی غرب دیده می شود و سخن از انسان اولیه و عصر حجر و ... به میان می آید (مثلا: مباحثی از اصول فقه مصطفی محقق داماد، ج ۱، ص: ۲۲ تا ۲۴) و بر روی این مقدمات پوشالی استدلالهایی سوار می شود. حال آنکه اصولا اولاد آیات و روایات شریفه به صراحت آمده است که نسل انسان کنونی از حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام است و در مورد زمین قبل از انسان و فعالیت های شبه انسانی و موجودات شبه انسانی آن نیز مطالبی در روایات ارائه شده است.

اگر ان شاء الله بخواهیم تمدن نوین اسلامی بنا شود راهش مقابله با همه ی داشته های تمدن غرب و نفی دست آوردهای آن نیست زیرا بسیاری از این فنون و علوم نبوی و الهی است که به تعبیر برخی بزرگان مبدا و معاد آن، و منشا و هدف الهی آن تکفیر و پوشانده شده است. بلکه راه ایجاد تمدن نوین اسلامی تصفیه و پیرایش علوم و فنون و ارتباط فروع صالحه ی موجود در تمدن غرب با اصول طبیی و نبوی و الهی علوم و فنون است که برای تشخیص صالح از ناصالح باید فروع فناورانه و علمی موجود در تمدن فعلی بشری را بر اصول قرآنی و روایی عرضه کرد و نقادی و تبیین و درایت نمود....

نتیجه گیری

آنچه گذشت تنها بخش کوچکی از صدها فیشی است که در مورد زبان شناسی اسلامی تهیه شده است کار در فضای زبان شناسی اسلامی به دلیل گستردگی و بین رشته ای بودن کار طاقت فرسایی است زیرا مباحث تاریخ لغات در کتب مختلف پخش شده است و در علم واحدی مورد بحث قرار نگرفته است. در هر حال از مجموع مطالب مشخص گردید که عربی ویژه ی قرآن کریم عربی خاصی است و نباید در اخذ معانی و قواعد آن از عربی تغییر یافته در میان عرب زبانان کمک گرفت و بهترین شیوه در دستیابی به این زبان استفاده از استدلالهای قرآن به قرآن است که توسط برخی بزرگان ادبیات عرب چون ابن هشام نحوی در موارد فراوان استفاده شده است. امکان و نحوه دستیابی به قواعد ادبیات زبان عربی مبین ویژه قرآن کریم در بخش دوم مقاله مورد بررسی قرار

گرفته است. امید است به زودی با یک طرح جامع قواعد عربی مبین با استفاده از روش استدلال قرآن با قرآن استقصاء گشته و کمک حال همه ی پژوهشگران علوم اسلامی باشد.

منشأ زبان در تاریخ و روایات

آنچه از بررسی مجموع کتب تاریخی و روایات تاریخی در مورد زبان بر می آید آن است که مجموعه ای از زبان ها به حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام از جانب خدای متعال داده شده است و به مرور با گسترش جوامع بشری از امت واحده ی اولیه هر امتی یک زبان را برگزیده است و تکلم به آن را پیش گرفته است (منابع این سخن در ادامه مقاله خواهد آمد. (البقرة : ۲۱۳) كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً و (یونس : ۱۹) وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا). گرچه زبانهای کنونی که ریشه ی الهی دارند از آن زبان های اولیه ی القاء شده فاصله گرفته اند اما زبان شناسان امروزی نیز عموماً قائل به ریشه ی مشترک در میان برخی زبان ها هستند و مثلاً زبان های سامی را دارای ریشه مشترک می دانند و به نام یکی از فرزندان حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام نامگذاری می کنند (مانند کتاب تاریخ اللغات السامیه نوشته ولفنسون نشر دارالعلم) البته از حدود صد سال پیش زبان شناسان کمر به محو هر گونه ردیای نبوی در زبان شناسی بسته اند و به جای زبان های سامی از لفظ زبان های هند و اروپایی استفاده می کنند و خود معترفند که این تغییر اصطلاح هیچ مبنای علمی ندارد (ویکی پدیا ذیل عنوان زبانهای سامی یا ذیل عنوان زبانهای هند و اروپایی به انگلیسی آدرس دقیق افزوده شود). بنابر تاریخ و روایات از زمان حضرت آدم علیه السلام تا زمان حضرت نوح نبی علیه السلام زبان همگانی زبان سریانی بوده است و سپس با پخش شدن فرزندان حضرت نوح الواح زبانی الهی داده شده به حضرت آدم توسط فرزندان حضرت نوح برای انتخاب و گزیدن زبان های مختلف استفاده شده است. (یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا - حجرات ۱۳) (وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوِلْدَانِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ روم ۲۲) و در همین موضوع انگاره ی تشویش زبانها به عنوان یک عذاب الهی در قضیه ی ساختن برج بابل نیز مطرح است

فی سفر التکوین ۱۱: ۱-۹:

(۱) وَكَانَ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كُلِّهَا لُغَةٌ وَاحِدَةٌ وَكَلَامٌ وَاحِدٌ.

(۲) فلما رحلوا من المشرق وجدوا بقعةً في سهلٍ شِعَارٍ، فأقاموا هناك.

(۳) وقال بعضهم لبعض: تعالوا نصنع لِبْنًا ونشويه شيئاً، فكان لهم اللبن بدل الحجارة والتراب الأحمر بدل الطين.

(۴) وقالوا: تعالوا نَبِّنْ لنا مدينةً وبرجاً رأسه في السماء. ونُقِمَ لنا اسماً فلا نتشتت على وجه الأرض كلها.

(۵) ونزل الرب لينظر المدينة والبرج اللذين كان بنو آدم بينونهما.

(۶) فقال الرب: ها هم شعب واحد، ولهم جميعاً لغةٌ واحدة! ما هذا الذي عملوه إلا بدايةً، ولن يصعبَ عليهم شيءٌ مما يُنَوَّنُ أن يعملوه!

(۷) فلننزل ونُبَلِّلُ هناك لغتهم، حتى لا يفهم بعضهم لغةً بعض.

(۸) فشتتهم الربُّ من هناك على وجه الأرض كلها، فكفوا عن بناء المدينة.

(۹) ولهذا سُمِّيَتْ بابل، لأنَّ الربَّ هناك بلبل لغةَ الناس جميعاً، ومن هناك شتتهم الرب على وجه الأرض كلها

(کتاب مقدس ترجمه: سمیث وفاندایک، بیروت: دار الکتاب المقدس فی الشرق الأوسط، ط. ۱، ۱۹۹۳، ص. ۱۲)

این فرضیه تنها در کتاب مقدس و متون غربی آمده است و با صریح قرآن که اختلاف السن را لطف و آیه ی الهی می داند ناسازگار است. در اینکه گسترش جوامع بشری قبل از طوفان توسط حضرت ادريس نبی بوده است (اطلس القرآن شوقی ابوخلیل نشر دارالفکر دمشق ۲۰۰۳ م. ص ۱۷) یا بعد از طوفان توسط فرزندان حضرت نوح نبی علیهم السلام این مهم انجام شده است (فلما هبط نوح وذریته وكل من كان فی السفینه إلى الأرض قسم الأرض بین ولده أثلاثاً: فجعل لسام وسطاً من الأرض، ففیها بیت المقدس، والنیل، والفرات، ودجله، وسیحان، وجیحان، وفیشون، وذلك ما بین فیشون إلى شرقی النیل، وما بین منخر ریح الجنوب إلى منخر الشمال. وجعل لجام قسمه غربی النیل، فما وراءه إلى منخر ریح الدبور. وجعل قسم یافث فی فیشون فما وراءه إلى منخر ریح الصبا (تاریخ طبری (ج ۱ ص ۱۹۲)) در روایات تاریخی اختلاف وجود دارد البته امکان جمع نیز وجود دارد یعنی به این صورت که گفته شود در زمان ادريس نبی علیه السلام که شهرهای متعدد توسط ایشان بنیان نهاده شدند با وجود شهرهای مختلف همچنان بشر امت واحده با زبان واحد سریانی بود ولی بعد از طوفان و غرق عمومی با پخش شدن مجدد فرزندان نوح نبی علیه السلام علاوه بر پخش شدن در شهرها این بار زبانها نیز مختلف شد و امتهای بشری که هر یک گرد یک مکان و یک زبان خاص مجتمع شده بودند تشکیل شد.

نظرات در مورد نزول زبان عربی بر زمینیان

نظر اول: نزول کل لغات بر حضرت آدم علیه السلام و نقل در ذریه ی ایشان و حفظ شدن از طوفان در اهرام مصر:

و روينا عن غير وهب أن الله تعالى أنزل على آدم إحدى وعشرين صحيفةً فيها تحريم الميتة والدم ولحم الخنزير وقيل لم يكن فيها غير الحروف المقطعة وهى كل حرف يلفظ بها اللفظ من العربية والعجمية فيها ألف لغة من أمهات اللغات حدّ الله تعالى عليها الألسنة كلّها (البدء و التاريخ ج ٣ ص ٢)

[فى تفسیر علم آدم الاسماء كلها] قيل إنه علمه أسماء الأشياء كلها ما خلق و ما لم يخلق بجميع اللغات التى يتكلم بها ولده بعده عن أبى على الجبائى و على بن عيسى و غيرهما قالوا فأخذ عنه ولده اللغات فلما تفرقوا تكلم كل قوم بلسان ألفوه و اعتادوه و تطاول الزمان على ما خالف ذلك فسوه و يجوز أن يكونوا عالمين بجميع تلك اللغات إلى زمن نوح على نبينا و آله و عليه السلام فلما أهلك الله الناس إلا نوحا و من تبعه كانوا هم العارفين بتلك اللغات فلما كثروا و تفرقوا اختار كل قوم منهم لغةً تكلموا بها و تركوا ما سواه و نسوه (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ١١، ص: ١٤٦)

ابن ندیم در الفهرست از کعب چنین نقل می کند:

أن أول من وضع الكتابة العربية و الفارسية و غيرها من الكتابات آدم عليه السلام وضع ذلك قبل موته بثلاثمائة سنة فى الطين و طبخه فلما أصاب الارض الطوفان سلم فوجد كل قوم كتاباتهم فكتبوا بها (الفهرست (ابن ندیم)، النص، ص: ٦)

و اعلم أن الله تبارك و تعالى قال: **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا** يعنى الحروف المحيطة بكل نطق، و هى اثنان و ثلاثون حرفا تحوى جميع لغات الناطقين فى الموجودات كلّها مع اختلاف ألسنتهم و لغاتهم، فمنها ثمانية و عشرون عربية بعدد منازل القمر، و منها أربعة عجمية و هى پ چ ژ گ. قال جعفر الصادق عليه السلام: علّم الله آدم الأسماء بالقلم الذى فى اللوح المحفوظ، و قيل: إن الحروف كانت تتشكّل لآدم عليه السلام فى قوالب نورانية عند إرادة مسمّاها، و هى خاصته التى اختصّه الله تعالى بها، و علّمه الله سبعين ألف باب من العلم، و علّمه ألف حرفة، و أنزل عليه تحريم الميتة و الدم و لحم الخنزير، و أنزل عليه حروف المعجم فى إحدى و عشرين ورقةً و هى أول كتاب كان فى الدنيا، و كونها فى إحدى و عشرين ورقةً إشارةً إلى أن الدنيا سبعة أدوار - أى سبعة آلاف سنة - و أنزل عليه عشر صحائف و فيها ألف لغة، و قد بين الله فيها أخبار الدنيا و ما يكون فيها فى أهل كل زمان، و ذكر صورهم و سيرهم مع أنبيائهم و اممهم و ملوكهم و عبيدهم و رعاياهم، و ما يحدث فى الأرض. (إلزام الناصب فى إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ١، ص: ٢١٧ و ٢١٨ و ينابيع المودة: ج ٣ ص ١٩٧ باب ٦٧).

روى عن أبى ذر الغفارى رحمه الله: قلت: يا رسول الله أى كتاب أنزل الله تعالى على آدم؟ قال صلى الله عليه و آله: كتاب الحروف المعجم: ا ب ت ث الخ، فهى تسعة و عشرون حرفا. قلت: يا رسول الله عددت ثمانية و عشرين حرفا. فغضب صلى الله عليه و آله حتّى احمرّت عيناه فقال صلى الله عليه و آله: يا أبا ذر و الذى بعثنى بالحق نبيا ما أنزل الله على آدم فى اللغة العربية إلّا تسعة و عشرين حرفا. قلت: يا رسول الله أ ليس فيها لام و ألف؟ قال: لا و ألف

حرف واحد، قد أنزله الله تعالى على آدم في صحيفة واحدة و معه سبعون ألف ملك، من خالف لام ألف فقد كفر بما أنزل الله تعالى على. (إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ١، ص: ٢١٧ و ٢١٨)

أول الأقلام قلم السرياني و منه تفرعت سائر الأقلام و هو أول قلم كان في الدنيا و به كان آدم عليه السلام قد وضع سفره. (إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ١، ص: ٢١٨، ينابيع المودة ج ٣ ص ٢٠٢).

في الينابيع عن الشيخ عبد الرحمن بن محمد على بن أحمد البسطامي - كان أعلم زمانه في علم الحروف -: أما آدم عليه السلام فهو نبي مرسل خلقه الله تعالى بيده و نفخ فيه من روحه فأنزل عليه عشر صحائف، و هو أول من تكلم في علم الحروف، و له كتاب سفر الخفايا، و هو أول كتاب كان في الدنيا في علم الحروف، و ذكر فيه أسرار غريبة و امور عجيبة، و له كتاب الملكوت و هو ثاني كتاب كان في الدنيا في علم الحروف و صاحب الهيكل الأحمر قد أخذ من شيث عليه السلام كتاب الملكوت و كتاب السفر المستقيم، و هو ثالث كتاب كان في الدنيا في علم الحروف عاش تسعمائة و ثلاثين سنة شمسية. عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه و آله قال: خلق الله الأحرف و جعل لها سرّاً، فلما خلق آدم عليه السلام بث فيه السرّ و لم يبيته في الملائكة، فجرت الأحرف على لسان آدم بفنون الجريان و فنون اللغات، و قد اطلع الله على أسرار أولاده و ما يحدث بينهم إلى يوم القيامة، و من هذه الكتب تفرعت سائر العلوم الحرفية و الأسرار العددية إلى يومنا هذا و إلى ما شاء الله. ثم بعده ورث علم أسرار الحروف ابنه أغاناذيمون و هو نبي الله شيث عليه السلام، و هو نبي مرسل أنزل الله عليه خمسين صحيفة، و هو وصي آدم عليه السلام و ولي عهده، و هو الذي بنى الكعبة المعظمة بالطين و الحجر، و له سفر جليل الشأن في علم الحروف، و هو رابع كتاب في الدنيا في علم الحروف، و عاش تسعمائة سنة شمسية، ثم ورث علم الحروف ابنه أنوش، ثم ابنه قينا و إليه ينسب القلم القيناوي، ثم ابنه مهلائيل ثم ابنه بارد، و في زمانه عبدت الأصنام ثم ابنه هرمس و هو نبي الله إدريس و هو نبي مرسل أنزل الله عليه ثلاثين صحيفة، و إليه انتهت الرئاسة في العلوم الحرفية و الأسرار الحكيمة و اللطائف العددية و الإشارات الفلكية، و قد ازدحم على بابيه سائر الحكماء، و اقتبس من مشكاة أنواره سائر العلماء، و قد صنّف كتاب كنز الأسرار و ذخائر الأبرار، و هو خامس كتاب كان في الدنيا في علم الحروف، و علّمه جبرائيل علم الرمل، و به أظهر الله نبوته و قد بنى اثنين و سبعين مدينة، و تعلّم منه علم الحروف الهرامسة و هم أربعون رجلاً، و كان أمهرهم اسقلينوس الذي هو أبو الحكماء و الأطباء، و هو أول من أظهر الطب، و هو خادم نبي الله إدريس عليه السلام و تلميذه، ثم ابنه متوشلخ ثم ابنه لامك ثم ابنه نوح عليه السلام، و هو نبي مرسل و له سفر جليل القدر، و هو سادس كتاب كان في الدنيا في علم الحروف، ثم ابنه سام ثم ابنه أرفخشذ ثم ابنه شالخ ثم ابنه عابر، و هو نبي الله هود عليه السلام (إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ١، ص: ٢١٤ و ٢١٥)

و من الناس من زعم أن هرمس الأول المدعو بالمثلث بالحكمة و هو الذي يسميه العبرانيون أخنوخ ابن يرد بن مهلائيل بن قينان بن أنوش بن شيث بن آدم و هو إدريس النبي، عليه السلام، استدل من أحوال الكواكب على كون الطوفان فأمر ببنيان الأهرام و إيداعها الأموال و صحائف العلوم إشفافاً عليها من الذهب و الدروس و حفظاً لها و احتياطاً عليها. (معجم البلدان، ج ٥، ص: ٤٠٢)

در میان اقوال در مورد اهرام مصر به نظر می رسد این قول قوی تر باشد زیرا طبق صریح قرآن: وَ دَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ (اعراف ۱۳۷) و شداد بن عاد نیز از ظالمان بوده و بعید است خداوند مصنوعات از ظالمان به جز مساکن آنان که در قرآن اشاره شده است سالم باقی بگذارد. (النمل: ۵۲ قَتَلَكَ يَبُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا) و (إبراهيم: ۴۵ وَ سَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ)

در صفحه ۴۰۱ همین جلد از معجم البلدان نیز چنین آمده است: قال ابن زولاق: و لم يمرَّ الطوفان على شيء إلا و أهلكه و قد مرَّ عليهما لأن هرمس و هو إدريس، عليه السلام، قبل نوح و قبل الطوفان.

و الهرمان، بالتحريك: بناءان أزلَّيان بمصر، و اختلفَ فيهما اختلافًا جمًّا يكاد أن تكونَ حقيقةُ فيهما كالمنام، ف قيل: بناهما هرمسُ الأوَّل المدعو بالمتلَّك بالحكمة و هو الذي يُسمِّيهِ العِبْرانيُّون اخنوخَ بن يرد بن مهلائيل بن قنيان بن أنوش بن شيث بن آدم، و هو إدريس، عليه السلام لما استدل من أحوال الكواكب على كون الطائف لحفظ صحائف العلوم و الأموال فيهما من الطوفان إشفاقاً عليها من الذهاب و الدُّروس و احتياطاً (تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۷، ص: ۷۴۶)

نظر دوم: نزول عربی به شکل الهام بر حضرت اسماعیل

بر مبنای این نظر که غیر مشهور است زبان عربی بعد از هبوط انسان از بهشت از او گرفته شد و بعدها در زمان حضرت اسماعیل علی نبینا و آله و علیه السلام این زبان مجدد به بشریت اعطا شد. دلایل و شواهد این قول هم در ادامه مقاله ارائه خواهد شد.

نظر سوم: نزول عربی مبین بر حضرت آدم و فرسودگی زبان و نزول مجدد بر حضرت اسماعیل علیه السلام
جمع میان دو نظر بالا ما را به این جمع بندی می رساند.

نظر چهارم: تبلیل السن

حدثنا نعيم بن سالم بن قنبر مولى على ابن أبى طالب عن أنس بن مالك، قال: لما حشر الله الخلائق إلى بابل، بعث إليهم ريحا شرقية و غربية و قبلية و بحرية، فجمعهم إلى بابل، فاجتمعوا يومئذ ينظرون لما حشروا له، إذ نادى مناد: من جعل المغرب عن يمينه و المشرق عن يساره فاقتصد البيت الحرام بوجهه فله كلام أهل السماء، فقام يعرب ابن قحطان فقيل له: يا يعرب بن قحطان بن هود أنت هو، فكان أول من تكلم بالعربية، و لم يزل المنادى ينادى: من فعل كذا و كذا فله كذا و كذا، حتى افترقوا على اثنين و سبعين لسانا، و انقطع الصوت و تبليت الألسن، فسميت بابل، و كان اللسان يومئذ بابلياً، و هبطت ملائكة الخير و الشر و ملائكة الحياء و الإيمان و ملائكة الصحة و الشقاء و ملائكة الغنى و ملائكة الشرف و ملائكة المروءة و ملائكة الجفاء و ملائكة الجهل و ملائكة السيف و ملائكة البأس، حتى انتهوا إلى العراق، فقال بعضهم لبعض: افترقوا، فقال ملك الإيمان: أنا أسكن المدينة و مكة، فقال ملك الحياء: و أنا معك، فاجتمعت الأمة على أن الإيمان و الحياء ببلد رسول الله، صلى الله عليه و سلم، و قال ملك الشقاء: أنا أسكن البادية، فقال ملك الصحة: و أنا معك، فاجتمعت الأمة على أن الشقاء و الصحة فى الأعراب، و قال ملك الجفاء: أنا أسكن المغرب، فقال ملك الجهل: و أنا معك، فاجتمعت الأمة على أن الجفاء و الجهل فى البربر، و قال ملك السيف: أنا أسكن الشام، فقال ملك البأس: و أنا معك، و قال ملك الغنى: أنا أقیم ههنا، فقال ملك المروءة: و أنا معك، و قال

ملك الشرف: و أنا معكما، فاجتمع ملك الغنى و المروءة و الشرف بالعراق. قلت: هذا خبر نقلته على ما وجدته، و الله المستعان عليه. (معجم البلدان، ج ١، ص: ٣١٠)

نظرات در مورد شروع تکلم به زبان عربی بر روی زمین:

نظر اول: شروع تکلم به عربی توسط نه نفر از نوادگان حضرت نوح که به شبه جزیره عرب هجرت نمودند:
با عبور از بحث نزول زبان عربی به بحث شروع تکلم به زبان عربی می رسیم.

ابن ندیم در الفهرست چنین می نویسد:

و يقال إن الله تعالى أنطق اسماعيل بالعربية المبينة، و هو ابن أربع و عشرين سنة قال محمد بن اسحاق فأما الذي يقارب الحق و تكاد النفس تقبله فذكر الثقة أن الكلام العربي بلغه حمير، و طسم، و جدیس، و أرم و حویل. و هؤلاء هم العروب العاربة و أن اسماعيل لما حصل في الحرم و نشأ و كبر تزوج في جرهم آل معاوية بن مضاض الجرهمي فهم أحوال ولده فتعلم كلامهم و لم يزل ولد اسماعيل على مر الزمان يشتقون الكلام بعضه من بعض و يصنعون للأشياء أسماء كثيرة بحسب حدوث الأشياء الموجودات و ظهورها فلما اتسع الكلام ظهر الشعر الجيد الفصيح في العدنانية و كثر هذا بعد معد بن عدنان. (الفهرست (ابن ندیم)، ص: ٧)

ذكروا أن ابراهيم عليه السلام نظر إلى ولد اسماعيل مع أحوالهم من جرهم فقال له يا اسماعيل ما هؤلاء فقال نبي و أحوالهم جرهم فقال له ابراهيم باللسان الذي كان يتكلم به و هو السريانية القديمة أعرب له يقول أخلطهم به و الله أعلم (الفهرست (ابن ندیم)، ص: ٨)

و اعلم ان نوع الانسان لما كان مدنيا بالطبع و كان محتاجا الى اعلام ما في ضميره الى غيره و فهم ما في ضمير الغير اقتضت الحكمة الالهية احداث دوال يخف عليه ايرادها و لا يحتاج الى غير الآلات الطبيعية فقادته الالهام الالهى الى استعمال الصوت و تقطيع النفس الضروري بالآلة الذاتية الى حروف يمتاز بعضها عن بعض باعتبار مخارجها و صفاتها حتى يحصل منها بالتركيب كلمات دالة على المعانى الحاصلة في الضمير فيتيسر لهم فائدة التخاطب و المحاورات و المقاصد التي لا بد منها في معاشهم. ثم ان تركيبات تلك الحروف لما امكنت على وجوه مختلفة و انحاء متنوعة حصل لهم السنة مختلفة و لغات متباينة و علوم متنوعة. ثم ان ارباب الهمم من بين الامم لما لم يكتفوا بالمحاوراة في اشاعة هذا النعم لاختصاصها بالحاضرين سمت همتهم السامية الى اطلاع الغائبين و من بعدهم على ما استنبطوه من المعارف و العلوم و اتبعوا نفوسهم في تحصيلها لينتفع بها اهل الاقطار و لتزداد العلوم بتلاحق الافكار وضعوا قواعد الكتابة الثابتة نقوشها على وجه كل زمان و بحثوا عن احوالها من الحركات و السككات و الضوابط و النقاط و عن تركيبها و تسطيرها لينتقل منها الناظرون الى الالفاظ و الحروف و منها الى المعانى فنشأ من ذلك الوضع جملة العلوم و الكتب. الافهام الثالث: في اوائل ما ظهر من العلم و الكتاب و اعلم انه يقال ان آدم عليه السلام كان عالما بجميع اللغات لقوله سبحانه و تعالى و علم آدم الاسماء كلها [الآية] قال الامام الرازي المراد اسماء كل ما خلق الله تعالى من اجناس المخلوقات بجميع اللغات التي يتكلم بها ولده اليوم و علم ايضا معانيها و انزل عليه كتابا و هو كما ورد في حديث ابى ذر رضى الله تعالى عنه انه قال: يا رسول الله اى كتاب انزل على آدم عليه السلام قال كتاب المعجم قلت اى كتاب المعجم قال

ا ب ت ث ج قلت يا رسول الله كم حرفا قال تسعة و عشرون حرفا الحديث و ذكروا انه عشر صحف فيها سور مقطعة الحروف و فيها الفرائض و الوعد و الوعيد و اخبار الدنيا و الآخرة و قد بين اهل كل زمان و صورهم و سيرهم مع انبيائهم و ملوكهم و ما يحدث فى الارض من الفتن و الملاحم. و لا يخفى انه مستبعد عند اصحاب العقول القاصرة و اما من امعن النظر فى الجفر و لاحظ شموله على غرائب الامور فعنده ليس ببعيد سيما فى الكتب المنزلة. و روى ان آدم عليه السلام وضع كتابا بانواع الالسن و الاقلام قبل موته بثلاثمائة سنة كتبها فى طين ثم طبخه فلما اصاب الارض الغرق وجد كل قوم كتابا فكتبوه من خطه فأصاب اسماعيل عليه السلام الكتاب العربى و كان ذلك من معجزات آدم عليه السلام ذكره السيوطى فى المزهرة. و فى رواية: ان آدم عليه السلام كان يرسم الخطوط بالبنان و كان اولاده تتلقاها بوصية منه و بعضهم بالقوة القدسية القابلية [القلبية] و كان اقرب عهد اليه ادريس عليه السلام فكتب بالقلم و اشتهر عنه من العلوم ما لم يشتهر عن غيره و لقب بهرمس الهرامسة و المثلث بالنعمة لانه كان نبيا ملكا حكيما و جميع العلوم التى ظهرت قبل الطوفان انما صدرت عنه فى قول كثير من العلماء و هو هرمس الاول اعنى ادريس ابن يرد بن مهلايل بن انوش بن شيث بن آدم عليه السلام المتمكن بصعيد مصر الاعلى و قالوا انه اول من تكلم فى الاجرام العلوية و الحركات النجومية و اول من بنى الهياكل و عبد الله تعالى فيها و اول من نظر فى الطب و الف لاهل زمانه قصائد فى البسائط و المركبات و انذر بالطوفان. و رأى ان آفة سماوية تلحق الارض فخاف ذهاب العلم فبنى الاهرام التى فى صعيد مصر الاعلى و صور فيها جميع الصناعات و الآلات و رسم صفات العلوم و الكمالات حرصا على تخليدها ثم كان الطوفان و انقرض الناس فلم يبق علم و لا اثر سوى من فى السفينة من البشر و ذلك مذهب جميع الناس الا المجوس فانهم لا يقولون بعموم الطوفان ثم اخذ يتدرج الاستئناف و الاعادة فعاد ما اندرس من العلم الى ما كان عليه من الفضل و الزيادة فاصبح مؤسس البنيان مشيد الاركان لا زال مؤيدا بالملة الاسلامية الى يوم الحشر و الميزان. (كشف الظنون عن أسامى الكتب و الفنون، ج ١ مقدمة المؤلف، ص: ٢٤ تا ٢٦)

اتفقوا على تنويع العرب إلى نوعين: عاربة و مستعربة. فالعاربة هم العرب الأول الذين فهمهم الله اللغة العربية ابتداء فتكلموا بها. قال الجوهري «و قد يقال فيهم العرب العاربة». و المستعربة هم الداخلون فى العربية بعد العجمية. قال الجوهري «و ربما قيل لهم المتعربة». و قد اختلف فى العاربة و المستعربة فذهب ابن إسحاق و الطبرى إلى أن العاربة هى عاد و ثمود و طسم و جدیس و أميم و عبيل و العمالقة و عبد ضخم و جرهم الأولى، و من فى معناهم. و المستعربة بنو قحطان بن عابر ابن شالخ بن أرفخشذ بن سام بن نوح و بنو إسماعيل عليه السلام لأن لغة عابر و إسماعيل كانت سريانية أو عبرانية، فتعلم بنو قحطان العربية من العاربة ممن كان فى زمانهم كعاد و نحوهم، و تعلم إسماعيل العربية من جرهم من بنى قحطان النازلين على إسماعيل و أمه بمكة. و ذهب آخرون، منهم المؤيد صاحب حماء إلى أن بنى قحطان هم العاربة، و أن المستعربة هم بنو إسماعيل فقط (صبح الأعشى فى صناعة الإنشاء، ج ١، ص: ٣٥٩ و ٣٦٠)

و قحطان بن عابر هو أبو اليمن كلها، و جذم نسبها. و ولد قحطان هم العرب المتعربة؛ إذ العرب ثلاث فرق: عاربة و متعربة و مستعربة. فأما العاربة فهم تسع قبائل من ولد إرم بن سام بن نوح: و هم عاد، ثم ثمود، ثم أميم، ثم عبيل، ثم طسم، ثم جدیس، ثم عمليق، ثم جرهم، ثم وبار. فعاد و عبيل ابنا عوص بن إرم بن سام بن نوح، و طسم و عمليق أميم: بنو لاوذ بن سام؛ و ثمود و جدیس ابنا جاثر بن إرم بن سام؛ و وبار و جرهم ابنا فالغ بن عابر: فهذه العرب العاربة. و أما المتعربة فهم بنو قحطان بن عابر الذين نطقوا بلسان العرب العاربة و سكنوا ديارهم. و أما المستعربة فهم

بنو إسماعيل بن إبراهيم: وهم بنو عدنان بن أدد. قال الشريف الجعفي: وهذا مختصر من نسب اليمن. قال: إن العقب من قحطان ابن عابر من يعرب بن قحطان: وهو الذي زعمت يمن أن العرب إنما سميت عربا به وأنه أول من تكلم بالعربية و نزل أرض اليمن فهو أبو اليمن كلها. (نهاية الأرب في فنون الأدب، ج ٢، ص: ٢٩٢)

وَلَدَ إِرَمَ بْنَ سَامَ بْنَ نُوحٍ: عَوْصُ بْنُ إِرَمَ، وَغَاثِرُ بْنُ إِرَمَ، وَحَوِيلُ بْنُ إِرَمَ. فَوَلَدَ عَوْصُ بْنُ إِرَمَ: غَاثِرُ بْنُ عَوْصٍ، وَغَادُ بْنُ عَوْصٍ، وَغَبِيلُ بْنُ عَوْصٍ. وَلَدَ غَاثِرُ بْنُ إِرَمَ: ثُمُودُ بْنُ غَاثِرٍ، وَجُدَيْسُ بْنُ غَاثِرٍ وَكَانُوا قَوْمًا عَرَبًا يَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا اللِّسَانِ الْمُضَرِّيِّ، فَكَانَتِ الْعَرَبُ تَقُولُ لِهَذِهِ الْأُمَمِ: الْعَرَبُ الْعَارِبَةُ، لِأَنَّهُ لِسَانُهُمُ الَّذِي جَبَلُوا عَلَيْهِ، وَيَقُولُونَ لِبَنِي إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ: الْعَرَبُ الْمُتَعَرِبَةُ، لِأَنَّهُمْ إِنَّمَا تَكَلَّمُوا بِلِسَانِ هَذِهِ الْأُمَمِ حِينَ سَكَنُوا بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ. فَعَادُ وَثُمُودُ وَالْعَمَالِيقُ وَأَمِيمٌ وَجَاسِمٌ وَجُدَيْسٌ وَطَسَمٌ هُمُ الْعَرَبُ، فَكَانَتْ عَادُ يَهْذِرُ الرَّمْلَ إِلَى حَضَرِ مَوْتٍ وَالْيَمَنَ كُلَّهُ، وَكَانَتْ ثُمُودُ بِالْحَجَرِ بَيْنَ الْحِجَازِ وَالشَّامِ إِلَى وَادِي الْقُرَى وَمَا حَوْلَهُ، وَلَحِقَتْ جُدَيْسُ بِطَسَمٍ، فَكَانُوا مَعَهُمْ بِالْيَمَامَةِ وَمَا حَوْلَهَا إِلَى الْبَحْرَيْنِ، وَأَسْمُ الْيَمَامَةِ إِذْ ذَاكَ جَوْ، وَسَكَنَتْ جَاسِمُ عُثْمَانَ فَكَانُوا بِهَا. (تاريخ طبري چاپ بيت الافكار الدولية ج ١ ص ٧١ و در نسخه چاپ دارالتراث بيروت ج ١ ص ٢٠٤)

قال الطبري: وفهم الله لسان العربية عادا و ثمود و عبيل و طسم و جدیس و امیم و عمليق و هم العرب العاربة. (تاريخ ابن خلدون ج ٢ ص ٩)

والصحيح المشهور أن العرب العاربة قبل إسماعيل وقد قدمنا أن العرب العاربة منهم عاد و ثمود و طسم و جدیس و أمیم و جرهم و العماليق و أمم آخرون لا يعلمهم إلا الله كانوا قبل الخليل عليه الصلاة والسلام وفي زمانه أيضا. فأما العرب المستعربة وهم عرب الحجاز فمن ذرية إسماعيل بن إبراهيم عليهما السلام. (البداية والنهاية، ط. دار إحياء التراث العربي (ج ٢ ص ١٨٧)

در پاورقی همین صفحه این کتاب هم چنین آمده است: قال في نهاية الارب: ١٨: فالعاربة هم العرب الاولى الذي فهمهم الله اللغة العربية ابتداء فتكلموا بها فقليل لهم عاربة أى بمعنى الراسخة فى العروبية.

عاد و ثمود و سم و جدیس و أرم و العماليق و رهم و قحطان بن هود، فهم كانوا أوائل الناس منهم يعرب الذى تكلم بالعربية كل أخذه من يعرب ابن قحطان بن هود وإليه تنسب العربية. فقليل: عربى لأن يعرب أول من نطق بها وليس أحد غيره تكلم قبله بها، فهذه الأجناس التى سميت لك تكلمت بكلام يعرب بن قحطان بن هود، النبى صلى الله عليه وسلم (التيجان فى ملوك حمير، ج ١ ص ٣٢٧ و ٣٢٨)

قالوا العرب العرباء و العاربة- يعنى طَسْمًا و جَدَيْسًا (المخصص، ج ١٦، ص: ٥٦)

نظر دوم: اولین متکلم به عربی بودن قحطان:

وقال فى مروج الذهب إن قحطان من ولد عابر..بن سام. وهو أبو اليمن كلها وهو أول من تكلم بالعربية لاعرابه عن المعانى وإبائته عنها. (البداية والنهاية ج ٢ ص ١٨٧)

نظر سوم: اولین متکلم به عربی بودن یعرب بن قحطان:

و يَعْرُبُ بْنُ قَحْطَانَ أَوَّلُ مَنْ تَكَلَّمَ بِالْعَرَبِيَّةِ، وَهُوَ أَبُو الْيَمَنِ كُلُّهُمْ. (الصحاح، ج ۱، ص: ۱۷۹)

آن من ملک الیمن بعد نزول قحطان بن عابر بن شالخ بن ارفخشذ بن سام بن نوح آتاها یعرب بن قحطان وهو أول من نطق بالعربية (البدء و التاريخ ج ۳ ص ۱۷۴)

نظر چهارم: اولین متکلم به عربی بودن حضرت هود نبی علیه السلام

قال ابن عباس: ان هودا اول من نطق بالعربية (اطلس القرآن ص ۲۹)

متأسفانه در بحث تاریخ انبیاء هنوز کتب متقن و مستند که به شیوه ی پژوهشی به تحلیل اقوال می پردازند به رویت نگارندگان نرسیده است و صرفاً کتب جمع اقوال و روایات بدون جمع بندی و تحلیل و تطبیق دیده می شود. نکته ی عجیب دیگر آن است که با این که مشهور است که علمی که از قبل از میلاد مسیح توسط یونانیان به ما رسیده است باقیمانده ای از میراث علمی ادریس نبی علیه السلام است

این نبی خدا نزد ایرانیان به نام هوشنگ شناخته می شده است و نزد یونانیان نام او هرمس بوده است:

رأيت الفرس يعظمون هذه الأبيات والقصيدة (شاهنامه) و يصورونها و يرونها كتاريخ لهم و منهم من يزعم أن كيومرث كان قبل آدم، قالوا ثم ملك هوشنگ پیش داد و معناه أول حاكم حكم بين الناس و أول من دعا الناس إلى عبادة الله و أول من كتب بالعبرية والفارسية واليونانية وزعم بعضهم أن هذا بمنزلة ادریس النبى صلى الله عليه أو هو ادریس (البدء والتاريخ ج ۳ ص ۱۳۸ و ۱۳۹)

(و نبأ الله ادریس بعد وفاة آدم وأنزل عليه النجوم والطب واسمه عند اليونانيين هرمس، البدء والتاريخ ج ۳ ص ۱۲)

و هِرْمِس، كزبرج: اسم علم سُرْيَانِيّ. و هِرْمِسُ الهَرَامِسَةِ، يَعْنُونَ به سَيِّدَنَا إِدْرِيسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ هُوَ النَّبِيُّ الْمُتَلَّثِّ. (حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ۲۰ جلد، دارالفکر - بیروت، چاپ: اول،

۱۴۱۴ ق. ج ۹، ص: ۴۰) همچنین رجوع کنید به التحقيق فی کلمات القرآن الکریم؛ ج ۱؛ ص ۵۵

اما در برخی از کتب یونانیان بحث وضع بشری زبان پیش کشیده شده است و ظاهراً اختلاف بشرنهاد بودن زبان در مقابل خدانهاده بودن آن از مدارس عصر پیش از میلاد در یونان آغاز شده است (مناظره کرایتالوس با هرموژن در کتاب افلاطون). اهمیت بحث پیدایش زبان در آنجاست که اگر منشا الهی و نبوی زبان پذیرفته شود جهان غرب و دنیای لیبرال دموکراسی زیر دین و منت انبیاء خواهد رفت و مدال انجام بزرگترین خدمت به رشد و

پیشرفت بشری در فضای تفکر و تعقل و علم یعنی زبان را به گردن انبیاء خواهد آویخت از همین روست که در برهه ای از زمان بحث درباره پیدایش زبان در اروپا ممنوع شده است.

در دایره المعارف ویکی پدیا ذیل عنوان منشا زبان (origin of language) چنین آمده است:

منشأ پیدایش زبان یکی از بحث‌انگیزترین موضوعات درباره انسان است، به طوری که هیچ توافقی درباره زمان یا مکان شکل‌گیری اولین نموده‌های زبانی میان دانشمندان وجود ندارد. محدودیت‌های بسیاری برای آزمایش درباره آن وجود دارد و بسیاری از محققان آن را موضوع خوشایندی برای تحقیقات جدی نمی‌دانند. در سال ۱۸۶۶ م بحث بی‌نتیجه در این باره تا آنجا پیش رفت که انجمن زبان‌شناسان پاریس بحث درباره پیدایش زبان را ممنوع کرد، ممنوعیتی که تأثیرش را تا اواخر قرن بیستم بر جوامع غربی حفظ کرد. [بیش از صد و سی سال]

In 1866, the Linguistic Society of Paris banned any existing or future debates on the subject, a prohibition which remained influential across much of the western world until late in the twentieth century.

https://en.wikipedia.org/wiki/Origin_of_language

در حال حاضر با تکثیر نظریات تخیلی در مورد پیدایش زبان به صورت خود به خودی و تکاملی تلاش می‌کنند تا اذهان را از رفتن به سمت منشا الهی و نبوی زبان منحرف کنند.

The study of language, George yule, fifth edition, Cambridge university press page 1 to 5

متأسفانه این نگاه در برخی دانشمندان معاصر عرب زبان که رشته تخصصی آنها زبان‌شناسی است نیز رسوخ کرده است و برخی کتب آنها در کشور ترجمه شده و به عنوان کتاب درسی تدریس می‌شود.

شاگرد لوئی ماسینیون، ژان محمد عبدالجلیل می‌نویسد: نمی‌توان تصور کرد که این زبان [یعنی زبان عربی] به صورت تصنعی تکوین یافته باشد اما طبیعی تر آن است که تصور کنیم بر پایه ی لهجه ای کامل تر نوعی زبان متحد مشترک خود به خود میان شاعران و خطیبان رواج یافته و به سبب اعتباری که زائیده ی ارزش لغوی آن بود و یا به دلایل تجاری بر دیگر لهجه ها پیشی گرفت و سپس با اخذ پاک ترین عناصر آن لهجه ها غنی شد.

حساسیت شاعرانه و ایقاعی که نزد اعراب مادرزادی است ایشان را بر آن می داشت که عواطف و احساسات خود را در پاک ترین و برازنده ترین زبان ممکن بیان کنند. این زبان به قول نحوین متاخرتر عرب همانا لهجه قبیله ی قریش بود. انتشار این لهجه در شبه جزیره عربستان کم و بیش مبهم است. (تاریخ ادبیات عرب، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش نشر امیرکبیر چاپ ششم تهران ۱۳۹۳) جالب است که با وجود این همه تاریخ و روایت دست اول این نظرات تخیلی که تحریف مسجل تاریخ هستند در دانشگاه های کشور در حال تدریس است.

چیستی عربی مبین

عربی مبین یعنی زبانی که قرآن کریم بر مبنای اصول و قواعد ادبی و معانی واژگان در آن نازل شده است. این زبان در برخی از روایات مورد اشاره قرار گرفته است و حضرت اسماعیل علی نبینا و آله و علیه السلام به عنوان اولین شخصی که این زبان مستحکم و پولادین به او نازل شده است مطرح گردیده است. از ابتدای پژوهش های لغوی و ادبی در میان امت اسلامی، همواره قرآن کریم به عنوان یک منبع مستقل برای استدلالهای لغوی و ادبی مورد توجه بوده است و بسیاری از اصول لغوی و قواعد ادبی به آیات این کتاب عزیز مستند است. اما همواره اصول لغوی و قواعد عربی به صورت مخلوط و مختلط از کتاب الهی و فرهنگ و ادبیات اعراب اخذ شده است و تلاشهای خالص و غیر مشوب به اغوجاجات برای درک عربی مبین کمتر صورت گرفته است. در قرن اخیر این موضوع بیشتر مورد توجه قرار گرفته است و تلاشهایی برای درک عربی مبین در حیطه ی اصول معانی واژگان در کتبی مانند التحقيق و معجم اشتقاقی قرآن کریم و تا حدی مفردات راغب و در حیطه ی قواعد ادبیات عرب در کتابهای دراسات فی اسلوب القرآن الکریم و الانتقان فی النحو و اعراب القرآن صورت گرفته است و بحث نحو قرآنی در میان بزرگان علوم ادبی معاصر مطرح شده است.

عربی مبین در روایات شریفه

تعلیم عربی مبین به حضرت اسماعیل نبی

وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلُ مَنْ شُقَّ لِسَانُهُ بِالْعَرَبِيَّةِ إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثِ عَشْرَةَ سَنَةً وَكَانَ لِسَانُهُ عَلَى لِسَانِ أَبِيهِ وَأَخِيهِ فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ نَطَقَ بِهَا وَهُوَ الذَّبِيحُ. (تحف العقول، ص: ۲۹۷، بحار الأنوار ط - بیروت، ج ۷۵، ص: ۱۷۸)

روی عن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام : وَ إِسْمَاعِيلُ أَوَّلُ مَنْ فَتَقَ لِسَانَهُ بِالْعَرَبِيَّةِ الْمُبِينَةِ الَّتِي نَزَلَ بِهَا الْقُرْآنُ وَأَوَّلُ مَنْ رَكِبَ الْخَيْلَ (عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار، النص، ص: ۲۳ و ۲۴، بحار الأنوار ط - بیروت، ج ۳۵، ص: ۱۴۱)

رَوَى عَنْ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ إِسْمَاعِيلَ أَوَّلَ مَنْ شُقَّ لِسَانُهُ بِالْعَرَبِيَّةِ - فَكَانَ أَبُوهُ يَقُولُ لَهُ وَهُمَا يَنْبِيَانِ الْبَيْتَ يَا إِسْمَاعِيلُ هَابِي ابْنِ أَيْ أُعْطِنِي حَجْرًا فَيَقُولُ لَهُ إِسْمَاعِيلُ يَا أَبْتَ هَاكَ حَجْرًا فَأَبْرَاهِيمُ يَنْبِي وَ إِسْمَاعِيلُ يُنَاوِلُهُ الْحِجَارَةَ. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ١٢، ص: ٨٧، التبيان في تفسير القرآن، ج ١، ص: ٤٦٣، مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ١، ص: ٣٨٩ و ٣٩٠)

روی عن امیر المؤمنین علیه السلام : ثم خصصت به (ای بكون نبینا فی صلبه) اسماعیل، دون ولد ابراهیم، فانطقت لسانه بالعربیة التي فضلتها على سائر اللغات . (اثبات الوصیة، ص: ١٢٩، بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢٥، ص: ٢٩) و روی ان هاجر و اسماعیل كانا فی ذلك الوقت (زمن اسكان ابراهیم ایاهما بواد غیر ذی زرع عند بیت الله المحرم) قد صعدا إلى الجبل فی طلب الماء فلما بصرت هاجر الى الماء صارت إليه و صاحت بإسماعیل بالعبرانية فأجابها بالعربیة. لبيك لبيك. و نسی ذلك اللسان فهو أول من تكلم بالعربیة فی ذلك الزمان. و روی فی خبر آخر أنها صاحت به فصار إليها فلما نظر الى الماء و كان عطشاناً انكب عليه فشرب منه و رفع رأسه و قال: الحمد لله رب العالمین و صلى الله على محمد و آله و نسی اللسان الأول بالعبرانية....فقام إسماعیل بن ابراهیم بالنبوة و الأمر مقامه و لم یزل یدبر أمر الله جل و عز و هو أول من تكلم بالعربیة و أبو العرب و كان ابراهیم علیه السلام قد خلف عنده سبعة أعززة فكانت أصل ماله. (اثبات الوصیة ص ٤٣ تا ٤٥)

معنی عربی مبین

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنِ الْحَجَّالِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ قَالَ يُبَيِّنُ الْأَلْسُنَ وَ لَا تُبَيِّنُهُ الْأَلْسُنُ، شرح علامه مجلسی: یبین الألسن أفید أن المراد أنه لا یحتاج القرآن إلى الاستشهاد بإشعار العرب و كلامهم، بل الأمر بالعكس لأن القرآن أفصح الكلام و قد أذعن به جمیع الأنام فتأمل. (مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی دوم، ج ١٢، ص: ٥٢٢ و اصل حدیث در کافی ط دارالحدیث ج ٤ ص ٦٧٠)

آیت الله جوادی آملی در بیان معنای عربی مبین چنین می نویسند:

گفته اند که ترجمه قرآن اگر متعذر نباشد، متعسر است؛ یعنی ترجمه آن ناممکن نیست؛ ولی بسیار دشوار است، زیرا قرآن عربی مبین است : (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا-زخرف، آیه ٣) (وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ - شعراء، ١٩٢) (بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ-شعراء، آیه ١٩٥) زبان عربی را عربی مبین می گویند، چون دقیق و گسترده است و می تواند لغات و مفاهیم دیگر زبان ها را بیان کند؛ ولی زبان های دیگر از بیان مفاهیم و ظرافت های زبان عربی عاجزند و گاهی برای ترجمه یک واژه مفرد عربی، باید از چند واژه کمک گرفت، تا مفاد آن را بیان کنند و در این میان، ظرافت های خاص آن کلمه عربی از بین می رود، درباره وصف مبین در روایات آمده است: (یبین الألسن و لا تبینه الألسن : کافی، ج ٢، ص ٦٣٢) البته این مطلب بدون استقرا تام یا آگاهی از مبدأ غیبی مفید قطع نخواهد بود. (جوادی آملی تسنیم، ج ١٧ ص ٦٣٧ و ٦٣٨)

اما ظاهرا از روایات شریفه چنین بر می آید که عربی مبین اسم علم برای زبان عربی خاصی است که همان عربی اصیل و دست نخورده ی اولیه است و چنین نیست که عربی مبین توصیفی برای عربی رایج حجاز باشد. البته رگه های عربی مبین عنایت شده به اسماعیل نبی علی نبینا و آله و علیه السلام همچنان در میان عرب وجود داشته است و قریش با عربی مبین بیگانه نبوده است ولی زبانها معمولا دستخوش اعوجاجات و تغییرات می شوند و گرچه عرب روی زبان خویش متعصب است و این اعوجاجات در میان عرب حجاز کمتر راه یافته است ولی به هر حال سطح عربی مبین قرآن کریم با سطح عربی رایج جزیره العرب حتی در فصیح ترین اشعارش نیز اختلاف قابل توجهی دارد.

نظرات پیرامون عربی قرآن کریم

در مورد زبان عربی قرآن کریم و قواعد و اصول لغوی و ادبی حاکم بر آن چند نظریه وجود دارد.

اول : نزول قرآن بر اساس عربی رایج عصر نزول

این نظریه که اسلوبها و ریشه های لغوی قرآن کریم همان اسلوبها و ریشه های متعارف زمان نزول قرآن کریم در میان اعراب جزیره العرب بوده است مشهورترین نظریه در مورد زبان عربی قرآن کریم است. البته این نظریه خود دو زیر شاخه دارد یکی این که قرآن بر اساس عربی عصر نزول قبیله ی قریش نازل شده است و دیگری این که به عربی عصر نزول همه ی قبیله ها با همه ی لهجه ها نازل شده است.

در کتب فراوانی گفته شده که قرآن بر طبق لغات و لهجات تمام جزیره العرب نازل شده است و شواهدی برای آن آورده می شود

درباره این موضوع ببینید: الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص: ۴۱۸ النوع السابع و الثلاثون فیما وقع فیه بغير لغة الحجاز ، فضائل القرآن لأبی عبید ص ۳۴۱، و التمهید ۸ / ۲۸۰، و البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص: ۳۷۸ و الفهرست لابن الندیم ص ۳۸، الكتب المؤلفة فی لغات القرآن، و الصحابی فی فقه اللغة لأحمد بن فارس ص ۲۸- ۳۰، باب القول فی اللغة التي نزل بها القرآن، و أنه ليس فی کتاب الله جل ثناؤه شیء بغير لغة العرب، ، و المزهر فی علوم اللغة ص ۲۲۱ و ۲۵۵، النوعان العاشر و السادس و فصول مرتبیطی که نوعا در همه ی کتب علوم قرآنی ذیل لغات قرآن و عناوین مشابه بحث می شود و کتب بسیار دیگری که درباره لغات القرآن و لهجات القرآن تالیف شده است

اگر این مطلب صحیح باشد نشان می دهد که عربی اصیل در برخی مناطق سالم بوده و در برخی مناطق دیگر دچار تغییر و تحریف از وضع اولیه ی الهی شده است و لذا کسی که دیده است مثلاً در قبیله ی حمیر لغت عربی اصیل سالم مانده و در مناطق دیگر تحریف یافته است فکر می کند که این قسمت از قرآن بر اساس لغت حمیر نازل شده است در حالی که چنین نیست و بر اساس عربی مبین و اصیل است که الحمدلله بسیاری از قواعد و الفاظ آن در بین قوم عرب دچار تغییر و تحریف نشده است و تعصب عربی روی زبان باعث شده است که زبان قدرتمند و مهمشان محفوظ بماند. این که شعر عربی گل کرده است هم جای تعجب نیست زیرا با چنین زبان قدرتمندی اگر اعراب در شعر رشد نمی کردند جای تعجب بود زیرا زبان عربی می تواند عمیق ترین و زیباترین مفاهیم که در هیچ زبان دیگری قابل عرضه بیانی نیست را به راحتی در خود نمایش دهد.

دوم : توسعه و گسترش عربی عصر نزول

این نظر که در میان بیانات آیت الله جوادی آملی دیده می شود و برخی دیگر نیز آن را پذیرفته اند بر آن است که به اعجاز الهی زبان عربی عصر نزول توسعه و گسترش یافته است و کلام الهی در این ظرف توسعه یافته نازل شده است. ایشان می نویسند:

آنچه مهم است توجه به یک نکته حسّاس و شایان اهتمام می باشد و آن اینکه آیا تفسیر همه معارف قرآن، طبق قواعد ادبی عرب، لغت، صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، و سایر شئون وابسته به ادبیات ممکن است تا کسی بگوید: رعایت قانون محاوره عرب در دیالوگ و گفت و گو یا تفهیم و تفهّم یا امر و نهی و وعد و وعید، برای استنباط معارف از قرآن کافی است. هرچند علوم دیگری نیز لازم است، ولی ابزار مفاهمه مطالب قرآن، واژگان عربی است. یعنی تمام علوم پایه برای استظهار مطالب اسلامی از متون دینی که به زبان عربی است، فقط در محدوده قوانین ادبی عرب کاربرد دارد یا آنکه برای نیل به بلندای معارف الهی باید کاملاً دقیق بود که پیام ویژه قرآن و فرهنگ مخصوص وحی را تا آنجا که ممکن است بدون تصرّف در واژگان عرب به نحو توسّع از همان قانون محاوره بهره مند شد و اما فراتر از آن منطقه که ظرفیت لغت و ادبیات عرب، تاب آن مظلوف رفیع و عمیق را ندارد، باید صنعت ادبی ویژه وحی را که خداوند سبحان در کالبد واژگان عرب اعمال کرد و سطح ادبیات عربی را ارتقاء داد و با شواهد و قرائن خاص، ظرفیت آن را توسعه داد؛ سپس مظلوف سپهری را در ظرف زمینی ریخت و این ریزش و املاء را به نحو تجلّی دانست؛ نه به نحو تجافی و پیوند بخش طبیعی ظرف را با سمّت و سوی فرا طبیعی آن حفظ نمود، ملاحظه نمود و با آن ابزار معارف اسلامی را از متون دینی استنباط کرد. (ص ۱۱۵ و ۱۱۶ سرچشمه اندیشه ج ۱)

همان طوری که اگر وحی الهی بر سلسله جبال فرود آید، کوهها در اثر قدرت توانفرسای وحی، متصدع و متلاشی می شوند، اگر معارف ناب در قالب زبان تازی بدون توسعه ادبی و تکامل واژگان و تحریر لغت از قید رقیّت فهم دارج و رایج عرب فرو ریزد، یکی از دو محذور لازم می آید و آن اینکه: یا معارف خالص و سرّه، ناسره و مشوب خواهد شد یا شیرازه ادب عرب گسسته می گردد؛ چون هیچ ظرفی بیش از مظلوف خاص خود را تحمل نمی کند. از

اینجا به زبان ویژه وحی و زبان خاص قرآن پی می‌بریم که قرآن کریم مسائل مربوط به دنیا، مُلک، مادّه و لوازم آن و نیز بدن و احکام مخصوص آن، آسمان مادی و ملازمات آن و هر آنچه از سنخ حس، خیال، وُهم و حتی بالاتر از وُهم یعنی عقل متعارف تازی زبانان آن روز بوده و می‌باشد، همه آنها را به وسیله واژگان عرب و قانون محاوره عربی و سایر رسوم و فنون مفاهمه، تأدیه نموده است و هنوز هم به قوّت خود باقی است. اما معارف برین که در صقّ عقل تازی و فارسی زبان نبود و در قلمرو اندیشه واضعان و مستعملان چنین الفاظی نمی‌گنجید و در حیطه فهم ادیبان سوقِ عکاظ و سرایندگان سبّعه معلّقه و مانند آن خطور نمی‌کرد، بعد از اثاره دفائن عقول و تفهیم اصل مطلب فرا طبیعی، زمینه توسعه فرهنگی و افزایش ظرفیت لغت و تطوّر تکاملی واژگان را فراهم نمود... اگر کسی فقط زبان عرب را با همه شئون و فنون ادبی آن بداند؛ لیکن از نکته ابتکاری قرآن آگاه نباشد، هرچه کوشش عمیق در حفظ امانت ادبی داشته باشد، هرگز در استنباط معارف قرآن کامیاب نخواهد شد و از دام تفسیر به رأی که دست و پاگیر و عافیت سوز است رها نخواهد شد؛ زیرا جامه ادب جاهلی و کسوت صنعت تازی، مناسب اندام بلند وحی الهی نیست و شهادت دواوین جاهلیت و ادیبان شعر پیشه جاهلی نسبت به معارف برین آسمانی، شهادت زور خواهد بود و قاضی محکمه واژگان عرب، متهم به ارتشاء خود محوری و ماده‌نگری و طبیعت‌انگاری می‌باشد...: «از جاهلی می‌رسید امثال این مسائل»... نمونه ای از معارف برین قرآن را که در عصر بعثت سابقه نداشت و ادعای قرآن کریم نیز چنین تنظیم شده است که بخشی از ره‌آورد وحی از قلمرو قدرت بشر بیرون می‌باشد، می‌توان از آیات زیر استنباط کرد: (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ و إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدِينَا عَلِيٌّ حَكِيمٌ)؛ یعنی کتاب حاضر را به کالبد عربی آشکار قرار دادیم تا شما بعد از آشنایی به قوانین تازی و ادبیات عرب از مضامین آن بهره علمی و عملی ببرید و آن را تعقل نمایید و همین کتاب با حفظ عنوان قرآن بودن رشته و ریشه رفیع و عمیق دارد و تا اُمّ الکتاب مطالب بلند آن حضور دارد و همین قرآن عربی در نزد خدا به وصف علوّ و حکمت موصوف بوده و «علیّ حکیم» می‌باشد؛ بنابراین، هرگز با دستمایه سوقِ عکاظ، تحصیل کالای اُمّ الکتاب میسر مفسّر کم مایه نخواهد بود و با سرمایه سبّعه معلّقه تجارت «علیّ حکیم» ممکن نمی‌باشد... به هر تقدیر، وحی الهی گذشته از محتواهای رایج که در دسترس عقل بشر قرار می‌گیرد، مطالبی دارد که فراعقل دارج و به اصطلاح، «طور وراء طور» می‌باشد؛ آنگاه شرح آن مطالب فرا عقل متعارف را بر خصوص معیار فرهنگ محاوره با استمداد از محورهای ادبی نژاد عرب و حصر آن در تنگنای سرمایه‌های زمینی نشر و نظم جاهلی یا مَحْضَرَم بدون تفسیر به رأی نخواهد بود. تنها وظیفه مفسّر در این‌گونه از معارف برین این است که: «کاندترین جا جمله اعضا چشم باید بود و گوش»؛ تا اولاً ابزار مفاهمه را از معلّم کل دریابد و ثانیاً کیفیت استعمال و به کارگیری آن ابزار را از معلّم اول، یعنی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و کسانی که به منزله روح ملکوتی و جبروتی آن حضرت‌اند بیاموزد و ثالثاً کیفیت انتقال از مُلک ادبیات عرب به ملکوت لطایف ادبی قرآن را از معلّم کتاب و حکمت استفاده کند. رابعاً کیفیت عروج از عربی مبین به (اُمّ الکتاب) و رقیّ از محدوده لغت به منطقه فرا لغت و بار یافتن به (علیّ حکیم) را از معلّم (ما لم تکنوا تعلمون)، فراگیرد که بدون این مراحل یاد شده، تفسیر قرآن با اکتفاء به همان قانون محاوره تازی زبانان، گرچه فی الجمله میسر است، لیکن بالجمله مقدور نخواهد بود و خطر ابتلاء به تفسیر به رأی همچنان در «حمی»، پیش‌بینی می‌شود. شاید بخشی از تحدی جهانی قرآن کریم ناظر به همین مرحله (ما لم تکنوا تعلمون)، باشد که شرح آن به عهده

مبحث اعجاز موكول می‌باشد... غرض آنكه تفسیر بخشی از قرآن، اگر موافق با (أُمّ الكتاب)، و مؤلف با (علیّ حکیم) نبود، حتماً باید مخالف آن نباشد؛ به طوری که اگر موافقت با معارف برین (أُمّ الكتاب) و مطالب رفیع و عمیق (علیّ حکیم)، شرط حتمی تفسیر صائب نباشد، مخالفت با آن حتماً مانع چنین تفسیری خواهد بود و در نتیجه، تفسیر مخالف با آن مرحله برتر، تفسیر به رأی می‌باشد. زیرا آنچه با سرمایه فرهنگ محاوره و دستمایه قانون مفاهمه عرب جاهلی با همه گسترش تشبیه، کنایه، استعاره، مجاز مرسل و...، از وحی سترگ دامن‌گستری که حدی از آن به عربی مبین و حدّ دیگر، آن به (أُمّ الكتاب) و به (علیّ حکیم) محدود است می‌توان بهره برد، حدّ اکثر غیضی از فیض، جدّه‌ای از لُجّه و بالاخره حُبّابی از عُبَاب خواهد و روشن است که غیض را همه فیض پنداشتن و جدّه را لُجّه انگاشتن و حُبَاب را عُبَاب توهم نمودن، وحی فراگیر را بر وُهم محدود حمل نمودن و سراب را بر آب ناب تحمیل کردن و تخیلِ سَرَاب رسیدن و سیراب شدن، یعنی تفسیر قرآن به رأی خواهد بود و این همان است که حضرت استاد علامه طباطبایی (قدّس سرّه) به آن پرداختند که نهی از تفسیر قرآن به رأی، ناظر به طریق کشف است، نه مکشوف. ضمناً می‌توان از تعبیر حدیث ثقلین راجع به قرآن کریم به عنوان حَبَلِ ممدودی که یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگر آن به دست مردم است کمک گرفت؛ زیرا حقیقت قرآن، موجود مستقلی است که مرحله الهی بودن او با مرحله عربی مبین بودن مرتبط می‌باشد و تفسیر مرحله نازل برابر با قانون مفاهمه عرب بدون ملاحظه مرحله الهی آن، از سنخ جعلِ قرآنِ عضین بوده و تفسیر به رأی می‌باشد. آنچه از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره اتمام به قرآن و محور قرار دادن آن و پرهیز از تحمیل هوا بر هُدا و اصرار بر عطف هوا بر هُدا و تحمیل هُدا بر هوا رسیده است، می‌تواند برخی از مباحث تفسیر به رأی را در بر گیرد؛ «أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مَبْتَلَى فِي حَرْثِهِ وَ عَاقِبَةُ عَمَلِهِ، غَيْرَ حَرْثَةِ الْقُرْآنِ؛ فَكُونُوا مِنْ حَرْثَتِهِ وَ أَتْبَاعِهِ وَ اسْتَدْلُوهُ عَلَى رَبِّكُمْ وَ اسْتَنْصَحُوهُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ اتَّهَمُوا عَلَيْهِ آرَائَكُمْ وَ اسْتَغْشُوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ»؛ «يُعْطِفُ الْهُوَى عَلَى الْهُدَى، إِذَا عَظَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهُوَى وَيُعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَظَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ». (سرچشمه اندیشه ج ۱ ص ۱۱۸ تا ۱۲۴)

سوم: نزول قرآن در قالب زبان عربی مبین

این نظر که از روایات شریفه مویداتی بر آن ارائه شد به نظر وجیه ترین نظر و منطبق ترین نظر بر آیات و روایات می‌رسد و با بررسی های تاریخی نیز منطبق است که در مباحث تاریخی به آن بیشتر پرداخته خواهد شد.

همه ی وحی های الهی به عربی

روی عن الصادق عن أبيه عليهما السلام : مَا أُنْزِلَ اللَّهُ تَعَالَى كِتَابًا وَ لَا وَحْيًا إِلَّا بِالْعَرَبِيَّةِ فَكَانَ يَقَعُ فِي مَسَامِعِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِالسَّنَةِ قَوْمِهِمْ وَ كَانَ يَقَعُ فِي مَسَامِعِ نَبِيِّنَا بِالْعَرَبِيَّةِ فَإِذَا كَلَّمَ بِهِ قَوْمَهُ كَلَّمَهُمُ بِالْعَرَبِيَّةِ فَيَقَعُ فِي مَسَامِعِهِمْ بِلِسَانِهِمْ وَ كَانَ أَحَدُنَا لَا يُخَاطَبُ رَسُولَ اللَّهِ بِأَيِّ لِسَانٍ خَاطَبَهُ إِلَّا وَقَعَ فِي مَسَامِعِهِ بِالْعَرَبِيَّةِ كُلِّ ذَلِكَ يَتَرَجَّمُ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُ تَشْرِيفًا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ. (، علل الشرائع، شيخ صدوق ج ۱، ص: ۱۲۶)

روی عن الصادق عليه السلام: تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي كَلَّمَ بِهِ خَلْقَهُ (وسائل الشيعة، ج ۱۷، ص: ۳۲۷)

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا أَبَا ذَرٍّ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سُرْيَانِيُونَ آدَمُ وَشِيثٌ وَنُوحٌ وَهُوَ إِدْرِيسُ ع وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ خَطَّ بِالْقَلَمِ وَنُوحٌ ع وَأَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مِنَ الْعَرَبِ هُودٌ وَصَالِحٌ وَشُعَيْبٌ وَنَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ. (الخصال، ج ٢، ص: ٥٢٤، بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ١١، ص: ٣٢، مجموعة ورام، ج ٢، ص: ٦٧، عوالي اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ١، ص: ٩٢، معانی الأخبار، ص: ٣٣٣)

قَالَ بَعْضُ الْأَثَمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ خَمْسَةٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سُرْيَانِيُونَ آدَمُ وَشِيثٌ وَإِدْرِيسُ وَنُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ ع وَكَانَ لِسَانُ آدَمَ ع الْعَرَبِيَّةَ وَهُوَ لِسَانُ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلَمَّا أَنْ عَصَى رَبَّهُ أَبْدَلَهُ بِالْجَنَّةِ وَنَعِيمِهَا الْأَرْضَ وَالْحَرْثَ وَبَلْسَانَ الْعَرَبِيَّةِ السَّرْيَانِيَّةَ وَقَالَ كَانَ خَمْسَةٌ عِبْرَانِيُونَ إِسْحَاقُ وَيَعْقُوبُ وَمُوسَى وَدَاوُدُ وَعِيسَى ع وَمِنَ الْعَرَبِ هُودٌ وَصَالِحٌ وَشُعَيْبٌ وَإِسْمَاعِيلُ وَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (الإختصاص، ص: ٢٦٤ و ٢٦٥، بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ١١، ص: ٤٣)

در روایت دیگری آمده است :

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَاعِظُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الطَّائِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع بِالْكُوفَةِ فِي الْجَامِعِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنْ خَمْسَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ تَكَلَّمُوا بِالْعَرَبِيَّةِ فَقَالَ هُودٌ وَصَالِحٌ وَشُعَيْبٌ وَإِسْمَاعِيلُ وَ مُحَمَّدٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. (الخصال، ج ١، ص: ٣١٩)

در یک روایت نیز چنین آمده است :

روى أبو حمزة الثمالي عن سالم عن أبي جعفر عليه السلام: كان هود و صالح و شعيب و إسماعيل و نبينا صلى الله عليه و آله يتكلمون بالعربية. (تفسير نور الثقلين، ج ٢، ص: ٤٤)

«قال النبي ص: أنا أفصح العرب - بيد أني من قريش و نشأت في بني سعد و ارتضعت من بني زهرة (الروضة البهيّة في شرح اللعة الدمشقية (المحشى - سلطان العلماء)، ج ٢، ص: ٨٣)

قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ ص مَا رَأَيْنَا أَفْصَحَ مِنْكَ قَالَ وَ مَا يَمْنَعُنِي وَ أَنَا أَفْصَحُ الْعَرَبِ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ بِلُغَتِي وَ هِيَ أَفْضَلُ اللُّغَاتِ بِيَدِ أَنِّي رَبِّيتُ فِي بَنِي سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ (الإختصاص، النص، ص: ١٨٧)

عربی زبان اهل بهشت

قوله إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً قَالَ الْهَوْرُ الْعَيْنُ فِي الْجَنَّةِ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا عُرْبًا قَالَ: لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا بِالْعَرَبِيَّةِ. (تفسير القمي، ج ٢، ص: ٣٤٨)

روى عن ابن عباس رضى الله عنهما قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أحبوا العرب لثلاث: لأنى عربى، و القرآن عربى، و كلام أهل الجنة عربى، ذكره ابن عساکر فى ترجمة زهير بن محمد بن يعقوب. (حاكم فى المستدرک على الصحيحين، ٩٧ / ٤، والطبرانى فى المعجم الأوسط، ٣٦٩ / ٥، والبيهقى فى شعب الإيمان، ٣ / ٣٤، لسان العرب ص ٧)

تعليم اسماء و بيان به معنى تعليم لغات و تعليم به قلم

وقيل [فى آية علم آدم الاسماء كلها] أنه علمه أسماء الأشياء كلها ما خلق و ما لم يخلق بجميع اللغات التى يتكلم بها ولده بعده عن أبى على الجبائى و على بن عيسى و غيرهما قالوا فأخذ عنه ولده اللغات فلما تفرقوا تكلم كل قوم بلسان ألفوه و اعتادوه و تطاول الزمان على ما خالف ذلك فنسوه و يجوز أن يكونوا عالمين بجميع تلك اللغات إلى زمن نوح (ع) فلما أهلك الله الناس إلا نوحا و من تبعه كانوا هم العارفين بتلك اللغات فلما كثروا و تفرقوا اختار كل قوم منهم لغة تكلموا بها و تركوا ما سواه و نسوه... و قال بعضهم أنه تعالى لم يعلمه اللغة العربية فإن أول من تكلم بالعربية إسماعيل (ع) و قالوا أن الله جعل الكلام معجزة لثلاثة من الأنبياء آدم و إسماعيل و محمد ص ثم اختلف فى كيفية تعليم الله تعالى آدم الأسماء فقليل علمه بأن أودع قلبه معرفة الأسماء و فتق لسانه بها فكان يتكلم بتلك الأسماء كلها و كان ذلك معجزة له لكونه ناقضا للعادة و قيل علمه إياها بأن اضطره إلى العلم بها و قيل علمه لغة الملائكة ثم علمه بتلك اللغة سائر اللغات. (مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ١، ص: ١٨٠ تا ١٨١)

أخرج ابن أشتة فى كتاب «المصاحف» بسنده عن كعب الأحبار، قال: أول من وضع الكتاب العربى و السريانى و الكتب كلها آدم صلى الله عليه و سلم قبل موته بثلاثمائة سنة، كتبها فى الطين، ثم طبعها، فلما أصاب الأرض الغرق أصاب كل قوم كتابهم فكتبوه، فكان إسماعيل بن إبراهيم أصاب كتاب العرب. ثم أخرج من طريق عكرمة، عن ابن عباس، قال: أول من وضع الكتاب العربى إسماعيل، وضع الكتاب كله على لفظه و منطقته، ثم جعله كتابا واحدا مثل الموصول؛ حتى فرق بينه ولده. يعنى أنه وصل فيه جميع الكلمات، ليس بين الحروف فرق هكذا: (بسم الله الرحمن الرحيم)، ثم فرقه من بنيه همس و قيذر. ثم أخرج من طريق سعيد بن جبیر، عن ابن عباس، قال: أول كتاب أنزله الله من السماء أبو جاد. (الإتقان فى علوم القرآن، ج ٢، ص: ٤٠٢ و ٤٠٣)

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ بَرِّهِمْ وَ فَاجِرِهِمْ بِالْكِتَابِ وَ الْحِسَابِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَتَغَالَطُوا. (الفصول المهمة فى أصول الأئمة (تكملة الوسائل)، ج ١، ص: ٦٨٦)

قال الله تعالى: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا حتى عرف اللغات كلها، حتى لغات الحيات و الضفادع، و جميع ما فى البر و البحر. قال ابن عباس: لقد تكلم آدم (عليه السلام) بسبعمائة ألف ألف لغة، أفضلها العربية ثم أمر الله تعالى الملائكة أن يحملوا آدم (عليه السلام) على أكتافهم ليكون عاليا عليهم، و هم يقولون: سبوح قدوس لا خروج عن طاعتك. (البرهان فى تفسير القرآن، ج ٣، ص: ٣٤٥)

قال أبو بصير: أخبرنى كيف كان خروج آدم (عليه السلام) من الجنة؟ فقال الصادق (عليه السلام): «لما تزوج آدم (عليه السلام) بحواء أوحى الله تعالى إليه: يا آدم، أن اذكر نعمتى عليك، فإنى جعلتك بديع فطرتى، و سويتك بشرا على

مشييتي، و نفخت فيك من روعي، و أسجدت لك ملائكتي، و حملتك على أكتافهم، و جعلتك خطيهم، و أطلقت لسانك بجميع اللغات، و جعلت ذلك كله شرفاً لك و فخراً (البرهان في تفسير القرآن، ج ٣، ص: ٣٤٨)

«عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» أى أسماء كل شيء و اللغات كلها. قال الصادق (ع) البيان الاسم الأعظم الذى به علم كل شيء و قيل الإنسان اسم الجنس و قيل معناه الناس جميعاً. «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» أى النطق و الكتابة و الخط و الفهم و الأفهام حتى يعرف ما يقول و ما يقال له عن الحسن و أبى العالية و ابن زيد و السدى و هذا هو الأظهر الأعم و قيل البيان هو الكلام الذى يبين به عن مراده و به يتميز من سائر الحيوانات عن الجبائى. (مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ٩، ص: ٢٩٩)

اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ، قال علم الإنسان الكتابة التى بها تتم أمور الدنيا فى مشارق الأرض و مغاربها. (تفسير القمى، ج ٢، ص: ٤٣٠)

و قوله (الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ) ... المعنى إنه تعالى امتن على خلقه بما علمهم من كيفية الكتابة بالقلم، لما فى ذلك من كثرة الانتفاع لخلقهم، فقد نوه الله بذكر القلم إذ ذكره فى كتابه. (التيبان في تفسير القرآن، ج ١٠، ص: ٣٨٠)

فى صحيح ابن حبان: أن ادريس كان نبيا رسولا، و أنه أول من خط بالقلم . (الإتقان فى علوم القرآن، ج ٢، ص: ٢٩٠)

تعليم لغات به ملائكة و جنيان و حيوانات

يَا مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ مَلَأَهَا جُنُوداً مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَهُ مِنْ مَلَائِكَتِهِ وَ الْمُمَجِّدِينَ لِقُدْرَتِهِ وَ عَظَمَتِهِ، وَ أَفْرَغَ عَلَى أَبْدَانِهِمْ حُلُلَ الْكَرَامَاتِ، وَ أَنْطَقَ أَلْسِنَتَهُمْ بِضُرُوبِ اللُّغَاتِ (المزار الكبير (لابن المشهدى)، ص: ٨٣)

وَ يَخْلُقُ اللَّهُ فِي كُلِّ سَمَاءٍ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ بِالْمَشْرِقِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ بِالْمَغْرِبِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ لِكُلِّ مَلَكٍ عَشْرُونَ أَلْفَ رَأْسٍ فِي كُلِّ رَأْسٍ عَشْرُونَ أَلْفَ فَمٍ وَ فِي كُلِّ فَمٍ عَشْرُونَ أَلْفَ لِسَانٍ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ تَعَالَى بِلُغَاتٍ مُخْتَلَفَةٍ (مهج الدعوات و منهج العبادات، ص: ٢٣٠)

عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى مَلَكاً تَحْتَ الْعَرْشِ يُسَبِّحُهُ بِجَمِيعِ اللُّغَاتِ الْمُخْتَلَفَةِ (إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمى)، ج ١، ص: ١٩٣)

سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَ لَهُ الْمَلَائِكَةُ بِأَنْوَاعِ اللُّغَاتِ (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ٢، ص: ٢٤٠)

سُبْحَانَ مَنْ يُسَبِّحُ لَهُ الْمَلَائِكَةُ بِأَنْوَاعِ اللُّغَاتِ ... سُبْحَانَ مَنْ تُسَبِّحُ لَهُ الْجِنُّ بِلُغَاتِهَا سُبْحَانَ مَنْ تُسَبِّحُ لَهُ بَنُو آدَمَ عَلَى اخْتِلَافِ لُغَاتِهَا (البلد الأمين و الدرع الحصين، النص، ص: ٣٧٥)

عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى مَلَكاً تَحْتَ الْعَرْشِ يُسَبِّحُهُ بِجَمِيعِ اللُّغَاتِ الْمُخْتَلَفَةِ فَإِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ أَمَرَهُ أَنْ يَنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الدُّنْيَا وَ يَطَّلِعَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ وَ يَقُولَ يَا أَبْنَاءَ الْعَشْرِينَ لَا تَغْرَنَكُمُ الدُّنْيَا (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ٦، ص: ٧٥)

أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يُسَبِّحُ لَكَ بِهِ كُلُّ شَيْءٍ بِلُغَاتٍ مُخْتَلَفَةٍ ... أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تُسَبِّحُ لَكَ بِهِ الضَّفَادِعُ فِي الْبَحَارِ وَ الْأَنْهَارِ وَ الْغُدْرَانِ بِأَلْوَانِ صِفَاتِهَا وَ اخْتِلَافِ لُغَاتِهَا (البلد الأمين و الدرع الحصين، النص، ص: ٤١٣)

اللَّهُمَّ مُحَرِّكَ الْحَرَكَاتِ وَ مُبْدِئَ نَهَايَةِ الْغَايَاتِ وَ مُخْرِجَ يَنَابِيعِ تَفْرِيعِ قُضْبَانِ النَّبَاتِ يَا مَنْ شَقَّ صَمَّ جَلَامِيدِ الصُّخُورِ
الرَّاسِيَّاتِ وَ اتَّبَعَ مِنْهَا مَاءً مَعِينًا حَيَاةً لِلْمَخْلُوقَاتِ فَأَحْيَا مِنْهَا الْحَيَوَانَ وَ النَّبَاتَ وَ عَلَّمَ مَا اخْتَلَجَ فِي سِرِّ أَفْكَارِهِمْ مِنْ نُطْقٍ
إِشَارَاتٍ خَفِيَّاتٍ لُغَاتٍ التَّمَلِّ السَّارِحَاتِ (المصباح للكفعمي (جنة الأمان الواقية)، ص: ٢٦٥ و ٢٦٦)

خلقت و معاني الهى حروف معجم و ابجد و حساب جمل

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَاعِ قَالَ: إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِيَعْرِفَ بِهِ خَلْقَهُ الْكِتَابَةَ حُرُوفُ الْمُعْجَمِ وَ
إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا ضُرِبَ عَلَى رَأْسِهِ بِعَصَا فَرَعَمَ أَنَّهُ لَا يُفْصَحُ بَعْضُ الْكَلَامِ فَالْحُكْمُ فِيهِ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ حُرُوفُ الْمُعْجَمِ ثُمَّ
يُعْطَى الدِّيَّةُ بِقَدْرِ مَا لَمْ يُفْصَحْ مِنْهَا. (معاني الأخبار، ص: ٤٣)

شيخ مفيد رحمه الله در مقنعه ديه را بر اساس حساب جمل تعيين نموده است:

و فى اللسان إذا قطع من أصله الدية كاملة و فى قطع بعضه بحساب ذلك. و العبرة فيما ينقص من اللسان بحساب
حروف المعجم و هى ثمانية و عشرون حرفاً لكل حرف منها جزء من الدية بحساب الجمل فى ألف واحد و فى باء
اثنان و فى جيم ثلاثة تجزأ الدية على حساب الجمل ثم يعطى المصاب منها بحساب ما نقص من لسانه بعبرة الحروف
على ما ذكرناه. (المقنعة، ص: ٧٥٧)

مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ
قَالَ قَالَ: جَاءَ يَهُودِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ صَ وَ عِنْدَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ لَهُ مَا الْفَائِدَةُ فِي حُرُوفِ الْهِجَاءِ
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَلِّيَّ ع أَجِبُهُ وَ قَالَ اللَّهُمَّ وَفِّقْهُ وَ سَدِّدْهُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع مَا مِنْ حَرْفٍ إِلَّا وَ هُوَ اسْمٌ مِنْ
أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ قَالَ أَمَّا الْأَلْفُ فَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ - وَ أَمَّا الْبَاءُ فَبَقِيَ بَعْدَ فَنَاءِ خَلْقِهِ وَ أَمَّا التَّاءُ
فَالْتَوَابُ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ أَمَّا الثَّاءُ فَالثَّابِتُ الْكَائِنُ - يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ وَ أَمَّا الْجِيمُ فَجَلَّ ثَنَاؤُهُ
وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ أَمَّا الْحَاءُ فَحَقُّ حَيِّ حَلِيمٍ وَ أَمَّا الْخَاءُ فَخَبِيرٌ بِمَا يَعْمَلُ الْعِبَادُ وَ أَمَّا الدَّالُّ فَدَيَّانُ يَوْمِ الدِّينِ وَ أَمَّا
الذَّالُّ فَذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ أَمَّا الرَّاءُ فَرَعُوفٌ بِعِبَادِهِ وَ أَمَّا الزَّاءُ فَزَيْنُ الْمُعْبُودِينَ وَ أَمَّا السِّينُ فَالسَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَ أَمَّا
الشِّينُ فَالشَّاكِرُ لِعِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَمَّا الصَّادُ فَصَادِقٌ فِي وَعْدِهِ وَ وَعِيدِهِ وَ أَمَّا الضَّادُ فَالضَّارُّ النَّافِعُ وَ أَمَّا الطَّاءُ فَالطَّاهِرُ
الْمُطَهَّرُ وَ أَمَّا الظَّاءُ فَالطَّاهِرُ الْمُطَهَّرُ لَا يَأْتِيهِ وَ أَمَّا الْعَيْنُ فَعَالِمٌ بِعِبَادِهِ وَ أَمَّا الْغَيْنُ فَغِيَاثُ الْمُسْتَغِيثِينَ وَ أَمَّا الْفَاءُ فَفَالِقُ الْحَبِّ
وَ التَّوَيُّ وَ أَمَّا الْقَافُ فَقَادِرٌ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ وَ أَمَّا الْكَافُ فَالْكَافِي الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُؤٌ أَحَدٌ وَ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ أَمَّا
اللَّامُ فَلطيفٌ بِعِبَادِهِ وَ أَمَّا الْمِيمُ فَمَالِكُ الْمُلْكِ وَ أَمَّا النُّونُ فَنُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنْ نُورِ عَرْشِهِ وَ أَمَّا الْوَاوُ فَوَاحِدٌ
صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ أَمَّا الْهَاءُ فَهَادٍ لِحَلْقِهِ وَ أَمَّا اللَّامُ أَلْفٌ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَمَّا الْيَاءُ فَيَدُ اللَّهِ بِأَسْطَةِ
عَلَى خَلْقِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص هَذَا هُوَ الْقَوْلُ الَّذِي رَضِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَفْسِهِ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِهِ فَأَسْلَمَ الْيَهُودِيُّ. (معاني
الأخبار، النص، ص: ٤٤ و ٤٥)

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع قَالَ: لَمَّا وَلِدَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ع كَانَ ابْنُ يَوْمٍ كَانَهُ ابْنُ شَهْرَيْنِ فَلَمَّا كَانَ ابْنُ سَبْعَةِ
أَشْهُرٍ أَخَذَتْ وَالدَّتُهُ بِيَدِهِ وَ جَاءَتْ بِهِ إِلَى الْكِتَابِ فَأَقْعَدَتْهُ بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤَدَّبِ فَقَالَ الْمُؤَدَّبُ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
فَقَالَ عِيسَى ع بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَقَالَ لَهُ الْمُؤَدَّبُ قُلْ أَبْجَدُ فَرَفَعَ عِيسَى ع رَأْسَهُ فَقَالَ فَهَلْ تَدْرِي مَا أَبْجَدُ فَعَلَّاهُ

بِالدَّرَةِ لِيُضْرِبَهُ فَقَالَ يَا مُؤَدَّبُ لَا تَضْرِبْنِي إِنْ كُنْتَ تَدْرِي وَإِلَّا فَسَلْنِي حَتَّى أَفْسِرَ لَكَ قَالَ فَسَّرَهُ لِي قَالَ عِيسَى عَ الْآلَفُ
 آلاءُ اللَّهِ وَ الْبَاءُ بَهْجَةُ اللَّهِ وَ الْجِيمُ جَمَالُ اللَّهِ وَ الدَّالُّ دِينُ اللَّهِ هَوَزُ هَاءُ هَوْلُ جَهَنَّمَ وَ الْوَاوُ وَيْلٌ لِأَهْلِ النَّارِ وَ الزَّيْ زُفِيرُ
 جَهَنَّمَ حُطَيَّ حُطَّتِ الْخَطَايَا عَنْ الْمُسْتَغْفِرِينَ كَلَمَنُ كَلَامُ اللَّهِ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ سَعَفَصُ صَاعُ بِصَاعٍ وَ الْجَزَاءُ بِالْجَزَاءِ قَرَشَتْ
 قَرَشَهُمْ جَهَنَّمَ فَحَشَرَهُمْ فَقَالَ الْمُؤَدَّبُ أَيَّتُهَا الْمَرْأَةُ خُذِي بِيَدِ ابْنِكَ فَقَدْ عَلِمَ فَلَا حَاجَةَ لَهُ فِي الْمُؤَدَّبِ. (معاني الأخبار،
 النص، ص: ٤٦)

التوحيد الطالقانيُّ عَنْ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيَّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ حَدَّثَنَا كَثِيرُ
 بْنُ عِيَّاشٍ الْقَطَّانُ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع قَالَ: لَمَّا وَلِدَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَى نَبِيْنَا وَ آلِهِ
 وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ ابْنُ يَوْمٍ كَانَهُ ابْنُ شَهْرَيْنِ فَلَمَّا كَانَ ابْنُ سَبْعَةِ أَشْهُرٍ أَخَذَتْ وَالدَّتُهُ بِيَدِهِ وَ جَاءَتْ بِهِ إِلَى الْكِتَابِ وَ
 أَعَدَّتْهُ بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤَدَّبِ فَقَالَ لَهُ الْمُؤَدَّبُ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَقَالَ عِيسَى عَلَى نَبِيْنَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسْمِ
 اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَقَالَ لَهُ الْمُؤَدَّبُ قُلْ أَبْجَدْ فَرَفَعَ عِيسَى عَلَى نَبِيْنَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ فَقَالَ وَ هَلْ تَدْرِي مَا
 أَبْجَدْ فَعَلَاهُ بِالْدَّرَةِ لِيُضْرِبَهُ فَقَالَ يَا مُؤَدَّبُ لَا تَضْرِبْنِي إِنْ كُنْتَ تَدْرِي وَإِلَّا فَاسْأَلْنِي حَتَّى أَفْسِرَ ذَلِكَ فَقَالَ فَسَّرَ لِي فَقَالَ
 عِيسَى عَلَى نَبِيْنَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا الْآلَفُ آلاءُ اللَّهِ وَ الْبَاءُ بَهْجَةُ اللَّهِ - وَ الْجِيمُ جَمَالُ اللَّهِ وَ الدَّالُّ دِينُ اللَّهِ هَوَزُ
 الْهَاءُ هِيَ هَوْلُ جَهَنَّمَ وَ الْوَاوُ وَيْلٌ لِأَهْلِ النَّارِ وَ الزَّيْ زُفِيرُ جَهَنَّمَ حُطَيَّ حُطَّتِ الْخَطَايَا عَنْ الْمُسْتَغْفِرِينَ كَلَمَنُ كَلَامُ اللَّهِ لَا
 مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ سَعَفَصُ صَاعُ بِصَاعٍ وَ الْجَزَاءُ بِالْجَزَاءِ قَرَشَتْ قَرَشَهُمْ فَحَشَرَهُمْ فَقَالَ الْمُؤَدَّبُ أَيَّتُهَا الْمَرْأَةُ خُذِي بِيَدِ ابْنِكَ
 فَقَدْ عَلِمَ وَ لَا حَاجَةَ فِي الْمُؤَدَّبِ. بيان: قال الفيروزآبادي الكتاب كزمان الكاتبون و المكتب كمقعد موضع التعليم و قول
 الجوهري المكتب و الكتاب واحد غلط و قال قرشه يقرشه و يقرشه قطعه و جمعه من هاهنا و هاهنا و ضم بعضه إلى
 بعض. أقول هذا الخبر و الأخبار الآتية تدل على أن للحروف المفردة ضعاً و دلالة على معان و ليست فائدتها منحصرة
 في تركب الكلمات منها و لا استبعاد في ذلك و قد روت العامة في الم عن ابن عباس أن الألف آلاء الله و اللام لطفه
 و الميم ملكه و تأويلها بأن المراد التنبيه على أن هذه الحروف منبع الأسماء و مبادئ الخطاب و تمثيل بأمثلة حسنة
 تكلف مستغنى عنه. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢، ص: ٣١٦ و ٣١٧)

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع سَأَلَ عُمَانُ بْنُ عَفَّانَ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنْ تَفْسِيرِ أَبْجَدٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص تَعَلَّمُوا تَفْسِيرَ أَبْجَدٍ
 (بعض النسخ: ابى جاد) فَإِنَّ فِيهِ الْأَعَاجِيبَ كُلَّهَا وَيْلٌ لِعَالَمٍ جَهْلٌ تَفْسِيرُهُ قَلِيلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا تَفْسِيرُ أَبْجَدٍ قَالَ أَمَا
 الْآلَفُ فَآلَاءُ اللَّهِ حَرْفٌ مِنْ أَسْمَائِهِ وَ أَمَا الْبَاءُ فَبَهْجَةُ اللَّهِ وَ أَمَا الْجِيمُ فَجَنَّةُ اللَّهِ وَ جَلَالُ اللَّهِ وَ جَمَالُهُ وَ أَمَا الدَّالُّ فَدِينُ
 اللَّهِ وَ أَمَا هَوَزٌ فَالْهَاءُ الْهَآوِيَّةُ فَوَيْلٌ لِمَنْ هَوَى فِي النَّارِ وَ أَمَا الْوَاوُ فَوَيْلٌ لِأَهْلِ النَّارِ وَ أَمَا الزَّيْ فَزَاوِيَّةٌ فِي النَّارِ فَنَعُودُ
 بِاللَّهِ مِمَّا فِي الزَّوَايَةِ يَعْنِي زَوَايَا جَهَنَّمَ وَ أَمَا حُطَيَّ فَالْحَاءُ حُطُوطُ الْخَطَايَا عَنْ الْمُسْتَغْفِرِينَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا نَزَلَ بِهِ
 جَبْرَائِيلُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى مَطْلَعِ الْفَجْرِ وَ أَمَا الطَّاءُ فَطُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَا بَ وَ هِيَ شَجَرَةٌ غَرَسَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَفَخَ
 فِيهَا مِنْ رُوحِهِ وَ إِنْ أَغْصَانُهَا لَتَرَى مِنْ وَرَاءِ سُورِ الْجَنَّةِ تَنْبُتٌ بِالْحُلِيِّ وَ الْحُلَلِ مُتَدَلِّيةٌ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ أَمَا الْيَاءُ فَيَدُ اللَّهِ
 فَوْقَ خَلْقِهِ بِأَسْطَةِ سُبْحَانِهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ وَ أَمَا كَلَمَنُ فَالْكَافُ كَلَامُ اللَّهِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ
 مُتَحَدًّا وَ أَمَا اللَّامُ فَالْإِمَامُ أَهْلُ الْجَنَّةِ بَيْنَهُمْ فِي الزِّيَارَةِ وَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ وَ تَلَاوُمِ أَهْلِ النَّارِ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ أَمَا الْمِيمُ فَمِلْكُ
 اللَّهِ الَّذِي لَا يَزُولُ وَ دَوَامُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَفْنَى - وَ أَمَا النُّونُ فَ ن وَ الْقَلَمُ وَ مَا يَسْطُرُونَ وَ الْقَلَمُ قَلَمٌ مِنْ نُورٍ وَ كِتَابٌ مِنْ
 نُورٍ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ - يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا وَ أَمَا سَعَفَصُ فَالْصَّادُ صَاعُ بِصَاعٍ وَ فَصُّ بَصٌّ يَعْنِي الْجَزَاءُ

بِالْجَزَاءِ وَكَمَا تَدِينُ تَدَانُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ وَأَمَّا قَرَشْتُ يَعْنِي قَرَشَهُمْ فَحَشَرَهُمْ وَنَشَرَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَ قَضَى بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ. (معاني الأخبار، النص، ص: ٤٦ و ٤٧)

رُويَ فِي خَبَرٍ آخَرَ أَنَّ شَمْعُونَ سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى قَالَ أَخْبِرْنِي مَا أَبُو جَادٍ وَمَا هُوَ وَمَا حُطِّي وَمَا كَلَمَنُ وَمَا سَعَفَصُ وَمَا قَرَشْتُ وَمَا كَتَبَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى أَمَّا أَبُو جَادٍ فَهُوَ كُنْيَةُ آدَمَ عَ أَبِي أَنْ يَأْكُلَ مِنَ الشَّجَرَةِ فَجَادَ فَأَكَلَ وَأَمَّا هُوَ هَوَى مِنَ السَّمَاءِ فَنَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ وَأَمَّا حُطِّي أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ وَأَمَّا كَلَمَنُ كَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَمَّا سَعَفَصُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَاعٍ صَاعٍ كَمَا تَدِينُ تَدَانُ وَأَمَّا قَرَشْتُ أَقْرَ بِالسَّيِّئَاتِ فَغَفَرَ لَهُ وَأَمَّا كَتَبَ فَكَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ [عِنْدَهُ] فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِالْفَلَى عَامٍ إِنَّ آدَمَ خُلِقَ مِنَ التُّرَابِ وَعِيسَى عَ خُلِقَ بِغَيْرِ آبٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَصَدِيقَهُ - إِنَّ مِثْلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمِثْلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ قَالَ صَدَقْتُ يَا مُحَمَّدُ. (معاني الأخبار، النص، ص: ٤٧)

عَنْ عَلِيٍّ عَ أَنَّهُ قَالَ: اعْتَلَّ الْحُسَيْنُ فَاشْتَدَّ وَجَعُهُ فَاحْتَمَلَتْهُ فَاطِمَةُ فَأَتَتْ بِهِ النَّبِيَّ صَلَّى صَ مُسْتَعِينَةً مُسْتَجِيرَةً فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ لِابْنِكَ أَنْ يَشْفِيَهُ وَوَضَعَتْهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَامَ صَ حَتَّى جَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهِ ثُمَّ قَالَ يَا فَاطِمَةُ يَا بَنِيَّةُ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي وَهَبَهُ لَكَ هُوَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَشْفِيَهُ فَهَبْطِ عَلَيْهِ جَبْرِئِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَنْزِلْ عَلَيْكَ سُورَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا فِيهَا فَأٌ وَ كُلُّ فَأٌ مِنْ آفَةٍ مَا خَلَا الْحَمْدُ لِلَّهِ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِيهَا فَأٌ فَادَعُ بِقَدَحٍ مِنْ مَاءٍ فَاقْرَأْ فِيهِ الْحَمْدَ أَرْبَعِينَ مَرَّةً ثُمَّ صَبَّهُ عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ يَشْفِيهِ فَفَعَلَ ذَلِكَ فَكَانَ مَا أُنْشِطَ مِنْ عَقَالٍ. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٥٩، ص: ١٠٤ و دعائم الإسلام، ج ٢، ص: ١٤٦)

عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ عَنْ خُثَيْمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْجُعْفِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو لَبِيدٍ الْبَحْرَانِيُّ الْمَرَاءِي الْهَجَرِي قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَ بِمَكَّةَ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُ فِيهَا ثُمَّ قَالَ لَهُ الرَّجُلُ أَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا مَعْرُوفٌ قَالَ لَيْسَ هَكَذَا قُلْتُ وَلَكِنْ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا عَلَيْهِ دَلِيلٌ نَاطِقٌ عَنِ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ مِمَّا لَا يَعْلَمُهُ النَّاسُ قَالَ فَأَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا وَالنَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ قَالَ نَعَمْ وَلَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَقَالَ لَهُ فَمَا الْمَصْ قَالَ أَبُو لَبِيدٍ فَأَجَابَهُ بِجَوَابٍ نَسِيَتْهُ فَخَرَجَ الرَّجُلُ فَقَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَ هَذَا تَفْسِيرُهَا فِي ظَهْرِ الْقُرْآنِ أَمْ لَا أُخْبِرُكَ بِتَفْسِيرِهَا فِي بَطْنِ الْقُرْآنِ قُلْتُ وَلِلْقُرْآنِ بَطْنٌ وَظَهَرُ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ لِكِتَابِ اللَّهِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا وَمَعَانِيًا وَنَاسِخًا وَمَنْسُوخًا وَمُحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا وَسَنًّا وَأَمْثَالًا وَفَصْلًا وَوَصْلًا وَأَحْرَفًا وَتَصْرِيْفًا فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ مُبْهَمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ ثُمَّ قَالَ أَمْسِكْ أَلْفًا وَاحِدًا وَاللَّامُ ثَلَاثُونَ وَالْيَمِيمُ أَرْبَعُونَ وَالصَّادُ تِسْعُونَ فَقُلْتُ فَهَذِهِ مِائَةٌ وَ إِحْدَى وَ سِتُونَ فَقَالَ يَا لَبِيدُ إِذَا دَخَلْتَ سَنَةَ إِحْدَى وَ سِتِينَ وَ مِائَةَ سَلَبَ اللَّهُ قَوْمًا سُلْطَانَهُمْ (المحاسن، ج ١، ص: ٢٧٠)

وَ اعْلَمْ أَنَّ الْإِبْدَاعَ وَالْمَشِيَّةَ وَالْإِرَادَةَ مَعْنَاهَا وَاحِدٌ وَأَسْمَاءُهَا ثَلَاثَةٌ وَكَانَ أَوَّلُ إِبْدَاعِهِ وَإِرَادَتِهِ وَمَشِيَّتِهِ الْحُرُوفُ الَّتِي جَعَلَهَا أَصْلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ دَلِيلًا عَلَى كُلِّ مُدْرِكٍ وَ فَاصِلًا لِكُلِّ مُشْكِلٍ وَ تِلْكَ الْحُرُوفُ تَفْرِيقُ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ اسْمٍ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ أَوْ فِعْلٍ أَوْ مَفْعُولٍ أَوْ مَعْنَى أَوْ غَيْرِ مَعْنَى وَ عَلَيْهَا اجْتَمَعَتِ الْأُمُورُ كُلُّهَا وَ لَمْ يَجْعَلِ لِلْحُرُوفِ فِي إِبْدَاعِهَا مَعْنَى غَيْرَ أَنْفُسِهَا يَتَنَاهَى وَلَا وَجُودَ لِأَنَّهَا مُبْدَعَةٌ بِالْإِبْدَاعِ وَ الثَّوْرُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ أَوَّلُ فِعْلِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ الْحُرُوفُ هِيَ الْمَفْعُولُ بِذَلِكَ الْفِعْلِ وَ هِيَ الْحُرُوفُ الَّتِي عَلَيْهَا الْكَلَامُ وَ الْعِبَارَاتُ كُلُّهَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِلْمُهَا خَلْقُهُ وَ هِيَ ثَلَاثَةٌ وَ ثَلَاثُونَ حَرْفًا فَمِنْهَا ثَمَانِيَّةٌ وَ عِشْرُونَ حَرْفًا تَدُلُّ عَلَى اللُّغَاتِ الْعَرَبِيَّةِ وَ مِنَ الثَّمَانِيَّةِ وَ الْعِشْرِينَ اثْنَانِ وَ عِشْرُونَ

حَرْفًا تَدُلُّ عَلَى اللُّغَاتِ السُّرْيَانِيَّةِ وَالْعِبْرَانِيَّةِ وَمِنْهَا خَمْسَةُ أَحْرَفٍ مُتَحَرِّفَةٍ فِي سَائِرِ اللُّغَاتِ مِنَ الْعَجَمِ لِأَقَالِيمِ اللُّغَاتِ كُلِّهَا وَهِيَ خَمْسَةُ أَحْرَفٍ تَحَرَّفَتْ مِنَ الثَّمَانِيَّةِ وَالْعَشْرِينَ أَحْرَفٍ مِنَ اللُّغَاتِ فَصَارَتْ الْحُرُوفُ ثَلَاثَةٌ وَثَلَاثِينَ حَرْفًا فَأَمَّا الْخَمْسَةُ الْمُخْتَلَفَةُ فَيُحْجَجُ لَا يَجُوزُ ذِكْرُهَا أَكْثَرَ مِمَّا ذَكَرْنَاهُ ثُمَّ جَعَلَ الْحُرُوفَ بَعْدَ إِحْصَائِهَا وَإِحْكَامِ عِدَّتِهَا فِعْلًا مِنْهُ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ - كُنْ فَيَكُونُ وَكُنْ مِنْهُ صَنَعٌ وَمَا يَكُونُ بِهِ الْمَصْنُوعُ فَالْخَلْقُ الْأَوَّلُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْإِبْدَاعُ لَا وَزْنَ لَهُ وَلَا حَرَكَةً وَلَا سَمْعَ وَلَا لَوْنَ وَلَا حِسَّ وَالْخَلْقُ الثَّانِي الْحُرُوفُ لَا وَزْنَ لَهَا وَلَا لَوْنَ وَهِيَ مَسْمُوعَةٌ مَوْصُوفَةٌ غَيْرُ مَنْظُورٍ إِلَيْهَا وَالْخَلْقُ الثَّلَاثُ مَا كَانَ مِنَ الْأَنْوَاعِ كُلِّهَا مُحْسُوسًا مَلْمُوسًا ذَا ذَوْقٍ مَنْظُورًا إِلَيْهِ وَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَابِقٌ لِلْإِبْدَاعِ لِأَنَّهُ لَيْسَ قَبْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ شَيْءٌ وَلَا كَانَ مَعَهُ شَيْءٌ وَالْإِبْدَاعُ سَابِقٌ لِلْحُرُوفِ وَالْحُرُوفُ لَا تَدُلُّ عَلَى غَيْرِ أَنْفُسِهَا قَالَ الْمَأْمُونُ وَكَيْفَ لَا تَدُلُّ عَلَى غَيْرِ أَنْفُسِهَا - قَالَ الرِّضَاعُ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَجْمَعُ مِنْهَا شَيْئًا لِغَيْرِ مَعْنَى أَبَدًا فَإِذَا أَلْفَ مِنْهَا أَحْرَفًا أَرْبَعَةً أَوْ خَمْسَةً أَوْ سِتَّةً أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقَلَّ لَمْ يُؤْلَفْهَا لِغَيْرِ مَعْنَى وَلَمْ يَكُنْ إِلَّا لِمَعْنَى مُحَدَّثٍ لَمْ يَكُنْ قَبْلَ ذَلِكَ شَيْئًا قَالَ عَمْرَانُ فَكَيْفَ لَنَا بِمَعْرِفَةِ ذَلِكَ قَالَ الرِّضَاعُ أَمَّا الْمَعْرِفَةُ فَوَجْهَ ذَلِكَ وَبَابُهُ أَنْكَ تَذَكَّرُ الْحُرُوفَ إِذَا لَمْ تُرِدْ بِهَا غَيْرَ أَنْفُسِهَا ذَكَرْتَهَا فَرَدًّا فَقُلْتُ أ ب ت ث ج ح خ حَتَّى تَأْتِيَ عَلَى آخِرِهَا فَلَمْ تَجِدْ لَهَا مَعْنَى غَيْرَ أَنْفُسِهَا فَإِذَا أَلْفَتْهَا وَجَمَعْتَ مِنْهَا أَحْرَفًا وَجَعَلْتَهَا اسْمًا وَصِفَةً لِمَعْنَى مَا طَلَبْتَ وَوَجْهَ مَا عَنَيْتَ كَانَتْ دَلِيلَةً عَلَى مَعَانِيهَا دَاعِيَةً إِلَى الْمَوْصُوفِ بِهَا أَفَهَمْتُهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ الرِّضَاعُ وَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَكُونُ صِفَةً لِغَيْرِ مَوْصُوفٍ وَلَا اسْمًا لِغَيْرِ مَعْنَى وَلَا حَدًّا لِغَيْرِ مَحْدُودٍ وَالصِّفَاتُ وَالْأَسْمَاءُ كُلُّهَا تَدُلُّ عَلَى الْكَمَالِ وَالْوُجُودِ وَلَا تَدُلُّ عَلَى الْإِحَاطَةِ كَمَا تَدُلُّ عَلَى الْاِحْدَادِ الَّتِي هِيَ التَّرْبِيعُ وَالتَّثْلِيثُ وَالتَّسْدِيسُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَتَقَدَّسَ تَدْرِكُ مَعْرِفَتَهُ بِالصِّفَاتِ وَالْأَسْمَاءِ وَلَا تَدْرِكُ بِالْاِحْدَادِ بِالطُّولِ وَالْعَرْضِ وَالْقَلَّةِ وَالْكَثْرَةِ وَاللَّوْنِ وَالْوَزْنَ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَلَيْسَ يَحِلُّ بِاللَّهِ جَلَّ وَتَقَدَّسَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى يَعْرِفَهُ خَلْقُهُ بِمَعْرِفَتِهِمْ أَنْفُسَهُمْ بِالضَّرُورَةِ الَّتِي ذَكَرْنَا وَلَكِنْ يُدَلُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِصِفَاتِهِ وَيُدْرَكُ بِأَسْمَائِهِ وَيُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ بِخَلْقِهِ حَتَّى لَا يَحْتَاجَ فِي ذَلِكَ الطَّالِبُ الْمُرْتَادُ إِلَى رُؤْيَا عَيْنٍ وَلَا اسْتِمَاعِ أُذُنٍ وَلَا لَمَسِ كَفٍّ وَلَا إِحَاطَةِ بَقَلْبٍ فَلَوْ كَانَتْ صِفَاتُهُ جَلَّ تَنَاضُوهُ لَا تَدُلُّ عَلَيْهِ وَأَسْمَاؤُهُ لَا تَدْعُو إِلَيْهِ وَالْمَعْلَمَةُ مِنَ الْخَلْقِ لَا تَدْرِكُهُ لِمَعْنَاهُ كَانَتْ الْعِبَادَةُ مِنَ الْخَلْقِ لِأَسْمَائِهِ وَصِفَاتِهِ دُونَ مَعْنَاهُ فَلَوْ لَا أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَكَانَ الْمَعْبُودُ الْمُوَحَّدُ غَيْرَ اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّ صِفَاتِهِ وَأَسْمَاءَهُ غَيْرُهُ أَفَهَمْتُ قَالَ نَعَمْ يَا سَيِّدِي زِدْنِي قَالَ الرِّضَاعُ إِيَّاكَ وَقَوْلُ الْجَهَّالِ أَهْلِ الْعَمَى وَالضَّلَالِ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَتَقَدَّسَ مَوْجُودٌ فِي الْآخِرَةِ لِلْحِسَابِ وَالتَّوَابِ وَالْعِقَابِ وَلَيْسَ بِمَوْجُودٍ فِي الدُّنْيَا لِلطَّاعَةِ وَالرَّجَاءِ وَلَوْ كَانَ فِي الْوُجُودِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نَقْصٌ وَاهْتِضَامٌ لَمْ يُوَجَدْ فِي الْآخِرَةِ أَبَدًا وَلَكِنَّ الْقَوْمَ تَاهَاوُوا وَعَمُوا وَصَمُوا عَنِ الْحَقِّ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ - وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا يَعْنِي أَعْمَى عَنِ الْحَقَائِقِ الْمَوْجُودَةِ وَقَدْ عَلِمَ ذَوُو الْأَلْبَابِ أَنَّ الاسْتِدْلَالَ عَلَى مَا هُنَاكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بِمَا هَاهُنَا وَمَنْ أَخَذَ عِلْمَ ذَلِكَ بِرَأْيِهِ وَطَلَبَ وَجُودَهُ وَادْرَاكَهُ عَنْ نَفْسِهِ دُونَ غَيْرِهَا لَمْ يَزِدْ مِنْ عِلْمِ ذَلِكَ إِلَّا بَعْدًا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ عِلْمَ ذَلِكَ خَاصَّةً عِنْدَ قَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَيَعْلَمُونَ وَيَفْهَمُونَ قَالَ عَمْرَانُ يَا سَيِّدِي أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِبْدَاعِ خَلَقَ هُوَ أَمْ غَيْرُ خَلْقٍ قَالَ الرِّضَاعُ بَلْ خَلَقَ سَاكِنٌ لَا يُدْرِكُ بِالسُّكُونِ وَإِنَّمَا صَارَ خَلْقًا لِأَنَّهُ شَيْءٌ مُحَدَّثٌ وَاللَّهُ الَّذِي أَحْدَثَهُ فَصَارَ خَلْقًا لَهُ وَإِنَّمَا هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَخَلَقَهُ لَا ثَالِثَ بَيْنَهُمَا وَلَا ثَالِثَ غَيْرُهُمَا فَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَعُدْ أَنْ يَكُونَ خَلْقُهُ وَقَدْ يَكُونُ الْخَلْقُ سَاكِنًا وَمُتَحَرِّكًا وَمُخْتَلَفًا وَمُؤْتَلَفًا وَمَعْلُومًا وَمُتَشَابِهًا وَكُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ حَدٌّ فَهُوَ خَلْقُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَأَعْلَمُ أَنَّ كُلَّ مَا أَوْجَدْتَكِ الْحَوَاسُ فَهُوَ مَعْنَى مُدْرِكٍ لِلْحَوَاسِ وَكُلُّ حَاسَةٍ تَدُلُّ عَلَى مَا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهَا فِي إدْرَاكِهَا وَالفَهْمُ مِنَ الْقَلْبِ

بِجَمِيعِ ذَلِكَ كُلِّهِ وَاعْلَمْ أَنَّ الْوَاحِدَ الَّذِي هُوَ قَائِمٌ بِغَيْرِ تَقْدِيرٍ وَلَا تَحْدِيدٍ خَلَقَ خَلْقًا مُقَدَّرًا بِتَحْدِيدٍ وَتَقْدِيرٍ وَكَانَ الَّذِي
خَلَقَ خَلْقَيْنِ اثْنَيْنِ التَّقْدِيرُ وَالْمَقْدَرُ فَلَيْسَ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لَوْنٌ وَلَا ذَوْقٌ وَلَا وَزْنٌ فَجَعَلَ أَحَدَهُمَا يَدْرِكُ بِالْآخِرِ وَ
جَعَلَهُمَا مُدْرِكَيْنِ بَأَنْفُسِهِمَا وَلَمْ يَخْلُقْ شَيْئًا فَرْدًا قَائِمًا بِنَفْسِهِ دُونَ غَيْرِهِ لِلَّذِي أَرَادَ مِنَ الدَّلَالَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَإِثْبَاتِ وجودِهِ
وَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَرَدَّ وَاحِدًا لَا ثَانِي مَعَهُ يُقِيمُهُ وَلَا يَعْضُدُهُ وَلَا يُمْسِكُهُ وَالْخَلْقُ يُمْسِكُ بَعْضُهُ بَعْضًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ
مَشِيئَتِهِ وَإِنَّمَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي هَذَا الْبَابِ حَتَّى تَاهُوا وَتَحَيَّرُوا وَطَلَبُوا الْخُلَاصَ مِنَ الظُّلْمَةِ بِالظُّلْمَةِ فِي وَصْفِهِمُ اللَّهَ
بِصِفَةِ أَنْفُسِهِمْ فَازْدَادُوا مِنَ الْحَقِّ بَعْدًا وَلَوْ وَصَفُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِصِفَاتِهِ وَوَصَفُوا الْمَخْلُوقِينَ بِصِفَاتِهِمْ لَقَالُوا بِالْفَهْمِ وَ
الْيَقِينِ وَلَمَّا اخْتَلَفُوا فَلَمَّا طَلَبُوا مِنْ ذَلِكَ مَا تَحَيَّرُوا فِيهِ ارْتَبَكُوا «٥»- وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ قَالَ
عِمْرَانُ يَا سَيِّدِي أَشْهَدُ أَنَّهُ كَمَا وَصَفْتَ وَلَكِنْ بَقِيَتْ لِي مَسْأَلَةٌ قَالَ سَلْ عَمَّا أَرَدْتَ قَالَ أَسْأَلُكَ عَنِ الْحَكِيمِ فِي أَى شَيْءٍ
هُوَ وَهَلْ يُحِيطُ بِهِ شَيْءٌ وَهَلْ يَتَحَوَّلُ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ أَوْ بِهِ حَاجَةٌ إِلَى شَيْءٍ قَالَ الرِّضَاعُ أَخْبِرْكَ يَا عِمْرَانُ فَاعْقِلْ
مَا سَأَلْتَ عَنْهُ فَإِنَّهُ مِنْ أَعْمَضِ مَا يَرُدُّ عَلَى الْمَخْلُوقِينَ فِي مَسْأَلَتِهِمْ وَلَيْسَ بِهِمُ الْمَتَفَاوُتُ عَقْلُهُ الْعَازِبُ عِلْمُهُ وَلَا يَعْبُزُ
عَنْ فَهْمِهِ أُولُو الْعَقْلِ الْمُنْصِفُونَ- أَمَّا أَوَّلُ ذَلِكَ فَلَوْ كَانَ خَلْقٌ مَا خَلَقَ لِحَاجَةٍ مِنْهُ لِحَاجَةٍ لِقَائِلٍ أَنْ يَقُولَ يَتَحَوَّلُ إِلَى مَا
خَلَقَ لِحَاجَتِهِ إِلَى ذَلِكَ وَلَكِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئًا لِحَاجَتِهِ وَلَمْ يَزَلْ ثَابِتًا لَا فِي شَيْءٍ وَلَا عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَنْ الْخَلْقُ
يُمْسِكُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَيدْخُلُ بَعْضُهُ فِي بَعْضٍ وَيَخْرُجُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَتَقَدَّسَ بِقُدْرَتِهِ يُمْسِكُ ذَلِكَ كُلَّهُ وَلَيْسَ
يدْخُلُ فِي شَيْءٍ وَلَا يَخْرُجُ مِنْهُ وَلَا يُوَدُّ حِفْظَهُ وَلَا يَعْبُزُ عَنْ إِمْسَاكِهِ وَلَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْخَلْقِ كَيْفَ ذَلِكَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ
وَجَلَّ وَمَنْ أَطْلَعَهُ عَلَيْهِ مِنْ رُسُلِهِ وَأَهْلِ سِرِّهِ وَالْمُسْتَحْفِظِينَ لَأَمْرِهِ وَخُزَائِنَهُ الْقَائِمِينَ بِشَرِيعَتِهِ وَإِنَّمَا أَمْرُهُ كَلِمَةُ الْبَصَرِ
أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِذَا شَاءَ شَيْئًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بِمَشِيئَتِهِ وَإِرَادَتِهِ وَلَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ وَلَا
شَيْءٌ مِنْهُ هُوَ أَبْعَدَ مِنْهُ مِنْ شَيْءٍ أَفْهَمْتَ يَا عِمْرَانُ قَالَ نَعَمْ يَا سَيِّدِي قَدْ فَهَمْتُ وَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى مَا وَصَفْتَهُ وَوَحَدْتَهُ
وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمَبْعُوثُ بِالْهُدَى وَدِينُ الْحَقِّ ثُمَّ خَرَّ سَاجِدًا نَحْوَ الْقِبْلَةِ وَأَسْلَمَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ فَلَمَّا
نَظَرَ الْمُتَكَلِّمُونَ إِلَى كَلَامِ عِمْرَانَ الصَّابِيِّ وَكَانَ جَدًّا لَمْ يَقْطَعُهُ عَنْ حُجَّتِهِ أَحَدٌ قَطُّ لَمْ يَدْنِ مِنَ الرِّضَاعِ أَحَدٌ مِنْهُمْ وَلَمْ
يَسْأَلُوهُ عَنْ شَيْءٍ وَأَمْسَيْنَا فَهَضَّ الْمَأْمُونُ وَالرِّضَاعُ فَدَخَلَا وَانْصَرَفَ النَّاسُ- وَكُنْتُ مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا إِذْ بَعَثَ
إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ فَاتَيْتُهُ فَقَالَ لِي يَا نَوْفَلِيُّ أَمَا رَأَيْتَ مَا جَاءَ بِهِ صَدِيقُكَ لَا وَاللَّهِ مَا ظَنَنْتُ أَنْ عَلَى بْنِ مُوسَى خَاضَ
فِي شَيْءٍ مِنْ هَذَا قَطُّ وَلَا عَرَفْتَاهُ بِهِ أَنَّهُ كَانَ يَتَكَلَّمُ بِالْمَدِينَةِ أَوْ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَصْحَابُ الْكَلَامِ قُلْتُ قَدْ كَانَ الْحَاجُّ يَأْتُونَهُ
فَيَسْأَلُونَهُ عَنْ أَشْيَاءَ مِنْ حَلَالِهِمْ وَحَرَامِهِمْ فَيُجِيبُهُمْ وَكَلِمُهُ مِنْ يَأْتِيهِ لِحَاجَةٍ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنِّي
أَخَافُ عَلَيْهِ أَنْ يَحْسُدَهُ هَذَا الرَّجُلُ فَيَسْمُهُ أَوْ يَفْعَلَ بِهِ بَلِيَّةً فَأَشْرَ عَلَيْهِ بِالْإِمْسَاكِ عَنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ قُلْتُ إِذَا لَا يَقْبَلُ مِنِّي
وَمَا أَرَادَ الرَّجُلُ إِلَّا امْتِحَانَهُ لِيَعْلَمَ هَلْ عِنْدَهُ شَيْءٌ مِنْ عُلُومِ آبَائِهِ فَقَالَ لِي قُلْ لَهُ إِنَّ عَمَكَ قَدْ كَرِهَ هَذَا الْبَابَ وَ أَحَبَّ
أَنْ تُمْسِكَ عَنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ لَخُصَالِ شَيْءٍ فَلَمَّا انْقَلَبْتُ إِلَى مَنْزِلِ الرِّضَاعِ أَخْبَرْتُهُ بِمَا كَانَ مِنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ فَتَبَسَّمَ
ثُمَّ قَالَ حَفِظَ اللَّهُ عَمِّي مَا أَعْرَفْنِي بِهِ لَمْ كَرِهْ ذَلِكَ يَا غُلَامُ صِرْ إِلَى عِمْرَانَ الصَّابِيِّ فَاتِنِّي بِهِ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَنَا أَعْرِفُ
مَوْضِعَهُ هُوَ عِنْدَ بَعْضِ إِخْوَانِنَا مِنَ الشَّيْعَةِ قَالَ عَ فَلَا بَأْسَ قَرَّبُوا إِلَيْهِ دَابَّةً فَصَرْتُ إِلَى عِمْرَانَ فَاتَيْتُهُ بِهِ فَرَحَّبَ بِهِ وَدَعَا
بِكِسْوَةٍ فَخَلَعَهَا عَلَيْهِ وَحَمَلَهُ وَدَعَا بِعَشْرَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ فَوَصَلَهُ بِهَا فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ حَكِيَّتُ فَعَلَ جَدُّكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
عَ فَقَالَ هَكَذَا نُحِبُّ ثُمَّ دَعَا بِالْعَشَاءِ فَأَجْلَسَنِي عَنْ يَمِينِهِ وَاجْلَسَ عِمْرَانُ عَنْ يَسَارِهِ حَتَّى إِذَا فَرَعْنَا قَالَ لِعِمْرَانَ
انْصَرِفْ مُصَاحِبًا وَبَكَّرْ عَلَيْنَا نَطْعِمَكَ طَعَامَ الْمَدِينَةِ فَكَانَ عِمْرَانُ بَعْدَ ذَلِكَ يَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْمُتَكَلِّمُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ

فَيُطِطِلُ أَمْرَهُمْ حَتَّى اجْتَنِبُوهُ وَ وَصَلَهُ الْمَأْمُونُ بِعَشْرَةِ آلَافٍ دَرَاهِمٍ وَ أَعْطَاهُ الْفَضْلُ مَالًا وَ حَمَلَهُ وَ وَلَّاهُ الرِّضَاعَ صَدَقَاتٍ بَلَّغَ فَأَصَابَ الرِّغَائِبَ. (التوحيد (للسدوق)، ص: ٤٣٥ تا ٤٤١ و عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص: ١٧٣ تا ١٧٨)

قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمُ فَقَالَ لَهُ أَكْتُبْ فَكَتَبَ مَا كَانَ - وَ مَا هُوَ كَاتِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (تفسير القمي، ج ٢، ص: ١٩٨)

قوله (بحيث يفهم منها تلك المعاني) فيه تكلف و الوجه التوقف و ايكال معناه الى أهله و نعم ما قال صدر المتألهين انه توقيف شرعى و ذلك لانا لا نعقل الفرق بين الكلمات المبدوءة بهذه الحروف حتى يجعل أحدها مدلولاً دون الآخر كما اختلفت الرواية في الميم انها مجد الله او ملك الله. و في توحيد الصدوق - عليه الرحمة - عن أمير المؤمنين (ع) (الألف آلاء الله، و الباء بهجة الله، و التاء تمام الامر بقائم آل محمد، و الناء ثواب المؤمنين على الاعمال الصالحة) و سرد الحروف الى آخرها. و في حديث آخر (ألف الله لا إله الا هو الحى القيوم، و أما الباء فالباقى بعد فناء الاشياء) الى آخر الحروف هكذا فيختلج بالبال أن ما ورد في معنى حروف المعجم ليس الاعلى التمثيل لا الاختصاص و انه ينبغي أن ينتبه العارف من كل شىء يراه و يسمعه أو يدركه بوجه الى الله تعالى و صفاته و حكمه و ما يتعلق بمبدئه و معاده فينتقل ذهنه إليه تعالى من الحروف كما ينتقل من الاشياء الممكنة الى وجود الواجب و كذلك فى تفسير الجمل كأبعد هوز حطى مثل أن حطى حطت الخطايا من المستغفرين. (شرح أصول الكافي لمولى صالح المازندراني، ج ٤، ص: ٤)

تفرق لغات معجزه الهى

وَلَمْ يَعْنه عَلَى خَلْقِهَا قَادِرٌ وَ لَوْ ضَرَبَتْ فِي مَذَاهِبٍ فَكَّرَكَ لَتَبْلُغَ غَايَاتِهِ مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَى أَنَّ فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّخْلَةِ لَدَقِيقٍ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ وَ غَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَىٍّ وَ مَا الْجَلِيلُ وَ اللَّطِيفُ وَ الثَّقِيلُ وَ الْخَفِيفُ وَ الْقَوِيُّ وَ الضَّعِيفُ فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءً وَ كَذَلِكَ السَّمَاءُ وَ الْهَوَاءُ وَ الرِّيحُ وَ الْمَاءُ فَانْظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ النَّبَاتِ وَ الشَّجَرِ وَ الْمَاءِ وَ الْحَجَرِ وَ اخْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ تَفَجُّرِ هَذِهِ الْبِحَارِ وَ كَثْرَةِ هَذِهِ الْجِبَالِ وَ طُولِ هَذِهِ الْقُلَالِ وَ تَفَرُّقِ هَذِهِ اللُّغَاتِ وَ أَلْسِنِ الْمُخْتَلِفَاتِ فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمُقَدَّرَ وَ جَحَدَ الْمُدَبِّرَ (نهج البلاغة (للصباحي صالح)، ص: ٢٧١)

معرفت انبياء و ائمه به همه لغات

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع يَرْفَعُ الْحَدِيثَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ مَدِينَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَ الْأُخْرَى بِالْمَغْرِبِ عَلَيْهِمَا سُورَانِ مِنْ حَدِيدٍ وَ عَلَى كُلِّ مَدِينَةٍ أَلْفُ أَلْفِ مِصْرَاعٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ فِيهَا سَبْعُونَ أَلْفَ لُغَةٍ يَتَكَلَّمُ كُلُّ لُغَةٍ بِخِلَافِ لُغَةِ صَاحِبِهِ وَ أَنَا أَعْرِفُ جَمِيعَ اللُّغَاتِ وَ مَا فِيهِمَا وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا عَلَيْهَا حُجَّةٌ غَيْرِي وَ الْحُسَيْنُ أَخِي. (بصائر الدرجات، فى فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج ١، ص: ٣٣٩ و ٤٩٤، الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٤٦٢، الاختصاص، ص: ٢٩١، مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ٤، ص: ٩، البرهان فى تفسير القرآن، ج ١، ص: ١١٠)

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، بِمَ يُعْرَفُ الْإِمَامُ؟ قَالَ: فَقَالَ: خَصَالُ: أَمَّا أَوَّلُهَا، فَإِنَّهُ بِشَيْءٍ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ وَ أَشَارَ إِلَيْهِ لِيَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ؛ وَ يُسْأَلُ فَيُجِيبُ؛ وَ إِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتَدَأَ؛ وَ يُخْبِرُ بِمَا فِي غَدٍ؛ وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ. ثُمَّ قَالَ لِي: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أُعْطِيكَ عَلَامَةً قَبْلَ أَنْ تَقُومَ فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ، فَكَلَّمَهُ الْخُرَاسَانِيُّ بِالْعَرَبِيَّةِ، فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْفَارْسِيَّةِ، فَقَالَ لَهُ الْخُرَاسَانِيُّ: وَاللَّهِ - جُعِلْتُ فِدَاكَ - مَا مَنَعَنِي أَنْ أَكَلِّمَكَ بِالْخُرَاسَانِيَّةِ غَيْرَ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنَّكَ لَا تُحَسِّنُهَا، فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! إِذَا كُنْتُ لَأُحْسِنُ أُجِيبُكَ، فَمَا فَضَّلِي عَلَيْكَ؟. ثُمَّ قَالَ لِي: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ كَلَامُ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، وَلَا طَائِفٍ، وَلَا لَبِيْمَةٍ، وَلَا شَيْءٍ فِيهِ الرُّوحُ، فَمَنْ لَمْ تَكُنْ هَذِهِ الْخِصَالُ فِيهِ، فَلَيْسَ هُوَ بِإِمَامٍ. (الكافي (ط - دار الحديث)، ج ١، ص: ٧١٢ و ٧١٣)

وَمِنْهَا: مَا رَوَى أَحْمَدُ بْنُ قَابُوسَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ دَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ فَقَالَ ابْتَدَأَ قَبْلَ أَنْ يُسْأَلَ مَنْ جَمَعَ مَالًا يَحْرُسُهُ عَذْبَهُ اللَّهُ عَلَى مَقْدَارِهِ فَقَالُوا لَهُ بِالْفَارْسِيَّةِ لَا نَفْهَمُ بِالْعَرَبِيَّةِ فَقَالَ لَهُمْ «هر كه درم اندوزد جزایش دوزخ باشد» وَ قَالَ إِنَّ لِلَّهِ مَدِينَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَ الْأُخْرَى بِالْمَغْرِبِ عَلَى كُلِّ مَدِينَةٍ سُورٌ مِنْ حَدِيدٍ فِيهَا أَلْفُ أَلْفِ بَابٍ مِنْ ذَهَبٍ كُلُّ بَابٍ بِمِصْرَاعَيْنِ وَ فِي كُلِّ مَدِينَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ لِسَانٍ مُخْتَلِفَاتِ اللُّغَاتِ وَ أَنَا أَعْرِفُ جَمِيعَ تِلْكَ اللُّغَاتِ وَ مَا فِيهِمَا وَ مَا بَيْنَهُمَا حُجَّةٌ غَيْرِي وَ غَيْرَ آبَائِي وَ [غَيْرِ] أَبْنَائِي بَعْدِي (الخرائج و الجرائح؛ ج ٢؛ ص ٧٥٣، قطب الدين راوندی، سعيد بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، ٣ جلد، مؤسسه امام مهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف - قم، چاپ: اول، ١٤٠٩ ق.)

لِسَانُهُ [لسان النبي صلى الله عليه و آله و سلم] كَانَ يَنْطِقُ بِلُغَاتٍ كَثِيرَةٍ. (مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن علي، ٤ جلد، علامه - قم، چاپ: اول، ١٣٧٩ ق.؛ ج ١؛ ص ١٢٤)

إِسْحَاقُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْأَقْرَعِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو حَمْزَةَ نَصِيرُ الْخَادِمِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ غَيْرَ مَرَّةٍ يُكَلِّمُ غُلَمَانَهُ بِلُغَاتِهِمْ - تُرْكُ وَ رُومُ وَ صَقَالِبَةٌ فَتَعَجَّبْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ قُلْتُ هَذَا وَلَدٌ بِالْمَدِينَةِ وَ لَمْ يَظْهَرْ لِأَحَدٍ حَتَّى مَضَى أَبُو الْحَسَنِ ع وَ لَا رَأَاهُ أَحَدٌ فَكَيْفَ هَذَا أَحَدٌ نَفْسِي بِذَلِكَ فَاقْبَلْ عَلَى فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَيْنَ حُجَّتِهِ مِنْ سَائِرِ خَلْقِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ يُعْطِيهِ اللُّغَاتِ وَ مَعْرِفَةَ الْأَنْسَابِ وَ الْأَجَالِ وَ الْحَوَادِثِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحُجَّةِ وَ الْمَحْجُوجِ فَرْقٌ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٥٠٩، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ٢، ص: ٣٣١، روضة الواعظين و بصيرة المتعظين (ط - القديمة)، ج ١، ص: ٢٤٨، الخرائج و الجرائح؛ ج ١؛ ص ٤٣٦، مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ٤، ص: ٢٢٨، كشف الغمّة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ٢، ص: ٤١٣)

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ جَزَكٍ عَنْ يَاسِرِ الْخَادِمِ قَالَ: كَانَ غُلَمَانٌ لِأَبِي الْحَسَنِ ع فِي الْبَيْتِ الصَّقَالِبَةُ وَ رُومِيَّةٌ وَ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ ع قَرِيبًا مِنْهُمْ فَسَمِعَهُمْ بِاللَّيْلِ يَتَرَاظَنُونَ بِالصَّقَالِبِيَّةِ وَ الرُّومِيَّةِ وَ يَقُولُونَ إِنَّا كُنَّا نَقْتَصِدُ فِي كُلِّ سَنَةٍ فِي بِلَادِنَا ثُمَّ لَيْسَ نَقْتَصِدُ هَاهُنَا فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ وَجَّهَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَى بَعْضِ الْأَطْبَاءِ فَقَالَ لَهُ أَفْصِدْ فَلَنَا عَرَقَ كَذَا وَ أَفْصِدْ فَلَنَا عَرَقَ كَذَا وَ أَفْصِدْ هَذَا عَرَقَ كَذَا ثُمَّ قَالَ يَا يَاسِرُ لَا تَقْتَصِدْ أَنْتَ قَالَ فَافْتَصَدْتُ فَوَرَمَتْ يَدِي وَ أَحْمَرَتْ فَقَالَ لِي يَا يَاسِرُ مَا لَكَ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ أَلَمْ أَنْهَكَ عَنْ ذَلِكَ هَلَمْ يَدُكَ فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَيْهَا وَ تَقَلَّ فِيهَا ثُمَّ أَوْصَانِي أَنْ لَا أَتَعَشَّى فَمَكَنْتُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا أَتَعَشَّى ثُمَّ أَغْفَلَ فَاتَعَشَّى

فَيَضْرِبُ عَلَى. (عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص: ٢٢٧ و ٢٢٨)

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: كُنْتُ أَتَعَدَّى مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عَ فَيَدْعُو بَعْضَ غُلَمَانِهِ بِالصَّلَافِيَّةِ وَالْفَارِسِيَّةِ وَرَبَّمَا بَعَثْتُ غُلَامِي هَذَا بِشَيْءٍ مِنَ الْفَارِسِيَّةِ فَيَعْلَمُهُ وَرَبَّمَا كَانَ يَنْغَلِقُ الْكَلَامَ عَلَى غُلَامِهِ بِالْفَارِسِيَّةِ فَيَفْتَحُ هُوَ عَلَى غُلَامِهِ. (عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص: ٢٢٨)

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: كَانَ الرِّضَاعُ يُكَلِّمُ النَّاسَ بِلُغَاتِهِمْ وَكَانَ وَاللَّهِ أَفْصَحَ النَّاسِ وَأَعْلَمُهُمْ بِكُلِّ لِسَانٍ وَلُغَةٍ فَقُلْتُ لَهُ يَوْمًا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي لَأَعْجَبُ مِنْ مَعْرِفَتِكَ بِهَذِهِ اللُّغَاتِ عَلَى اخْتِلَافِهَا فَقَالَ يَا أَبَا الصَّلْتِ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَتَّخِذَ حُجَّةً عَلَى قَوْمٍ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ لُغَاتِهِمْ أَوْ مَا بَلَغَكَ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَوْ تَبَيَّنَا فَصْلَ الْخُطَابِ فَهَلْ فَصْلَ الْخُطَابِ إِلَّا مَعْرِفَةُ اللُّغَاتِ. (عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص: ٢٢٨، إعلام الوري بأعلام الهدى (ط - القديمة) طبرسي، النص، ص: ٣٣٢، مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ٤، ص: ٣٣٤، كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، اربلي، على بن عيسى، جلد ٢، بنى هاشمي - تبريز، چاپ: اول، ١٣٨١ ق. ج ٢، ص: ٣٢٩).

مَا رَوَى عَنْ ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ غُلَامًا مَمْلُوكًا مِنَ الْحَبَشَةِ قَدْ اشْتَرَوْا لَهُ فَتَكَلَّمَ غُلَامٌ مِنْهُمْ وَكَانَ جَمِيلًا بِكَلَامٍ فَاجَبَهُ مُوسَى عَ بِلُغَتِهِ فَتَعَجَّبَ الْغُلَامُ وَتَعَجَّبُوا جَمِيعًا وَظَنُّوا أَنَّهُ لَا يَفْهَمُ كَلَامَهُمْ فَقَالَ لَهُ مُوسَى عَ إِنِّي أَدْفَعُ إِلَيْكَ مَالًا فَادْفَعْ إِلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ ثَلَاثِينَ دِرْهَمًا فَخَرَجُوا وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ لِبَعْضٍ إِنَّهُ أَفْصَحُ مِنَّا بِلُغَتِنَا وَهَذِهِ نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ فَلَمَّا خَرَجُوا قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ رَأَيْتَكَ تُكَلِّمُ هَؤُلَاءِ الْحَبَشِيِّينَ بِلُغَاتِهِمْ قَالَ نَعَمْ وَأَمَرْتُ ذَلِكَ الْغُلَامَ مِنْ بَيْنِهِمْ بِشَيْءٍ دُونَهُمْ قَالَ نَعَمْ أَمَرْتَهُ أَنْ يَسْتَوْصِيَ بِأَصْحَابِهِ خَيْرًا وَأَنْ يُعْطِيَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثِينَ دِرْهَمًا لِأَنَّهُ لَمَّا تَكَلَّمَ كَانَ أَعْلَمُهُمْ فَإِنَّهُ مِنْ أَبْنَاءِ مُلُوكِهِمْ فَجَعَلَتْهُ عَلَيْهِمْ وَأَوْصِيَّتُهُ بِمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ غُلَامٌ صَدُقْ ثُمَّ قَالَ لَعَلَّكَ عَجِبْتَ مِنْ كَلَامِي إِيَّاهُمْ بِالْحَبَشِيَّةِ قُلْتُ إِي وَاللَّهِ قَالَ فَلَا تَعْجَبْ فَمَا خَفِيَ عَلَيْكَ مِنْ أَمْرِي أَعْجَبُ وَأَعْجَبُ مِنْ كَلَامِي إِيَّاهُمْ وَمَا الَّذِي سَمِعْتَهُ مِنِّي إِلَّا كَطَائِرٍ أَخَذَ بِمَنْقَارِهِ مِنَ الْبَحْرِ قَطْرَةً أَفْتَرَى هَذَا الَّذِي يَأْخُذُهُ بِمَنْقَارِهِ يَنْقُصُ مِنَ الْبَحْرِ وَالْإِمَامُ بِمَنْزِلَةِ الْبَحْرِ لَا يَنْفَدُ مَا عِنْدَهُ وَعَجَائِبُهُ أَكْثَرُ مِنْ عَجَائِبِ الْبَحْرِ (لخرائج والجرائح، قطب الدين راوندی، سعيد بن هبة الله، جلد ٣، مؤسسه امام مهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف - قم، چاپ: اول، ١٤٠٩ ق. ج ١، ص: ٣١٢ و ٣١٣).

فَابْتَدَرَ عَمْرُو بْنُ هَذَا [هَذَا] فَقَالَ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيَّ ذَكَرَ عَنْكَ أَشْيَاءَ لَا تَقْبَلُهَا الْقُلُوبُ فَقَالَ الرِّضَاعُ وَمَا تِلْكَ قَالَ أَخْبَرْنَا عَنْكَ أَنَّكَ تَعْرِفُ كُلَّ مَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ وَأَنَّكَ تَعْرِفُ كُلَّ لِسَانٍ وَلُغَةٍ فَقَالَ الرِّضَاعُ صَدَقَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ فَأَنَا أَخْبَرْتَهُ بِذَلِكَ فَهَلُمُّوا فَاسْأَلُوا قَالَ فَإِنَّا نَخْتَبِرُكَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ بِاللَّسَنِ وَاللُّغَاتِ وَهَذَا رُومِيٌّ وَهَذَا هِنْدِيٌّ وَهَذَا فَارِسِيٌّ وَهَذَا تُرْكِيٌّ فَأَحْضَرْنَاَهُمْ فَقَالَ عَ فَلْيَتَكَلَّمُوا بِمَا أَحْبَبُوا أَجِبْ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِلِسَانِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَسَأَلَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَسْأَلَةً بِلِسَانِهِ وَلُغَتِهِ فَاجَابَهُمْ عَمَّا سَأَلُوا بِاللُّسَنِ وَاللُّغَاتِ فَتَحِيرَ النَّاسُ وَتَعَجَّبُوا وَأَقْرَأُوا جَمِيعًا أَنَّهُ أَفْصَحُ مِنْهُمْ بِلُغَاتِهِمْ (همان ص ٣٤٣)

ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ النَّاسِ أَلَيْسَ أَنْصَفَ النَّاسِ مَنْ حَاجَّ خَصْمَهُ بِمِلَّتِهِ وَبِكَنَابِهِ وَبِنَبِيِّهِ وَشَرِيعَتِهِ قَالُوا نَعَمْ قَالَ الرِّضَاعُ فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ بِإِمَامٍ بَعْدَ مُحَمَّدٍ إِلَّا مَنْ قَامَ بِمَا قَامَ بِهِ مُحَمَّدٌ حِينَ يَقْضَى الْأَمْرُ إِلَيْهِ وَلَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةُ إِلَّا لِمَنْ حَاجَّ

الْأُمَمَ بِالْبَرَاهِينِ لِلْإِمَامَةِ فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ وَمَا هَذَا الدَّلِيلُ عَلَى الْإِمَامِ قَالَ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِالتَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ فَيُحَاجُّ أَهْلَ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَ أَهْلَ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ وَ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِجَمِيعِ اللُّغَاتِ حَتَّى لَا يَخْفَى عَلَيْهِ لِسَانٌ وَاحِدٌ فَيُحَاجُّ كُلَّ قَوْمٍ بِلُغَتِهِمْ ثُمَّ يَكُونُ مَعَ هَذِهِ الْخِصَالِ تَقِيًّا نَقِيًّا مِنْ كُلِّ دَنْسٍ طَاهِرًا مِنْ كُلِّ عَيْبٍ عَادِلًا مُنْصَفًا حَكِيمًا رَعُوفًا رَحِيمًا حَلِيمًا غَفُورًا عَطُوفًا صَدُوقًا بَارًا مُشْفِقًا أَمِينًا مَأْمُونًا رَاتِقًا فَاتِقًا فَقَامَ إِلَيْهِ نَصْرُ بْنُ مُزَاحِمٍ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ مَا أَقُولُ فِي إِمَامٍ شَهِدَتْ أُمَةٌ مُحَمَّدٌ قَاطِبُهُ بِأَنَّهُ كَانَ أَعْلَمَ أَهْلَ زَمَانِهِ قَالَ فَمَا تَقُولُ فِي مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ كَانَ مِثْلَهُ قَالَ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ تَحَيَّرُوا فِي أَمْرِهِ قَالَ إِنْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَمَرُ بَرْهَةٍ مِنْ دَهْرِهِ فَكَانَ يَكَلِّمُ الْأَنْبَاطَ بِلِسَانِهِمْ وَ يَكَلِّمُ أَهْلَ خُرَّاسَانَ بِالدَّرِّيَّةِ وَ أَهْلَ الرُّومِ بِالرُّومِيَّةِ وَ يَكَلِّمُ الْعَجَمَ بِالسَّنَنِيَّةِ وَ كَانَ يَرِدُ عَلَيْهِ مِنَ الْأَفَاقِ عُلَمَاءُ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى فَيُحَاجُّهُمْ بِكُتُبِهِمْ وَ أَلْسِنَتِهِمْ. (همان ص ۳۵۰ و ۳۵۱)

السَّلَامُ عَلَى عَلِيٍّ مَجْدِهِمْ وَ بَنَائِهِمْ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي فَخْرِهِمْ وَ عَلَانِيَتِهِمْ بوجوب الصلاة عَلَيْهِمْ وَ طَهَارَةِ ثِيَابِهِمْ السَّلَامُ عَلَى قَمَرِ الْأَقْمَارِ الْمُتَكَلِّمِ مَعَ كُلِّ لُغَةٍ بِلِسَانِهِمْ الْقَائِلِ لِشَيْعَتِهِ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُؤَلِّيَ إِمَامًا عَلَى أُمَّةٍ حَتَّى يَعْرِفَهُ بِلُغَاتِهِمْ السَّلَامُ عَلَى فَرَحَةِ الْقُلُوبِ وَ فَرَجِ الْمَكْرُوبِ وَ شَرِيفِ الْأَشْرَافِ وَ مَفْخَرِ عَبْدِ مَنْفَ (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۹۹، ص: ۵۵)

قال الصادق (عليه السلام): «و اعطى سليمان بن داود - مع علمه - معرفة النطق بكل لسان، و معرفة اللغات، و منطق الطير، و البهائم، و السباع، فكان إذا شاهد الحروب تكلم بالفارسية، و إذا قعد لعماله و جنوده و أهل مملكته تكلم بالرومية، و إذا خلا بنسائه تكلم بالسريانية و النبطية، و إذا قام في محرابه لمناجاة ربه تكلم بالعربية، و إذا جلس للوفود و الخصماء تكلم بالعبرانية». (البرهان في تفسير القرآن، ج ۴، ص: ۲۰۷)

إِنَّ نَوْحًا (ع) لَمَّا دَخَلَ السَّفِينَةَ مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ جَاءَ إِلَى الْحِمَارِ قَائِيًا أَنْ يَدْخُلَ فَأَخَذَ جَرِيدَةً مِنْ نَخْلٍ فَضَرَبَهُ ضَرْبَةً وَاحِدَةً وَ قَالَ لَهُ: عَبَسَا شَاطَانًا، أَيْ: ادْخُلْ يَا شَيْطَانُ. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۱۱، ص: ۳۲۹)

محو شدن همه ی زبانها به جز عربی در عصر پس از ظهور

تَفَقَّدَ جَمِيعُ اللُّغَاتِ وَ لَمْ يَبْقَ إِلَّا اللُّغَةُ الْعَرَبِيَّةُ بِإِفْصَاحِ لِسَانِ وَاحِدٍ (الهداية الكبرى، ص: ۴۳۰)

اشاره به تحريفات زبان و تغيير در وضع لغات در قرآن كريم

از برخی آیات كريمه ی قرآن مجيد بر می آيد كه تحريف كلمات از وضع اوليه ی آنها قبيح است و اين با بشری بودن وضع اوليه سازگار نيست زيرا اگر بشری بود ديگر قبيح آن بعيد به نظر می رسيد. همچنين با توجه به مثالهای تحريف كلمه از موضع (راعنا و اسمع و ...) به نظر می رسد كه مقصود تحريف الفاظ است نه تحريف عبارات هر چند عموماً آيه تحريف عبارات و مفاهيم را هم در بر می گيرد.

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (البقرة

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَ أَسْمِعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَ رَاعِنَا لِيَا بِالسِّنْتِهِمْ وَ طَعْنًا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أَسْمِعْ وَ أَنْظِرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (النساء ٤٦) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (النساء ٤٧)

فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (المائدة ١٣)

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَظْهَرِ قُلُوبُهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (المائدة ٤١)

شاهد لغوی بر این معنا که تحریف به معنی تغییر جهت است و از ه ی متحرفا لقتال (انفال ١٦) به معنی تغییر جهت دهنده برای نبرد است که در مورد پشت کردن به دشمن از موارد جواز شمرده شده است.

تلاش غرب برای حذف ریشه های نبوی علوم

یکی از مسائلی که سالهاست در میان علمای تمدن دین ستیز غربی دنبال می شود حذف انبیاء از تاریخ و ختم خط سیر تاریخی موضوعات علمی به یونان باستان و یا مصر باستان است. البته نباید از نظر دور داشت که یکی از علل این ستیزی که در میان دانشمندان غربی ایجاد شده است رفتارهای علم ستیز و وحشیانه ی کلیسا به اسم دین بوده است. جالب آنجاست که این دانشمندان غافل اند از این که خود علمای یونان باستان مانند ارسطو و افلاطون و سقراط و امثالهم شجره ی علمی خود را به جناب هرمس می رسانند که در کتب تاریخی ادريس نبی معرفی شده است و همان گونه که پیشتر گشت در تاریخ نقل است که جناب ادريس نبی اهرام مصر را ساخت تا صحیفه های علمی الهی انبیاء را در آن از طوفان حفظ بفرماید. در هر حال در حال حاضر در بسیاری از علوم که یقیناً ریشه ی نبوی دارند مانند طب نیز نامی از انبیاء به میان نمی آید و کار حتی به آنجا رسیده است که این دین ستیزی بعد از نبی ستیزی به خدا ستیزی هم کشیده شده است و برای آنکه مبدا نامی از خدا و الطافش به میان بیاید مثلاً در داروهای که از گیاهان گرفته می شود نامی از گیاه و گیاهی بودن نیز برده نمی شود تا مبدا فکر کسی به سمت شکر الهی به خاطر خلق آن گیاه بیفتد (کفر و پوشاندن حقیقت : ما بکم من نعمة فمن الله) و چنین وانمود می شود که عملیات شیمیایی در کارخانجات داروسازی روی گیاهان خالق این مخلوق جدید و اثر

درمانی آن بوده است و نامهای شیمیایی آنچنانی هم روی داروها می گذارند که ذهن احد الناسی به منشاء گیاهی و جانوری آنها متوجه نشود حال آنکه هر کس با کتب تاریخی مانند تاریخ ابن خلدون و طبری و دیگران و روایات شریفه و کتب مقدسه ارتباط داشته باشد شکی برایش نمی ماند که بسیاری از علوم و فنون از جمله فن شریف طب ریشه نبوی دارند و به برکت انبیاء الهی خدای متعال آنها را به بشریت عطا فرموده است.

در یکی از کتب زبان شناسی که در حال حاضر در دانشگاه های کشور تدریس می شود در حمله به نوآم چامسکی که مدعی فطری بودن زبان برای انسان و وجود زبان جهانی در نهاد انسان است (مؤلف کتاب گرامر جهانی Universal Grammer) چنین آمده است:

[در یک آزمایش برای تجربه ی امکان یادگیری زبان توسط حیوانات] نامی که به شامپانزه مورد آزمایش داده شد نیم چیمسکی بود که بازی عمدی با نام نوآم چامسکی زبان شناس است که ادعا می کرد زبان یک استعداد غریزی منحصر به نوع انسان است. شاید انتخاب نام نیم متضمن این معنی باشد که نوآم بر خطا بوده است.... چامسکی زبان شناس باید این ادعای خود را تعدیل کند که : فراگیری حتی مقدماتی ترین مرحله ی زبان کاملاً در فراسوی استعداد یک میمون باهوش است. (نگاهی به زبان (یک بررسی زبان شناختی) نوشته جرج یول، ترجمه نسرين حیدری، نشر سمت چاپ یازدهم پاییز ۹۲ ص ۴۴ و ۴۸)

جالب است با یکی از معدود پژوهشگران غربی که سعی کرده از فرضیه ی مساوی بودن انسان با سایر حیوانات خارج شود و فطرت متفاوتی را برای انسان در نظر بگیرد این گونه توهین آمیز برخورد شده است. و این ناشی از آن است که غرب می داند اگر مبانی فکری آنها که مبتنی بر انکار عالم معنا و روح و خداوند و انسان روحانی است تهدید و تخطئه شود پایه های تمدن پوشالی غرب فرو خواهد ریخت و فطرت خاص انسان و زبان به عنوان ویژگی خاص انسان اولین گام برای حرکت انسان به سوی خدای متعال و برقراری ارتباط تشریعی با عالم فراماده است.

همچنین در حال حاضر آیه ستیزی در تمدن غرب به وفور دیده می شود مثلاً در شهرسازی غربی و شهرها و محلات نمادین مانند منهتن، نیوجرسی و وال استریت و ... برای ندیدن آیات آسمانی از مرتفع سازی کمک می گیرند که اصلاً آسمان و آیاتش در افق دید بشر قرار نگیرد و همچنین سعی بر آن است که اصولاً مخلوقات و آیات الهی مانند درخت و زیبایی های طبیعی و سرسبزی که انسان را به یاد خداوند می اندازد دیده نشود.

جالب است که در احتجاجات برخی از ائمه ی هدی تعلیمات و حیانی طبی به عنوان استدلال برای وجود خداوند مطرح شده است. (بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳، ص: ۱۵۲ باب ۵ الخبر المروى عن المفضل بن عمر فی التوحید المشتبه بالاهلیة)

و هیچ طبیعی در گذشته به داشتن منشاء الهی و نبوی برای این علم شک نداشته است. متأسفانه اخیراً در میان کتب علمی برخی حوزویون عزیز نیز عقیده های تحریفی موجود در خط سیر تاریخی غرب دیده می شود و سخن از انسان اولیه و عصر حجر و ... به میان می آید (مثلاً: مباحثی از اصول فقه مصطفی محقق داماد، ج ۱، ص: ۲۲ تا ۲۴) و بر روی این مقدمات پوشالی استدلالهایی سوار می شود. حال آنکه اصولاً اولاً در آیات و روایات شریفه به صراحت آمده است که نسل انسان کنونی از حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام است و در مورد زمین قبل از انسان و فعالیت های شبه انسانی و موجودات شبه انسانی آن نیز مطالبی در روایات ارائه شده است.

اگر ان شاء الله بخواهیم تمدن نوین اسلامی بنا شود راهش مقابله با همه ی داشته های تمدن غرب و نفی دست آوردهای آن نیست زیرا بسیاری از این فنون و علوم نبوی و الهی است که به تعبیر برخی بزرگان مبدا و معاد آن، و منشا و هدف الهی آن تکفیر و پوشانده شده است. بلکه راه ایجاد تمدن نوین اسلامی تصفیه و پیرایش علوم و فنون و ارتباط فروع صالحه ی موجود در تمدن غرب با اصول طبیه ی نبوی و الهی علوم و فنون است که برای تشخیص صالح از ناصالح باید فروع فناورانه و علمی موجود در تمدن فعلی بشری را بر اصول قرآنی و روایی عرضه کرد و نقادی و تبیین و درایت نمود....

نتیجه گیری

آنچه گذشت تنها بخش کوچکی از صدها فیشی است که در مورد زبان شناسی اسلامی تهیه شده است کار در فضای زبان شناسی اسلامی به دلیل گستردگی و بین رشته ای بودن کار طاقت فرسائی است زیرا مباحث تاریخ لغات در کتب مختلف پخش شده است و در علم واحدی مورد بحث قرار نگرفته است. در هر حال از مجموع مطالب مشخص گردید که عربی ویژه ی قرآن کریم عربی خاصی است و نباید در اخذ معانی و قواعد آن از عربی تغییر یافته در میان عرب زبانان کمک گرفت و بهترین شیوه در دستیابی به این زبان استفاده از استدلال های قرآن به قرآن است که توسط برخی بزرگان ادبیات عرب چون ابن هشام نحوی در موارد فراوان استفاده شده است. امکان و نحوه دستیابی به قواعد ادبیات زبان عربی مبین ویژه قرآن کریم در بخش دوم مقاله مورد بررسی قرار گرفته است. امید است به زودی با یک طرح جامع قواعد عربی مبین با استفاده از روش استدلال قرآن با قرآن استقصاء گشته و کمک حال همه ی پژوهشگران علوم اسلامی باشد.

فصل چهارم : ضرورت احیاء عربی مبین و سازوکار آن (مقاله مغنی)

چکیده

یکی از مسائلی که در علم اصول نحو به آن پرداخته می شود منابع معتبر برای شناخت و تثبیت قواعد نحوی است. از جمله ی این منابع و در واقع محکمترین آنها کتاب شریف الهی قرآن کریم است. ابن هشام انصاری از قوی ترین نحویان قرن هشتم هجری است و کتاب ارزشمند او به نام مغنی اللیب عن کتب الاعاریب قوی ترین کتاب نحوی قرآن محور او و دربردارنده ی نظرات تفسیری وی است. هدف نهایی او در این کتاب به تصریح خودش تطبیق قواعد نحوی در قرآن کریم یا به اصطلاح مشهور همان اعراب کردن قرآن کریم همراه با آموزش نحو است. او در این کتاب از استدلالهای قرآنی در مسیر تبیین نحوی قرآن کریم استفاده نموده است و در موارد متعدد تبیین نحوی قرآن با قرآن انجام داده است. وی در این کتاب بیش از ۱۶۰۰ آیه ی قرآنی را در نزدیک به ۳۰۰۰ استشهاد قرآنی مورد استفاده قرار داده است و در موارد متعدد به استدلال قرآنی برای قواعد نحوی پرداخته است. این کتاب در حال حاضر با ویرایش و حذفیات تحت عنوان کتاب مغنی الادیب به عنوان متن درسی آخرین سطح یادگیری نحو در حوزه های علمیه کشور تدریس می شود. در این مقاله سعی بر آن است که علاوه بر معرفی روش استدلال نحوی قرآن با قرآن، انواع استدلالهای قرآنی ابن هشام در کتاب مغنی اللیب نیز مورد بررسی قرار گرفته و منهج و روش استدلالی قرآنی ابن هشام تنقیح و تبیین گردد. در بخش اول این مقاله به اثبات وجود عربی مبین به عنوان زبان ویژه ی قرآن کریم از طریق تاریخ و روایات پرداخته شد. در این بخش مغنی اللیب به عنوان یک تلاش ارزشمند در استفاده از استدلال نحوی قرآن با قرآن برای دستیابی به نحو قرآنی و یا به تعبیر نحو عربی مبین ویژه ی قرآن مورد بررسی قرار گرفته است.

کلمات کلیدی: زبان قرآن، عربی مبین، ابن هشام، مغنی اللیب، اصول نحو، قرآن، استدلال نحوی

اگر نگوییم که دانش نحو اولین دانشی است که در سالهای اولیه ی بعد از استقرار حکومت اسلامی بر مبنای قرآن کریم شکل گرفته است قطعا این علم یکی از اولین دانشهای تولید شده در ابتدای تمدن اسلامی است و به اقرار همه ی محققان این دانش، مبنای آن کتاب الهی است. محقق کتاب الاقتراح در مقدمه ی این کتاب می نویسد:

الحمد لله الذي كرم العربية فجعلها لغة كتابه العظيم، وجعل القرآن الكريم مادة قوية لحفظ اللغة، وبناء قواعدها، فكانت الآيات أساسا قويا لوضع قواعد النحو، وكان الاستشهاد بالقرآن الكريم، والقياس عليه منهلا عذبا، استنبط منه علماء النحو أصولهم السماعية، وقاسوا على الآيات كلامهم، وعلى ذلك تم وضع قواعد النحو على أسس قوية ثابتة لا تتغير، ولا يعترها الضعف، ولا يدركها الاضمحلال. والقرآن الكريم هو الضمان الرباني للحفاظ على اللغة العربية، وهو العامل الأساسي لبقيائها واستمرارها، قال تعالى: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)^۱

آیت الله صادقی تهرانی در تفسیرش ذیل آیه ی شریفه ی ۵۷ سوره ی مبارکه ی نحل می نویسد:

و ما قد يتقول من ان الفاعل إذا كان ضميرا متصلا لا يتعدى الفعل إلى ذلك الضمير بنفسه إلا بفاصل، إنه منقوض ب «و هُزِّي إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ» (۱۹: ۲۵) «و اَضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ» (۲۸: ۳۲) دون «إلى نفسك» فيهما، فلا ضرورة في «و لأنفسهم ما يشتهون» والقرآن هو محور الأدب ككل الإرب، ولا يحول حول سائر الأدب!^۲

علامه طباطبایی نیز ذیل این آیه در هنگام مخالفت قاعده ی مشهور نحوی با قرآن کریم، قاعده را رد می کند و به حقانیت قرآن کریم حکم می فرماید:

وقد وجهوا ذلك بأن عطف الجملة على «لله البنات» غير جائز لمخالفته القاعدة و هي أن الفعل المتعدي إلى المفعول بنفسه أو بحرف جر إذا كان فاعله ضميرا متصلا مرفوعا فإنه لا يتعدى إلى نفس هذا الضمير بنفسه أو بحرف جر إلا بفاصل مثلا إذا ضرب زيد نفسه لم يقل: زيد ضربه وأنت ضربتك وإذا غضب على نفسه لم يقل: زيد غضب عليه، وإنما يقال: زيد ضرب نفسه أو ما ضرب إلا إياه، وزيد غضب على نفسه أو ما غضب إلا عليه إلا في باب ظن و ما ألحق به من فقد و عدم فيجوز أن يقال: زيد ظنه قويا أي نفسه. وعلى هذا فلو كان قوله: «و لَهُمْ ما يَشْتَهُونَ» معطوفا على قوله: «لله البنات» كان من الواجب أن يقال: «و لأنفسهم ما يشتهون» انتهى محصلا. والحق أن التزام هذه القاعدة إنما هو لدفع اللبس و أن تخلل حرف الجر بين الضميرين من الفصل، وفي القرآن الكريم: «و هُزِّي إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ»: مريم: ۲۵ «و اَضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ»: القصص: ۳۲ و منهم من رأس لانتقاضها بالآيتين.^۳

^۱ الاقتراح في علم اصول النحو، ص: 3

^۲ الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن والسنة، محمد صادقی تهرانی، انتشارات فرهنگ اسلامی: قم، چاپ دوم 1365 ش، ج 16 ص 379

^۳ الميزان في تفسير القرآن، طباطبایی سید محمد حسین، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم: 1417 ق. ج 12 ص 276

ایشان در آیه ی ۶۹ سوره ی مبارکه مائده نیز آیه ی مورد بحث را به تنهایی حجت در رد نظر نحویان و قاعده ی مشهور آنها می دانند:

قوله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِثُونَ وَالنَّصَارَى» (الآية) ظاهرها أن الصابثون عطف على «الَّذِينَ آمَنُوا» بحسب موضعه و جماعة من النحويين يمنعون العطف على اسم إن بالرفع قبل مضي الخبر، والآية حجة عليهم.

جایگاه قرآن کریم در علم لغت

قرآن کریم نه تنها در دانش نحو نقش محوری و مبنایی داشته است بلکه حتی در دانش واژه شناسی نیز نقش محوری دارد. خلیل ابن احمد فراهیدی دانشمندی است که اولین کتاب لغت را در زبان عربی به نام العین نوشته است وی در این کتاب ۵۷۰۰ ریشه از لغات زبان عربی را معنا نموده است و در این کتاب به بیش از ۶۵۰ آیه از قرآن کریم برای فهماندن معنای واژگان استشهاد نموده است.^۵ در کتاب درآمدی بر مفردشناسی روشمند آیات قرآن انواع روشهای کمک گرفتن از قرآن در فهم معنای واژگان مطرح شده است.^۶ همچنین حضرت آیت الله خویی نیز برای فهم مفردات قرآن کریم از دیگر آیات کمک می گرفتند. ایشان در تفسیر البیان چنین از این روش استفاده می فرمایند:

و إنما التأويل في اللغة مصدر مزيد فيه، و أصله «الأول» بمعنى الرجوع. و منه قولهم: «أول الحكم إلى أهله أي رده إليهم». و قد يستعمل التأويل و يراد منه العاقبة، و ما يؤول إليه الأمر. و على ذلك جرت الآيات الكريمة: (و يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ - نَبَّأْنَا بِتَأْوِيلِهِ - هَذَا تَأْوِيلُ رُءُوبَيْ - ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا). و غير ذلك من موارد استعمال هذا اللفظ في القرآن الكريم، و على ذلك فالمراد بتأويل القرآن ما يرجع إليه الكلام، و ما هو عاقبته، سواء كان ذلك ظاهرا يفهمه العارف باللغة العربية، أم كان خفيا لا يعرفه إلا الراسخون في العلم. و أما التنزيل فهو أيضا مصدر مزيد فيه، و أصله النزول، و قد يستعمل و يراد به ما نزل، و من هذا القبيل إطلاقه على القرآن في آيات كثيرة، منها قوله تعالى: (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ - فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ - لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ - تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ).^۷

حجت الاسلام جواد آسه نیز در کتاب خود به نام نقش علم نحو در تفسیر قرآن کریم می نویسد:

قرآن کریم خود در جایگاه یک متن فصیح یکی از منابع قواعد نحوی است و باید قواعد نحوی را با آن محک زد نه آنکه با قواعد نحوی مستخرج از منابع دیگر درباره ی آن داوری کرد.^۸

^۵ همان ج 6 ص 67

^۶ تأثیر قرآن کریم در پیدایش علوم زبان عربی علیرضا دل افگار نشر دانشگاه پیام نور بی تا بی جا ص 59

^۷ درآمدی بر مفردشناسی روشمند آیات قرآن محمد علی مروجی طبسی؛ تهران نشر سمیع چاپ اول 1395؛ ص 127 و 128

^۸ البیان فی تفسیر القرآن سید ابوالقاسم خوئی، نشر موسسه احیاء آثار الامام الخوئی، قم. بی تا، ص: 223 و 224

^۹ نقش دانش نحو در تفسیر قرآن، جواد آسه، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، اول 1392. ص 103

النحو ينبغي أن ينزل على القرآن المجيد و أن يكون مستقيماً به لا العكس. (مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - الحديثه)، ج ٧، ص: ٢٢٢)

نه تنها نباید سخنان نحویان را بر قرآن تحمیل کرد، بلکه باید و سزاوار است که قواعد نحوی بر قرآن تنزیل شود و به وسیله قرآن مستقیم و راست گردد؛ نه عکس آن. (بن مایه های قرآنی ادب عرب به نقل از مفتاح الكرامة ص ٢٣٦)

نویسنده ی کتاب الشاهد و اصول النحو فی کتاب سیبویه دلایلی که موجب تولید قرائات شمرده شده است را چنین می شمارد: اول نقلی از پیامبر اکرم با عبارت: (قُرئ القرآن على سبعة احرف فافرقوا ما شئتم). دوم تفسیری که برخی برای آیه ی شریفه ی (فافرقوا ما تيسر منه - مزمل ٢٠) کرده اند و روایتی در تایید این تفسیر نقل کرده اند که نقل شده است از پیامبر که (فافرقوا ما تفرّق منه) و سوم روایت دیگری است از خلیفه ی دوم که پیامبر اکرم دو قرائت مختلف را تایید فرموده اند با این بیان که این دو قرائت دو تا از هفت قرائت قرآن هستند.^٩

قیاس قرآن با شعر و نظریه ی نحو قرآنی

لزوم مراجعه به اشعار جاهلیت تقریباً نظر مشهور روزگار ماست. گرچه عموماً ابن عباس به عنوان اولین مطرح کننده ی این نظریه عنوان می شود اما با بررسی دقیق تر و با توجه به تقدم زمانی ریشه های این نظریه به روایت منسوب به خلیفه ی دوم و تلاشهای حکومت معاویه بن ابی سفیان در احیای اشعار جاهلی بر می گردد.

در کتب تفسیری اهل سنت روایتی از خلیفه ی دوم در مورد معنای واژه ی تَخَوَّف در قرآن کریم آمده که چنین است:

روی آن عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه توقف فی معناها [ای معنی التخوف]، فقال على المنبر: ما تقولون فيها؟ فسكنوا، فقام شيخ من هذيل، فقال: هذه لغتنا، التخوف: التنقص. فقال: هل تعرف العرب ذلك في أشعارها؟ فقال: نعم. قال شاعرنا أبو كنير يصف ناقته: تَخَوَّفَ الرَّحْلُ مِنْهَا تَمَكًّا قَرْدًا *** كما تَخَوَّفَ عود التَّبعة السفن. فقال عمر: عليكم بديوانكم لا تضلوا، قالوا: و ما ديواننا؟ قال: شعر الجاهلية فإن فيه تفسير كتابكم و معاني كلامكم. (أنوار التنزيل و أسرار التأويل بیضاوی، ج ٣، ص: ٢٢٨، البحر المديد في تفسير القرآن المجید، ابن عجبیه، ج ٣، ص: ١٣٢، التفسير المنير في العقيدة و الشريعة و المنهج، وهبه زحيلي، ج ١٤، ص: ١٣٩، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم آلوسی، ج ٧، ص: ٣٩٠، مفاتيح الغيب فخر رازی، ج ٢٠، ص: ٢١٣)

روی ائمة الأدب آن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قرأ على المنبر قوله تعالى: أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ (النحل: ٤٧) ثم قال ما تقولون فيها أي في معنى التخوف، فقام شيخ من هذيل فقال: هذه لغتنا، التخوف: التنقص، فقال عمر: و هل تعرف العرب ذلك في كلامها؟ قال نعم قال أبو كبير الهذلي: تَخَوَّفَ الرَّحْلُ مِنْهَا تَمَكًّا قَرْدًا *** كما تَخَوَّفَ عود

^٩ الشاهد و اصول النحو فی کتاب سیبویه، خدرجه الحديثی، مطبوعات جامعة الكويت. 1394 هـ. ق. ص 42

التَّبَعَةُ السَّفِين. فقال عمر: «عليكم بديوانكم لا تضلوا، هو شعر العرب فيه تفسير كتابكم و معاني كلامكم» و عن ابن عباس «الشعر ديوان العرب فإذا خفي علينا الحرف من القرآن الذي أنزله الله بلغتهم رجعنا إلى ديوانهم فالتمسنا معرفة ذلك منه» و كان كثيرا ما ينشد الشعر إذا سئل عن بعض حروف القرآن. (التحرير و التنوير ابن عاشور، ج ١، ص: ٢٠)

جاء عن عمر أنه سأل الصحابة عن معنى التَّخَوُّف في قوله تعالى أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فسكتوا، فقام شيخ من هذيل، فقال: هذه لغتنا، التخوف: التنقص. قال عمر: فهل تعرف العرب ذلك في أشعارها؟ قال: نعم. قال شاعرنا زهير: تَخَوُّف الرَّجُل شَاعَرْنَا تَامَكَا قَرْدَا *** كما تَخَوُّفُ عود التَّبَعَةِ السَّفِين (الطراز الأول سيد علي خان مدني، مقدمة ج ١، ص: ١٨ و ١٩ و همچنين مقدمه صحاح جوهری ج ١ ص ١٤)

نقل قول تلاشهای معاویه در احیای شعر جاهلی:

روایتی در کتب اهل سنت آمده است که ابن عباس برای معاویه در مورد معنای کلمه ی قریش به یک شعر عربی احتجاج نموده است:

و عن معاوية أنه سأل ابن عباس رضي الله عنهما: بم سميت قريش؟ قال بدابة البحر تأكل و لا تؤكل و تلعو و لا تلعى و أنشد: و قريش هي التي تسكن البح *** ر بها سميت قريش قريشا/ تأكل الغت و السمين و لا تت *** رك يوم لذي جناحين ريشا (إعراب القرآن و بيانه، درويش، ج ١٠، ص: ٥٩٠) (البحر المحيط في التفسير، ابوحيان اندلسي، ج ١٠، ص: ٥٤٦) (الجامع لأحكام القرآن، قرطبي، ج ٢١، ص: ٢٠٣) (الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، زمخشرى، ج ٤، ص: ٨٠٢)

نظر علامه طباطبائي رحمه الله پيرامون رواج شعر در جاهليت و ترويج شعر جاهلي توسط معاويه در الميزان:

علامه در مورد قوم عرب می نویسد:

كانوا، يشتغلون برواية الشعر و قد كانت سنة عربية لم يهتم بأمرها الإسلام و لم يمدح الكتاب الشعر و الشعراء بكلمة، و لا السنة بالغت في أمره. (الميزان في تفسير القرآن، ج ٥، ص: ٢٧٢)

وی در مورد انحراف امت اسلامی به سوی اشعار جاهلی بعد از حضرت علی علیه السلام که بنیان گذار علم نحو بود می نویسد:

على عليه السلام وضع علم النحو و أملاً كلياته أبا الأسود الدئلي من أصحابه و أمره بجمع جزئيات قواعده، و لم يتأت له وراء ذلك إلا أن ألقى بيانات من خطب و أحاديث فيها جوامع مواد المعارف الدينية و أنفس الأسرار القرآنية، و له مع ذلك احتجاجات كلامية مضبوطة في جوامع الحديث. ثم كان الأمر على ذلك في خصوص القرآن و الحديث في عهد معاوية و من بعده من الأمويين و العباسيين إلى أوائل القرن الرابع من الهجرة تقريباً و هو آخر عهد الأئمة الاثني عشر عند الشيعة، فلم يحدث في طريق البحث عن القرآن و الحديث أمر مهم غير ما كان في عهد معاوية من بذل الجهد

في إمامة ذكر أهل البيت ع وإعفاء أثرهم و وضع الأحاديث، و قد انقلبت الحكومة الدينية إلى سلطنة استبدادية، و تغيرت السنة الإسلامية إلى سيطرة إمبراطورية، و ما كان في عهد عمر بن عبد العزيز من أمره بكتابة الحديث، و قد كان المحدثون يتعاطون الحديث إلى هذه الغاية بالأخذ و الحفظ من غير تقييد بالكتابة. و في هذه البرهة راج الأدب العربي غاية رواجه، شرع ذلك من زمن معاوية فقد كان يبالغ في ترويج الشعر ثم الذين يلونه من الأمويين ثم العباسيين، و كان ربما يبذل بإزاء بيت من الشعر أو نكتة أدبية المئات و الألوف من الدنانير، و انكب الناس على الشعر و روايته، و أخبار العرب و أيامهم، و كانوا يكتسبون بذلك الأموال الخطيرة، و كانت الأمويون يشتفون برواجه و بذل الأموال بحذائه لتحكيم موقعهم تجاه بني هاشم ثم العباسيون تجاه بني فاطمة كما كانوا يبالغون في إكرام العلماء ليظهروا بهم على الناس، و يحملوهم ما شاءوا و تحكموا. و بلغ من نفوذ الشعر و الأدب في المجتمع العلمي أنك ترى كثيرا من العلماء يتمثلون بشعر شاعر أو مثل سائر في مسائل عقلية أو أبحاث علمية ثم يكون له القضاء، و كثيرا ما يبنون المقاصد النظرية على مسائل لغوية و لا أقل من البحث اللغوي في اسم الموضوع أولا ثم الورد في البحث ثانيا، و هذه كلها أمور لها آثار عميقة في منطق الباحثين و سيرهم العلمي. (الميزان في تفسير القرآن، ج ٥، ص: ٢٧٧)

پیش تر دیدید که روایات مربوط به اصل قرار دادن شعر عرب برای معانی لغات قرآن کریم از خلیفه دوم نقل شده بود اما جالب است که به گونه ای عجیب این روایات به ابن عباس هم نسبت داده شده است :

حدثنا عبيد بن عبد الواحد بن شريك البزاز قال حدثنا ابن أبي مريم قال: أنبأنا ابن فروخ قال أخبرني أسامة قال أخبرني عكرمة أن ابن عباس قال: إذا سألتموني عن غريب القرآن فالتمسوه في الشعر، فإن الشعر ديوان العرب. و حدثنا إدريس بن عبد الكريم قال حدثنا خلف قال حدثنا حماد بن زيد عن علي بن زيد بن جدعان قال سمعت سعيد بن جبیر و یوسف بن مهران یقولان: سمعنا ابن عباس یسال عن الشيء بالقرآن، فيقول فيه هكذا و هكذا، أما سمعتم الشاعر يقول كذا و كذا. (الجامع لأحكام القرآن، محمد بن احمد قرطبي، ج ١، ص: ٢٤)

شاید انتساب این سخن به ابن عباس از این باب باشد که اگر این قول را به خلیفه ی دوم نسبت می دادند علماء آن را نمی پذیرفتند و با آن به مخالفت بر می خواستند زیرا خلیفه دوم یک شخصیت علمی نیست ولی از آنجا که بند کردن معانی قرآن به اشعار جاهلی بهترین دستاویز برای اختلاف و تحریف معانی قرآن کریم از مواضع آنهاست این قول به ابن عباس منتسب شده است تا کسی در صحت آن شک نکند و کسی به دنبال کشف عربی مبین حقیقی نرود. جالب است در برخی کتب دیده می شود که حتی به انتساب این جملات به خلیفه دوم و ابن عباس هم بسنده نکرده اند و حتی به وجود مبارک پیامبر اکرم هم این بیانات را منتسب نموده اند:

رجلا سأل النبي صلى الله عليه وسلم فقال: أي علم القرآن أفضل؟ فقال النبي صلى الله عليه وسلم عربيته فالتمسوها في الشعر. (من الدراسات القرآنية، ص: ٥٩)

جا دارد که این روایات و عبارات جریان شناسی تاریخی شوند تا مشخص شود که اولین بار از کجا به کتب تزریق شده اند.

نویسنده ی کتاب القرآن الکریم و اثره فی الدراسات النحویة در فصل سوم کتابش با نام منزلة الاستشهاد بالقرآن الکریم بین اصول الاستشهاد النحویة مفصل به برتری قرآن کریم بر شعر و دیگر مستشهدات در استدلال پرداخته است^{۱۰} و یکی از دلایل خادم بودن شعر در تأیید اعراب های قرآنی را این می داند که دانشمند بزرگی چون ابن انباری سه هزار بیت شعر به عنوان تأیید کاربردهای اعرابی قرآن حفظ بوده است^{۱۱}. وی سپس از دکتر طه حسین ذکر می کند که او در کتابش به نام "فی ادب الجاهلی" به این نتیجه رسیده است که:

الکثرة المطلقة مما نسمیه ادبا جاهلیة لیست من الجاهلیة فی شیء و انما هی منحولة بعد ظهور الاسلام.^{۱۲}

سپس نویسنده ی با نقل از فرا در کتاب معروفش معانی القرآن می پردازد و چنین می آورد:

و الكتاب اعرب و اقوى فی الحجة من الشعر.^{۱۳}

نویسنده ی کتاب النحویون و القرآن نیز چنین می نویسد:

و لقد حددت مواقف النحویین من القرآن المنهج لهذا الكتاب، إذ نجد أنهم يذهلون و هم عاكفون على إقامة هذا العلم - أسسه و قواعده و أصوله - عن حقيقة أنهم بین یدی القرآن، کلام الله تعالى، الممثل بدلائل إعجازه للأسمى و الأعلى و الأقوم و الأقوى فی الألفاظ و الأساليب و الأحكام. فلا نکاد نجد عندهم فرقا فی سياق ما یقررونه من الأصول والفروع و ما یوجهونه من توجیہات بین (قال تعالى) و (قال الشاعر) فکل منهما متبوع بشاهد و هما سواء فی ذلك. و لا نلمح تميزاً للشاهد القرآنی أو إحلالاً له فی رتبته تعلیه على الشاهد الشعری، إذ لا یکتفی به فی إقرار الأحكام و إنما نجد إنهم حریضون على أن یعضدوا ما یمثله بما (قال الشاعر) فإذا أصابوه كان ذلك عندهم أمثل و أحظى بالقبول و أرسخ لما یقررون. و لم یکن الجدال ینقطع و یحسم إذا قُدم الشاهد القرآنی، و إنما نجدهم یعمدون إلى صرفه بالتأویل عما یدل علیه ظاهره و هو بذلك لا یختلف عن الشاهد الشعری إذا كان حجة بید المذهب المخالف، إذ یحمل على ضرورة أو یرد بأنه مجهول القائل. و لقد كانوا حریضین کل الحرص على أن یجدوا للشاهد القرآنی ظهیراً مؤیداً أو شفیعاً مما (قال الشاعر) إذا جاء منفرداً فیما یمثله، فإذا لم یجدوا له شیئاً من ذلك ظلوا فی حیرة بشأنه إذ قد یمنعونه و قد یحکمون علیه بالشذوذ و قد یحملون ما فیہ على الضرورة و قد یقضون بأنه مخالف للقیاس...^{۱۴}

^{۱۰} القرآن الکریم و اثره فی الدراسات النحویة، عبدالعال سالم مکرم. ناشر موسسه علی جراح الصباح. کویت. چاپ دوم ۱۹۷۸ م. ص ۳۲۹

^{۱۱} همان ص ۳۲۹ به نقل از مدرسة الکوفه مهدی مخزومی ص ۱۵۸

^{۱۲} همان ص ۳۳۱ به نقل از کتاب "فی ادب الجاهلی" نوشته ی طه حسین ص ۶۵

^{۱۳} همان ص به نقل از معانی القرآن ج ۱ ص ۱۴

^{۱۴} النحویون و القرآن. خلیل بنیان الحسون. مکتبة الرسالة الحدیثة عمان أردن ۱۴۲۳ ه.ق. ص ۱۰

وی معتقد است نحویون اولیه آیات قرآن و کاربردهای قرآنی را اصل می دانستند و به شواهد قرآنی برای اصول و قواعدشان اکتفاء می کردند اما در ادامه با نفوذ شعر به کتب تفسیر برای فهم معانی مفردات کم کم باب نفوذ شعر به نحو نیز گسترده شد و کار به جایی رسید که با شاهد شعری علیه قرآن حکم شد. دکتر خلیل بنیان الحسون می نویسد:

و يبدو أن ما حذر منه بعض الأوائل من العلماء من "جعل الشعر أصلاً للقرآن" قد وقع فعلاً، و ذلك فيما رأينا من الحكم على ما يرد فيه بالشعر، إذ جعلوا الشعر هو الأصل الذي يرجع إليه لتقرير ما يقبل و ما لا يقبل و ما يوافق القياس و ما يخالفه و ما يكثر و ما يقل. و غدا الشاهد الشعري هو الحجة المؤيدة للحكم في القرآن إذ لا يذكر حكم من أحكامه أو أسلوب من أساليبه إلا و معه ظهير من شواهدهم يكون به الحكم أو الأسلوب أحظى بالقبول و أرضى لنفوسهم به و صار الاستشهاد للقرآن بالشعر من رسوم النحوى و أصوله و من لوازمه الثابتة.^{۱۵}

فاصله گرفتن نحو از قرآن کریم در ادامه ی پیدایش دانش نحو از قرآن کریم تا جایی پیش رفته است که شاطبی در شرح معروفش بر الفیه جمله ی عجیبی می نویسد، وی مدعی است:

ان القرآن قد ياتي بما لا يقاس عليه و ان كان فصيحاً موجهاً في القياس لقلته^{۱۶}

دکتر هادی نهر مولف کتاب آموزشی ارزشمند الإتيان في النحو و إعراب القرآن در پاسخ به او می نویسد:

و لا ندري كيف يكون الشيء فصيحاً و موجهاً في القياس و لا ينقاس عليه؟^{۱۷}

آموزش استفاده علمی روشمند در فهم و برداشت از قرآن

مکرر دیده می شود که ائمه ی هدی علیهم السلام با استفاده از قواعد ادبی و منطقی رایج در فضای علمی جامعه عصرشان از قرآن کریم نکات تفسیری استفاده نموده اند. این احادیث ضمن تایید چنین استفاده ای به نوعی آموزش برای شاگردان نیز بوده است.

در ادامه چند نمونه از استفاده های ائمه برای فهم قرآن با قرآن با شیوه های رایج ادبی و منطقی تقدیم می شود.

استفاده از حصر منطقی دوگانه برای تطبیق مصداق دو حصر

حدیث یک:

روی عن الصادق عليه السلام: وَ جَعَلْتُ أُجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتُ «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»، وَ قُلْتُ «مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»، وَ قُلْتُ «مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»، فَكَانُوا هُمُ السَّبِيلُ إِلَيْكَ وَ الْمَسْلَكُ إِلَىٰ رِضْوَانِكَ.^{۱۸}

^{۱۵} همان ص 312 نویسنده در این کتاب برای این سخن شواهد متعددی از کتب نحویون ذکر نموده است.

^{۱۶} به نقل از هادی نهر در مقدمه ی کتاب الإتيان في النحو و إعراب القرآن. هادی نهر العیسی، عالم الکتب الحدیث. عمان چاپ ال 1431. ص 2

^{۱۷} همان

^{۱۸} إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج 1، ص: 295 و 296 - متن دعای شریف ندبه

در این عبارت از انحصار اجر در موده فی القربی و اخذ سبیل الی الله، این همانی این دو مصداق نتیجه گیری شده است و مودت ائمه علیهم السلام بر همان اخذ سبیل الی الله تطبیق شده است و از آن نتیجه گرفته شده است که ائمه علیهم السلام همان سبیل الی الله تعالی هستند که استفاده ای منطقی از نصوص است.

معانی حروف و نحو

روی عَنْ زُرَّارَةَ: قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا تُخْبِرُنِي مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ وَ قُلْتَ إِنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ وَ بَعْضِ الرَّجُلَيْنِ؟ فَضَحَكَ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ نَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ- فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ فَعَرَفْنَا أَنَّ الْوُجْهَ كُلَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يُغْسَلَ ثُمَّ قَالَ- وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ ثُمَّ فَصَلَ بَيْنَ الْكَلَامِ فَقَالَ وَ امْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ- بِرُءُوسِكُمْ أَنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ لِمَكَانِ الْبَاءِ ثُمَّ وَصَلَ الرَّجُلَيْنِ بِالرَّأْسِ كَمَا وَصَلَ الْيَدَيْنِ بِالْوُجْهِ فَقَالَ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ فَعَرَفْنَا حِينَ وَصَلَهَا بِالرَّأْسِ أَنَّ الْمَسْحَ عَلَى بَعْضِهَا^{١٩}

در این روایت شریفه استفاده از لفظ بای جاره برای فهم معنای بعضیت از قرآن کریم آموزش داده شده است.

معانی مفردات

حدیث یک:

روی عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ قَوْمًا يَزُورُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ اخْتِلَافٌ أُمِّي رَحْمَةً فَقَالَ صَدَقُوا فَقُلْتُ إِنْ كَانَ اخْتِلَافُهُمْ رَحْمَةً فَاجْتِمَاعُهُمْ عَذَابٌ قَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ وَ تَذْهَبُوا إِنَّمَا أَرَادَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْفَرُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ يَخْتَلِفُوا إِلَيْهِ فَيَتَعَلَّمُوا ثُمَّ يَرْجِعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ فَيُعَلِّمُوهُمْ إِنَّمَا أَرَادَ اخْتِلَافُهُمْ مِنَ الْبُلْدَانِ لَا اخْتِلَافًا فِي دِينِ اللَّهِ إِنَّمَا الدِّينُ وَاحِدٌ.^{٢٠}

حدیث دو

روی عن علي ابن الحسين عليه السلام: فَأَحْذَرُوا مَا حَدَرَكُمُ اللَّهُ بِمَا فَعَلَ بِالظَّالِمَةِ فِي كِتَابِهِ وَ لَا تَأْمَنُوا أَنْ يُنْزَلَ بِكُمْ بَعْضُ مَا تَوَاعَدَ بِهِ الْقَوْمُ الظَّالِمِينَ فِي الْكِتَابِ وَ اللَّهُ لَقَدْ وَعَظَكُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ بِغَيْرِكُمْ فَإِنَّ السَّعِيدَ مَنْ وَعِظَ بِغَيْرِهِ وَ لَقَدْ أَسْمَعَكُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ مَا قَدْ فَعَلَ بِالْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى قَبْلَكُمْ حَيْثُ قَالَ وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَوْمٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ إِنَّمَا عَنَى بِالْقُرْيَةِ أَهْلَهَا حَيْثُ يَقُولُ وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ.^{٢١}

^{١٩} (الكافي (ط - الإسلامية)، ج 3، ص: 30)

^{٢٠} (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 1، ص: 227 و 228)

^{٢١} (الكافي (ط - الإسلامية)، ج 8، ص: 74)

در این آیه ی شریفه حضرت امام سجاد علیه السلام از خود آیات شریفه ی قرآن کریم برای فهم الفاظ قرآن کریم استفاده فرموده اند و این روش را تعلیم فرموده اند که گاهی منظور از قریه اهل قریه است.

حدیث سه

روی عن أبي جعفر عليه السلام قال: سأله الأبرش الكلبي عن قول الله عز وجل - و شاهد و مشهود فقال أبو جعفر عليه السلام ما قيل لك؟ فقال قالوا الشاهد يوم الجمعة و المشهود يوم عرفة فقال أبو جعفر عليه السلام ليس كما قيل لك الشاهد يوم عرفة و المشهود يوم القيامة أما تقرأ القرآن قال الله عز وجل - ذلك يوم مجموع له الناس و ذلك يوم مشهود. (معاني الأخبار ؛ النص ؛ ص ٢٩٩)

حدیث چهار

روی عن ابی بن نصر عن ابی الحسن علیه السلام: و إذا أوصى بجزء من ماله فالجزء واحد من سبعة لقول الله تعالى لها سبعة أبواب لكل باب منهم جزء مقسوم و قد روي أن الجزء واحد من عشرة لقول الله عز وجل ثم اجعل على كل جبل منهن جزءاً و كانت الجبال عشرة فإذا أوصى بمال كثير فالكثير ثمانون و ما زاد لقول الله عز وجل لقد نصركم الله في مواطن كثيرة و كانت ثمانين مؤمناً. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٧، ص: ٤٠)

حدیث پنج

عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل عن رجل يوصي بسهم من ماله فقال: السهم واحد من ثمانية لقول الله تبارك و تعالى - إنما الصدقات للفقراء و المساكين و العاملين عليها و المؤلفة قلوبهم و في الرقاب و الغارمين و في سبيل الله و ابن السبيل (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٧، ص: ٤١)

حدیث شش

سئل أبا الحسن الرضا عليه السلام عن رجل أوصى بسهم من ماله و لا يدرى السهم أي شيء هو؟ فقال ليس عندكم فيما بلغكم عن جعفر و لا عن أبي جعفر عليه السلام فيها شيء قلنا له جعلنا فذاك ما سمعنا أصحابنا يدكرونها شيئاً من هذا عن آبائك فقال السهم واحد من ثمانية قلنا له جعلنا فذاك كيف صار واحداً من ثمانية فقال أما تقرأ كتاب الله عز وجل قلت جعلت فذاك إني لأقرؤه و لكن لا أدري أي موضع هو فقال قول الله عز وجل - إنما الصدقات للفقراء و المساكين و العاملين عليها و المؤلفة قلوبهم و في الرقاب و الغارمين و في سبيل الله و ابن السبيل ثم عقد بيده ثمانية قال و كذلك قسمها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم على ثمانية أسهم فالسهم واحد من ثمانية. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٧، ص: ٤١)

معانی هیئات و صرف

حدیث یک : ثلاثی مجرد در معنای ثلاثی مزید - نسی به معنی آنسی

عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَنْسَى وَلَا يَنْسَهُوَ وَإِنَّمَا يَنْسَى وَيَنْسَهُوَ الْمَخْلُوقُ الْمُخَدَّتُ أَلَا تَسْمَعُهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا وَ إِنَّمَا يُجَازِي مَنْ نَسِيَهُ وَ نَسِيَ لِقَاءَ يَوْمِهِ بِأَنْ يُنْسِيَهُمْ أَنْفُسَهُمْ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ - وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ - فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا أَيُّ نَتْرُكُهُمْ كَمَا تَرَكُوا الْإِسْتِعْدَادَ لِلِقَاءِ يَوْمِهِمْ هَذَا.. (التوحيد (للصدوق)، ص: ١٦٠)

حدیث دو: معنی محمول

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: سَأَلَنِي أَبُو قُرَّةُ الْمُحَدَّثُ أَنْ أُدْخِلَهُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَأْذَنَهُ فَأَذِنَ لِي فَدَخَلْتُ فَسَأَلَهُ عَنِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَ فَتَقْرَأُ أَنَّ اللَّهَ مُحْمُولٌ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّ مُحْمُولٍ مَفْعُولٌ بِهِ مُضَافٌ إِلَى غَيْرِهِ مُحْتَاجٌ وَ الْمُحْمُولُ اسْمٌ تَقْصِي فِي اللَّفْظِ وَ الْحَامِلُ فاعِلٌ وَ هُوَ فِي اللَّفْظِ مَذْحَةٌ وَ كَذَلِكَ قَوْلُ الْقَائِلِ فَوْقَ وَ تَحْتَ وَ أَعْلَى وَ أَشْفَلَ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ لَمْ يَقُلْ فِي كُتُبِهِ إِنَّهُ الْمُحْمُولُ بَلْ قَالَ إِنَّهُ الْحَامِلُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ الْمُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا وَ الْمُحْمُولُ مَا سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يُسْمَعْ أَحَدٌ آمَنَ بِاللَّهِ وَ عَظَمَتِهِ قَطُّ قَالَ فِي دُعَائِهِ يَا مُحْمُولُ قَالَ أَبُو قُرَّةَ فَإِنَّهُ قَالَ وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَّةٌ وَ قَالَ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَرْشُ لَيْسَ هُوَ اللَّهُ وَ الْعَرْشُ اسْمٌ عَلِيمٌ وَ قُدْرَةٌ وَ عَرْشٍ فِيهِ كُلُّ شَيْءٍ ثُمَّ أَضَافَ الْحَمْلَ إِلَى غَيْرِهِ خَلْقٍ مِنْ خَلْقِهِ لِأَنَّهُ اسْتَعْبَدَ خَلْقَهُ بِحَمْلِ عَرْشِهِ وَ هُمْ حَمَلَةٌ عَلَيْهِ وَ خَلْقًا يُسَبِّحُونَ حَوْلَ عَرْشِهِ وَ هُمْ يَعْمَلُونَ بِعِلْمِهِ وَ مَلَائِكَةً يَكْتُبُونَ أَعْمَالَ عِبَادِهِ وَ اسْتَعْبَدَ أَهْلَ الْأَرْضِ بِالطَّوَافِ حَوْلَ بَيْتِهِ وَ اللَّهُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى كَمَا قَالَ وَ الْعَرْشُ وَ مَنْ يَحْمِلُهُ وَ مَنْ حَوْلَ الْعَرْشِ وَ اللَّهُ الْحَامِلُ لَهُمُ الْحَافِظُ لَهُمُ الْمُمْسِكُ الْقَائِمُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ وَ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يَقَالُ مُحْمُولٌ وَ لَا أَشْفَلَ قَوْلًا مُفْرَدًا لَا يُوَصَّلُ بِشَيْءٍ فَيَفْسُدُ اللَّفْظُ وَ الْمَعْنَى قَالَ أَبُو قُرَّةَ فَتُكْذَّبُ بِالزَّوَايَةِ الَّتِي جَاءَتْ أَنَّ اللَّهَ إِذَا غَضِبَ إِنَّمَا يُعْرِفُ غَضَبُهُ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ يَجِدُونَ ثِقْلَهُ عَلَى كَوَاهِلِهِمْ فَيَخْرُونَ سَجْدًا فَإِذَا ذَهَبَ الْغَضَبُ خَفَّ وَ رَجَعُوا إِلَى مَوَاقِفِهِمْ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مُنْذُ لَعَنَ إِبْلِيسَ إِلَى يَوْمِكَ هَذَا هُوَ غَضَبَانُ عَلَيْهِ فَمَتَى رَضِيَ وَ هُوَ فِي صِفَتِكَ لَمْ يَزَلْ غَضَبَانُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ عَلَى أَتْبَاعِهِ كَيْفَ تَجَرَّئُ أَنْ تَصِفَ رَبَّكَ بِالتَّغْيِيرِ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ وَ أَنَّهُ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا يَجْرِي عَلَى الْمَخْلُوقِينَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مَعَ الزَّائِلِينَ وَ لَمْ يَتَغَيَّرْ مَعَ الْمُتَغَيِّرِينَ وَ لَمْ يَتَبَدَّلْ مَعَ الْمُتَبَدِّلِينَ وَ مَنْ دُونَهُ فِي يَدِهِ وَ تَذْبِيرِهِ وَ كُلُّهُمْ إِلَيْهِ مُحْتَاجٌ وَ هُوَ غَنِيٌّ عَنْ سِوَاهُ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ١٣٠ تا ١٣٢)

استفاده معانی از نکات بلاغی

حدیث یک: استفاد از تقدیم و تاخیر در قرآن کریم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ جِئَ فَرَعٌ مِنْ

طَوَّافِهِ وَ رَكْعَتَيْهِ قَالَ أَبَدًا بِمَا بَدَأَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ مِنْ إِثْبَانِ الصَّفَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ- إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ
الله (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٤، ص: ٤٣١)

توضیح:

در این حدیث شریف دیده می شود که معصوم علیه السلام از تقدیم و تاخیر در قرآن کریم برای تقدیم و تاخیر در انجام حج استفاده فرموده اند و محرز است که حضرات معصومین وجه این استفاده ها را برای آموزش ارائه فرموده اند و گرنه اگر اصحاب ائمه مجاز به چنین استفاده هایی نبودند از آنجا که ذکر آنها برای اصحاب توسط ائمه علیهم السلام خود باعث توهّم جواز چنین استفاده هایی می شد، چه بسا حضرات چنین وجوهی را بیان نمی فرمودند. آیت الله سبحانی از حضرت امام خمینی رحمه الله چنین نقل می نمایند:

رحم الله أستاذنا الكبير السيد الإمام الخميني قدس سره فقد قال يوماً في بعض دروسه - مثمناً مخالفة الفقهاء بعضهم لبعض والتي بها حياة العلم وتكامله وبقاء الشريعة ونضارتها - قال ما هذا مثاله: لو أنّ صاحب الشريعة أو أحد الأئمة المعصومين عليهم السلام كتب كتاباً جمع فيه أصول أحكام العبادات والمعاملات والإيقاعات والسياسات ثم أودعه بين الأئمة ليقنصوا عليه دون أن يخضع للبحث والدراسة، لماتت الشريعة وفقدت نضارتها، و بقيت الشكوك تطراً عليها وتجعلها في غمّة بعد غمّة، فالذي أعطى للشريعة خلوداً وبقاءً، وأضفى عليها رونقاً وبهاءً هو دراسة الآيات و الروايات، وبالتالي ظهور آراء وأفكار متنوعة في شتى المجالات. ومناقشة الفتاوى والنظريات.^{٢٢}

استشهاد و استدلال قرآنی در نحو

اگر بتوان علم نحو را که برای تجزیه و ترکیب و فهم آیات قرآن کریم از آن استفاده می شود به منبع و مصدر محکمی متصل کرد قدرت و سندیت بحث های نحوی ذیل قرآن کریم افزوده خواهد شد. نویسندۀ کتاب الدراسات لاسلوب القرآن می نویسد:

و لست أقول بأن القرآن قد تضمّن كل الاحكام النحوية فالاساليب التي لم يرد نظيرها في القرآن لا يلتفت اليها و لا يعمل بها و إنما أقول: ما جاء في القرآن كان حجة قاطعة و ما لم يقع في القرآن نلتّمسه في كلام العرب و نظير هذا: الأحكام الشرعية، إذا جاء الحكم في القرآن عمل به و إن لم يرد به نص في القرآن نلتّمسه في السنة و في غيرها.^{٢٣}

علامه طباطبائی معتقد است اختلافات در قرآن در جهت ادبی (مدلول تصویری) نیست بلکه در جهت مراد و مفهوم از آیات است. وی می نویسد :

الجميع [مفسرين] مشتركة في نقص و بئس النقص، و هو تحمیل ما أنتجه الأبحاث العلمية أو الفلسفية من خارج على مداليل الآيات، فتبدل به التفسير تطبيقاً و سمي به التطبيق تفسيرا، و صارت بذلك حقائق من القرآن مجازات، و تنزيل عدة من الآيات تأويلات. و لازم ذلك (كما أومأنا إليه في أوائل الكلام) أن يكون القرآن الذي يعرف نفسه (بأنه هدى

^{٢٢} أصول الفقه المقارن فيما لا نصّ فيه آيت الله جعفر سبحانی ص 7

^{٢٣} دراسات لاسلوب القرآن الكريم، محمد عبدالحالقي عضيّمه، نشر دارالحديث، قاهره، 1392 هـ. ق. 12 و 13

للعالمين و نور مبين و تبيان لكل شيء) مهديا إليه بغيره و مستنيرا بغيره و مبينا بغيره، فما هذا الغير! و ما شأنه! و بما ذا يهدي إليه! و ما هو المرجع و الملجأ إذا اختلف فيه! و قد اختلف و اشتد الخلاف. و كيف كان فهذا الاختلاف لم يولده اختلاف النظر في مفهوم (مفهوم اللفظ المفرد أو الجملة بحسب اللغة و العرف العربي) الكلمات أو الآيات، فإنما هو كلام عربي مبين لا يتوقف في فهمه عربي و لا غيره ممن هو عارف باللغة و أساليب الكلام العربي. و ليس بين آيات القرآن (و هي بضع آلاف آية) آية واحدة ذات إغلاق و تعقيد في مفهومها بحيث يتحير الذهن في فهم معناها، و كيف! و هو أفصح الكلام و من شرط الفصاحة خلو الكلام عن الإغلاق و التعقيد، حتى أن الآيات المعدودة من متشابه القرآن كالآيات المنسوخة و غيرها، في غاية الوضوح من جهة المفهوم، و إنما التشابه في المراد منها و هو ظاهر. و إنما الاختلاف كل الاختلاف في المصداق الذي ينطبق عليه المفاهيم اللفظية من مفرداتها و مركباتها، و في المدلول التصوري و التصديقي.^{٢٤}

حال آنکه كثيرا دیده می شود که در اعراب آیات و تحلیل ادبی آیات و حتی در معنای مفردات قرآن نیز اختلاف وجود دارد و به نظر می رسد همان گونه که حضرت علامه بهترین راهکار برای حل اختلاف در مدلول تصدیقی و مفهوم و مراد آیات را خود قرآن کریم می داند بهترین راهکار برای حل اختلاف در مدلول تصویری و تحلیل ادبی آیات نیز خود قرآن کریم باشد که همچنان که حضرت امیر فرمود (یشهد بعضه علی بعض^{٢٥}) و کتاب خدای تعالی همانند خود وجود مبارکش باید غنی بالذات و بی نیاز از غیر باشد تا بتواند محور علوم و مفاهیم قرار گیرد و اگر به دستاویز سستی مانند فرهنگ و ادبیات جاهلی متصل شود و فهم و تحلیل ادبی قرآن بند به چنین مطالب سست بنیادی گردد به همان اندازه از قوت درک و فهم و تحلیل ادبی آن کاسته شده و حجیت مفهوم آن نزد عقل نزول کرده و دچار فروکاست خواهد شد.

دکتر خلیل بنیان الحسون در مقدمه ی کتابش می نویسد:

لقد كان اجدر للنحويين ان يعكفوا على هذا الكتاب، كتاب الله، ليستنبطوا منه كل احكام اللغة كما عكف عليه الفقهاء حين استخلصوا منه احكام الشريعة و ما يتصل بامور الدين. و لقائل ان يقول: ان النحويين وجدوا انفسهم ملزمين بتسقط شواهد اللغة الاخرى، لان القرآن لم يستوعب كل احكام اللغة، نقول: بل ان القرآن اشتمل على كل المحتاج اليه من احكام اللغة، سوى الشاذ و النادر و ما لا تقتضيه الحاجة و زيادة. نعم، و زيادة، و الدليل على ذلك ان النحو منذ

^{٢٤} الميزان في تفسير القرآن، ج 1، ص: 8 و 9 و در ادامه می نویسد: (من وجهی المواجهة مع التفسير أن نفس القرآن بالقرآن و نستوضح معنى الآية من نظيرتها بالتدبر المندوب إليه في نفس القرآن، و نشخص المصاديق و نعرفها بالخواص التي تعطىها الآيات، كما قال تعالى: «وَأَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ الْآيَةِ». و حاشا أن يكون القرآن تبياناً لكل شيء و لا يكون تبياناً لنفسه، و قال تعالى: «هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ». الآية و قال تعالى: «وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُم نُورًا مُّبِينًا الْآيَةِ». و كيف يكون القرآن هدى و بينة و فرقانا و نورا مبينا للناس في جميع ما يحتاجون و لا يكفيهم في احتياجهم إليه و هو أشد الاحتياج! و قال تعالى: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» الآية و أي جهاد أعظم من بذل الجهد في فهم كتابه! و أي سبيل أهدى إليه من القرآن!. الميزان في تفسير القرآن، ج 1، ص:

^{٢٥} كِتَابُ اللَّهِ تَبْصُرُونَ بِهِ وَ تَنْطِقُونَ بِهِ وَ تَسْمَعُونَ بِهِ وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ وَ لَا يَخْتَلِفُ فِي اللَّهِ وَ لَا يَخْلَافُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللَّهِ (نهج البلاغه خ

نشاته حتى الآن لم يستوعب كل ما تمثل في القرآن من الاحكام و التراكيب الاسلوبية، و آية ذلك أنا نجد النحويين على مر العصور يستدركون على اسلافهم ما اخلوا به مما ورد في القرآن من الاحكام و بدليل ما ظهر في زماننا مما اصطلح عليه "نحو القرآن".^{٢٦}

پژوهشگر دیگری درباره استشهاد به قرآن در نحو می نویسد:

و قد أجمع العلماء على أن نصوص القرآن الكريم هي ينبوع الأول و المصدر الأساسي في تقعيد اللغة العربية، فهو كتاب الله المنزل بلسان عربي مبين، لقوله تعالى : انا انزلنا قرآنا عربيا لعلكم تعقلون (يوسف ٢) و قد عدّوه في أعلى درجات الفصاحة و البيان، يقول الراغب الاصفهاني : (و الفاظ القرآن الكريم هي لب كلام العرب و زبدته و واسطته و كرائمه و عليها اعتماد الفقهاء و الحكماء في احكامهم و حكمهم، اليها مفزع الشعراء و البلغاء في نظمهم و نثرهم.) و قد اخذ النحويون بلا أدنى خلاف بينهم؛ لأنه من لدن عزيز حكيم، و هو في أعلى درجات الفصاحة عندهم، و يمثل العربية الاصلية، و الاساليب العالية الرفيعة و هو ابلغ كلام نزل و اوثق نص وصل. و هو الاصل الأول لمصادر الاستشهاد و هو الدعامة التي تركز عليها مصادر الاستشهاد الأخرى ذلك أن الشعر العربي الجاهلي أو اسلامي كان في نظر النحاة منبعاً يمدّ النحو بالحياة و النموّ و الحركة و على أساسه ملئت صفحات كتب النحو بالقواعد التي يصعب استيعابها و مع ذلك فإن الشعر أثر من آثار القرآن الكريم و فضل من أفضاله على النحو و اللغة، و لولا القرآن الكريم ما جمع هذا الشعر و ما عنى به الرواة... فكلام الله هو المنبع الذي استلهم منه الغويون و النحاة و الشعراء مادّتهم فهو مصدر المصادر اللغوية المعتمدة في مادّة الاستشهاد.^{٢٧}

سیبویه که پدر علم نحو نامیده می شود در "الكتاب" استشهاد قرآنی را مبنای خویش قرار داده است. یکی از پژوهشگران عرب زبان در کتابش در این مورد چنین می نویسد:

فسبويه يعتبر القرآن اساس الاول في الاستشهاد و الغالب انه يضع عنوان الباب الذي يتحدث عنه و يمثل له بأمثلة يقيسها على القرآن و يذكر بعدها الآيات الواردة في الموضوع ثم بما ورد عن العرب من عبارات سمعها و رواها عن سمعها من شيوخه و من يثق به من الرواة ثم بالشواهد الشعرية... و ربما تكون الشواهد في الموضوع جميعها من القرآن الكريم.^{٢٨} ... و إن كثرت الشواهد من القرآن الكريم استشهد ببعضها و عقّب عليها بمثل قوله : (و هذا النحو كثير في القرآن)^{٢٩}

^{٢٦} النحويون و القرآن. خليل بنیان الحسون. مكتبة الرسالة الحديثة عمان أردن 1423 هـ. ق. ص 8 و 9

^{٢٧} الاستشهاد في كتاب المقتضب للمبرّد، دراسة لغوية، پایان نامه کارشناسی ارشد آقای زروق جیعه زیر نظر دکتر ابوبکر حسینی سال 2008 و 2009 دانشگاه

قاصدی مرباح ورقلة جمهوری الجزایر ص 30 و 31 و 32

^{٢٨} الشاهد و اصول النحو في كتاب سيبويه، خدرجة الحديثی، مطبوعات جامعة الكويت. 1394 هـ. ق. ص 32 و 33

^{٢٩} همان ص 35

یکی از پژوهشگران عرب زبان در مورد استشهاد قرآنی در نحو می نویسد:

لم يخل مصنف من مصنفات اللغوية من الاستشهاد بكلام الله جل و علا و قد أجمع النحاة كلهم على الاستشهاد بكلام الله و هو أفصح كلام و أبلغه كما قال سيوطي : القرآن حجة في النحو لأنه أفصح الكلام سواء كان متواترا أو آحادا؛ و من الطبيعي أن يصنف القرآن الكريم في أعلى درجات الفصاحة و الكمال و يسمو عن كلام لعرب لأنه منزّه عن كلّ عيب و نقص، و هو أول مصدر يرجع إليه في ضبط مسائل الخلاف التي تكون بين النحاة، و قد نزل لإعجاز العرب لأن اللغة العربية معجزة في حدّ ذاتها و لأنه يحوى عبارات و أساليب جديدة لم يسبق و لن نطق بها العرب. يقول أحد الباحثين: الاستشهاد بالقرآن الكريم يأتي في مقدّمة الشواهد لأنه كتاب الله الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه، كما أنه هو مصدر الأول في تشريع الاسلامي و من باب أولى أن يكون هو المصدر الأول في الاستشهاد فهو أوثق نصّ يعتمد عليه.³⁰ لقد عدّ المبرّد و معاصروه الشاهد القرآني هو الأساس الأول و المصدر الموثوق به في استخراج قواعد النحو و تنبئتها، فقد كان عدد الشواهد القرآنية في كتاب المقتضب اثنا عشرة و ستمائة آية.³¹

استفاده از حصر منطقی دوگانه برای تطبیق مصداق دو حصر

حدیث یک:

روى عن الصادق عليه السلام: وَ جَعَلْتُ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَوْدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتُ «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»، وَ قُلْتُ «مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»، وَ قُلْتُ «مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»، فَكَانُوا هُمْ السَّبِيلُ إِلَيْكَ وَ الْمَسْئَلُكَ إِلَىٰ رِضْوَانِكَ.³²

در این عبارت از انحصار اجر در موده فی القربى و اخذ سبیل الی الله، این همانی این دو مصداق نتیجه گیری شده است و مودت ائمه علیهم السلام بر همان اخذ سبیل الی الله تطبیق شده است و از آن نتیجه گرفته شده است که ائمه علیهم السلام همان سبیل الی الله تعالی هستند که استفاده ای منطقی از نصوص است.

معانی حروف و نحو

روى عَنْ زُرَّارَةَ: قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا تُخْبِرُنِي مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ وَ قُلْتَ إِنَّ الْمَسْحَ بِنَعْصِ الرَّأْسِ وَ بَعْضِ الرُّجُلَيْنِ؟ فَضَحَكَ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ نَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ فَغَرَفْنَا أَنَّ الْوُجْهَ كُلَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يُغْسَلَ ثُمَّ قَالَ - وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ ثُمَّ فَصَلَ بَيْنَ الْكَلَامِ فَقَالَ وَ امْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ فَغَرَفْنَا جِئْنَا قَالَ - بِرُءُوسِكُمْ

³⁰ الاستشهاد فی کتاب المقتضب للمبرّد، دراسة لغوية، پایان نامه کارشناسی ارشد آقای زروق جیعه زیر نظر دکتر ابوبکر حسینی سال 2008 و 2009 دانشگاه

قاصدی مرباح ورقلة جمهوری الجزایر ص 43

³¹ همان ص 58 و 59

³² إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج 1، ص: 295 و 296 - متن دعای شریف ندبه

أَنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ لِمَكَانِ الْبَاءِ ثُمَّ وَصَلَ الرَّجُلَيْنِ بِالرَّأْسِ كَمَا وَصَلَ الْيَدَيْنِ بِالْوَجْهِ فَقَالَ وَ أَرْجَلَكُمُ إِلَى الْكَعْبَيْنِ فَعَرَفْنَا حِينَ وَصَلَهَا بِالرَّأْسِ أَنَّ الْمَسْحَ عَلَى بَعْضِهَا^{۳۳}

در این روایت شریفه استفاده از لفظ بای جاره برای فهم معنای بعضیت از قرآن کریم آموزش داده شده است.

معانی مفردات

حدیث یک:

روى عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ قَوْمًا يَزُورُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ اخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ فَقَالَ صَدَقُوا فَقُلْتُ إِنْ كَانَ اخْتِلَافُهُمْ رَحْمَةً فَاجْتِمَاعُهُمْ عَذَابٌ قَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ وَ ذَهَبُوا إِنَّمَا أَرَادَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْفِرُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ يَخْتَلِفُوا إِلَيْهِ فَيَتَعَلَّمُوا ثُمَّ يَرْجِعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ فَيُعَلِّمُوهُمْ إِنَّمَا أَرَادَ اخْتِلَافُهُمْ مِنَ الْبُلْدَانِ لَا اخْتِلَافاً فِي دِينِ اللَّهِ إِنَّمَا الدِّينُ وَاحِدٌ.^{۳۴}

حدیث دو

روى عن علي ابن الحسين عليه السلام: فَأَخَذَرُوا مَا حَدَرَكُمُ اللَّهُ بِمَا فَعَلَ بِالظَّالِمَةِ فِي كِتَابِهِ وَ لَا تَأْمَنُوا أَنْ يُنْزَلَ بِكُمْ بَعْضُ مَا تَوَاعَدَ بِهِ الْقَوْمُ الظَّالِمِينَ فِي الْكِتَابِ وَ اللَّهُ لَقَدْ وَعَظَكُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ بِغَيْرِكُمْ فَإِنَّ السَّعِيدَ مَنْ وَعِظَ بِغَيْرِهِ وَ لَقَدْ أَسْمَعَكُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ مَا قَدْ فَعَلَ بِالْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى قَبْلَكُمْ حَيْثُ قَالَ وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ إِنَّمَا عَنَى بِالْقَرْيَةِ أَهْلُهَا حَيْثُ يَقُولُ وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ.^{۳۵}

در این آیه ی شریفه حضرت امام سجاد علیه السلام از خود آیات شریفه ی قرآن کریم برای فهم الفاظ قرآن کریم استفاده فرموده اند و این روش را تعلیم فرموده اند که گاهی منظور از قریه اهل قریه است.

حدیث سه

روى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلَهُ الْأَبْرَشُ الْكَلْبِيُّ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ شَهِدِ وَ مَشْهُودٍ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا قِيلَ لَكَ؟ فَقَالَ قَالُوا الشَّاهِدُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ الْمَشْهُودُ يَوْمَ عَرَفَةَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ كَمَا قِيلَ لَكَ الشَّاهِدُ يَوْمَ عَرَفَةَ وَ الْمَشْهُودُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ. (معاني الأخبار ؛ النص ؛ ص ۲۹۹)

حدیث چهار

^{۳۳} (الكافي (ط - الإسلامية)، ج 3، ص: 30)

^{۳۴} (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 1، ص: 227 و 228)

^{۳۵} (الكافي (ط - الإسلامية)، ج 8، ص: 74)

روى عن أبي بن نصر عن أبي الحسن عليه السلام: وَإِذَا أَوْضَى بِجُزْءٍ مِنْ مَالِهِ فَالْجُزْءُ وَاحِدٌ مِنْ سَبْعَةِ لِقُولِ اللَّهِ تَعَالَى لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ الْجُزْءَ وَاحِدٌ مِنْ عَشْرَةِ لِقُولِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُمْ جُزْءًا وَكَانَتْ الْجِبَالُ عَشْرَةً فَإِذَا أَوْضَى بِمَالٍ كَثِيرٍ فَالْكَثِيرُ ثَمَانُونَ وَمَا زَادَ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَكَانَتْ ثَمَانِينَ مَوْطِنًا.

(الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٧، ص: ٤٠)

حديث پنج

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ يُوصِي بِسَهْمٍ مِنْ مَالِهِ فَقَالَ: السَّهْمُ وَاحِدٌ مِنْ ثَمَانِيَةِ لِقَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٧، ص: ٤١)

حديث شش

سُئِلَ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَوْضَى بِسَهْمٍ مِنْ مَالِهِ وَ لَا يُدْرِي السَّهْمُ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ؟ فَقَالَ لَيْسَ عِنْدَكُمْ فِيمَا بَلَغَكُمْ عَنْ جَعْفَرٍ وَ لَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهَا شَيْءٌ قُلْنَا لَهُ جُعِلْنَا فِدَاكَ مَا سَمِعْنَا أَصْحَابَنَا يَذْكُرُونَ شَيْئًا مِنْ هَذَا عَنْ آبَائِكَ فَقَالَ السَّهْمُ وَاحِدٌ مِنْ ثَمَانِيَةِ قُلْنَا لَهُ جُعِلْنَا فِدَاكَ كَيْفَ ضَارَ وَاحِدًا مِنْ ثَمَانِيَةِ فَقَالَ أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي لَا أَقْرُؤُهُ وَ لَكِنْ لَا أَذْرِي أَيُّ مَوْضِعٍ هُوَ فَقَالَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ ثُمَّ عَقَدَ بِيَدِهِ ثَمَانِيَةً قَالَ وَ كَذَلِكَ قَسَمَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَلَى ثَمَانِيَةِ أَشْهُمٍ فَالسَّهْمُ وَاحِدٌ مِنْ ثَمَانِيَةٍ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٧، ص: ٤١)

معانی هیئات و صرف

حديث يك : ثلاثی مجرد در معنای ثلاثی مزید - نسی به معنی آنسی

عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَنْسَى وَ لَا يَنْسُو وَ إِنَّمَا يَنْسَى وَ يَنْسُو الْمَخْلُوقُ الْمُحْدَثُ أَلَا تَسْمَعُهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا وَ إِنَّمَا يُجَارِي مَنْ نَسِيَهُ وَ نَسِيَ لِقَاءَ يَوْمِهِ بِأَنْ يَنْسِيَهُمْ أَنْفُسُهُمْ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ - وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ - فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا أَيُّ نَتْرُكُهُمْ كَمَا تَرَكُوا الْإِسْتِعْدَادَ لِلِقَاءِ يَوْمِهِمْ هَذَا.. (التوحيد (للصدوق)، ص: ١٦٠)

حديث دو: معنی محمول

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: سَأَلَنِي أَبُو قُرَّةَ الْمُحَدَّثُ أَنْ أُدْخِلَهُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَأْذَنَهُ فَأَذِنَ لِي فَدَخَلْتُ فَسَأَلْتُهُ عَنِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَ فَتَقْرَأُ أَنَّ اللَّهَ مَحْمُولٌ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّ مَحْمُولٍ مَفْعُولٌ بِهِ مَضَافٌ إِلَى غَيْرِهِ مُحْتَاجٌ وَ الْمَحْمُولُ اسْمٌ نَقَصَ فِي اللَّفْظِ وَ الْحَامِلُ فَاعِلٌ وَ هُوَ فِي اللَّفْظِ مِدْحَةٌ وَ كَذَلِكَ قَوْلُ الْقَائِلِ فَوْقَ وَ تَحْتَ وَ أَعْلَى وَ أَشْفَلَ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ لَمْ يَقُلْ فِي كُتُبِهِ إِنَّهُ الْمَحْمُولُ بَلْ قَالَ إِنَّهُ الْحَامِلُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ

وَالْمُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا وَ الْمَحْمُولُ مَا سَوَى اللَّهِ وَ لَمْ يُسْمَعْ أَحَدٌ آمَنَ بِاللَّهِ وَ عَظَمَتِهِ قَطُّ قَالَ فِي دُعَائِهِ يَا مَحْمُولُ قَالَ أَبُو قُرَّةٍ فَإِنَّهُ قَالَ وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَّةٌ وَ قَالَ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَرْشُ لَيْسَ هُوَ اللَّهُ وَ الْعَرْشُ اسْمٌ عَلِيمٌ وَ قُدْرَةٌ وَ عَرْشِي فِيهِ كُلُّ شَيْءٍ ثُمَّ أَضَافَ الْحَمْلَ إِلَى غَيْرِهِ خَلْقِي مِنْ خَلْقِهِ لِأَنَّهُ اسْتَعْبَدَ خَلْقَهُ بِحَمْلِ عَرْشِهِ وَ هُمْ حَمَلُهُ عَلَيْهِ وَ خَلْقًا يُسَبِّحُونَ حَوْلَ عَرْشِهِ وَ هُمْ يَعْمَلُونَ بِعِلْمِهِ وَ مَلَائِكَةً يَكْتُبُونَ أَعْمَالَ عِبَادِهِ وَ اسْتَعْبَدَ أَهْلَ الْأَرْضِ بِالطَّوَافِ حَوْلَ بَيْتِهِ وَ اللَّهُ عَلَى الْعَرْشِ اشْتَوَى كَمَا قَالَ وَ الْعَرْشُ وَ مَنْ يَحْمِلُهُ وَ مَنْ حَوْلَ الْعَرْشِ وَ اللَّهُ الْحَامِلُ لَهُمُ الْحَافِظُ لَهُمُ الْمُمْسِكُ الْقَائِمُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ وَ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يُقَالُ مَحْمُولٌ وَ لَا أَشْفَلُ قَوْلًا مُفْرَدًا لَا يُوَصَّلُ بِشَيْءٍ فَيُفْسَدُ اللَّفْظُ وَ الْمَعْنَى قَالَ أَبُو قُرَّةٍ فَتَكْذِبُ بِالرَّوَايَةِ الَّتِي جَاءَتْ أَنَّ اللَّهَ إِذَا غَضِبَ إِنَّمَا يُعْرِفُ غَضَبُهُ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ يَجِدُونَ ثِقْلَهُ عَلَى كَوَاهِلِهِمْ فَيَخْرُونَ شَجْدًا فَإِذَا ذَهَبَ الْغَضَبُ خَفَّ وَ رَجَعُوا إِلَى مَوَاقِفِهِمْ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْبَبْتُ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مُنْذُ لَعَنَ إِبْلِيسَ إِلَى يَوْمِكَ هَذَا هُوَ غَضَبَانُ عَلَيْهِ فَمَتَّى رَضِيَ وَ هُوَ فِي صِفَتِكَ لَمْ يَزَلْ غَضَبَانُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ عَلَى أَتْبَاعِهِ كَيْفَ تَجْتَرِئُ أَنْ تَصِفَ رَبَّكَ بِالتَّغْيِيرِ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ وَ أَنَّهُ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا يَجْرِي عَلَى الْمَخْلُوقِينَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مَعَ الزَّائِلِينَ وَ لَمْ يَتَغَيَّرْ مَعَ الْمُتَغَيِّرِينَ وَ لَمْ يَتَبَدَّلْ مَعَ الْمُتَبَدِّلِينَ وَ مَنْ دُونَهُ فِي يَدِهِ وَ تَدْبِيرِهِ وَ كُلُّهُمْ إِلَيْهِ مُحْتَاجٌ وَ هُوَ غَنِيٌّ عَمَّنْ سِوَاهُ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ١٣٠ تا ١٣٢)

استفاده معانی از نکات بلاغی

حدیث یک: استفاد از تقدیم و تاخیر در قرآن کریم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حِينَ فَرَّغَ مِنْ طَوَافِهِ وَ رَكَعَتَيْهِ قَالَ أَبَدًا بِمَا بَدَأَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ مِنْ إِيْتَانِ الصَّفَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - إِنَّ الصَّفا وَ الْمُرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٤، ص: ٤٣١)

توضیح:

در این حدیث شریف دیده می شود که معصوم علیه السلام از تقدیم و تاخیر در قرآن کریم برای تقدیم و تاخیر در انجام حج استفاده فرموده اند و محرز است که حضرات معصومین وجه این استفاده ها را برای آموزش اراده فرموده اند و گر نه اگر اصحاب ائمه مجاز به چنین استفاده هایی نبودند از آنجا که ذکر آنها برای اصحاب توسط ائمه علیهم السلام خود باعث توهم جواز چنین استفاده هایی می شد، چه بسا حضرات چنین وجوهی را بیان نمی فرمودند. آیت الله سبحانی از حضرت امام خمینی رحمه الله چنین نقل می نمایند:

رحم الله أستاذنا الكبير السيد الإمام الخميني قدس سره فقد قال يوماً في بعض دروسه - مثناً مخالفة الفقهاء بعضهم لبعض والتي بها حياة العلم وتكامله وبقاء الشريعة ونضارتها - قال ما هذا مثاله: لو أن صاحب الشريعة أو أحد الأئمة المعصومين عليهم السلام كتب كتاباً جمع فيه أصول أحكام العبادات والمعاملات والإيقاعات والسياسات ثم أودعه بين الأئمة ليقترضوا عليه دون أن يخضع للبحث والدراسة، لماتت الشريعة وفقدت نضارتها، و بقيت الشكوك تظراً عليها

وتجعلها في غمة بعد غمة، فالذي أعطى للشريعة خلوداً وبقاءً، وأضفى عليها رونقاً وبهاءً هو دراسة الآيات و الروايات، وبالتالي ظهور آراء وأفكار متنوعة في شتى المجالات. ومناقشة الفتاوى والنظريات.^{٣٦}

شواهدی از استدلال نحوی قرآن با قرآن

روش استدلال نحوی قرآن با قرآن مختص کتاب مغنی اللیب نیست و از اولین کتب نحوی چنین استدلالی به عنوان تنظیر و مشابهه یابی متداول بوده است و فرق اساسی کتاب مغنی اللیب با کتب دیگر برجسته شدن این موضوع و نمود بیشتر آن است. در ادامه شواهدی از استدلال قرآن با قرآن در دیگر کتب ارائه شده است:

شاهد اول: تشخیص منصوب به نزع خافض از مفعول به کمک آیات دیگر

ابوالبقاء عکبری از نحوین برجسته ی قرن هفتم ذیل آیه ی ٧٤ سوره ی اعراف^{٣٧} می نویسد:

و تَنْجُثُونَ الْجِبَالَ: فيه وجهان، أحدهما: أنه بمعنى تتخذون فيكون «يُبُوتاً» مفعولاً ثانياً. و الثاني: أن يكون التقدير من الجبال على ما جاء في الآية الأخرى^{٣٨} فيكون بيوتاً المفعول، و من الجبال على ما ذكرنا في قوله: من سهولها.^{٣٩}

شاهد دوم: تشخیص علم بالغلبة بودن اسم به کمک آیات دیگر (استفاده از مدلول آیه)

علامه ی طباطبایی برای استدلال بر علم بودن اسم خدای سبحان از خود آیات قرآن کریم کمک می گیرد و می فرماید:

و الظاهر أنه (ای لفظ الجلالة) علم بالغلبة، و قد كان مستعملاً دائراً في الألسن قبل نزول القرآن يعرفه العرب الجاهلي كما يشعر به قوله تعالى: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (الزخرف ٨٧). و قوله تعالى: فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرْغَمِهِمْ وَ هَذَا لَشُرْكَائِنَا (الأنعام ١٣٦)^{٤٠}

علامه همچنین در تعیین نوع ما در آیه ی شریفه ی لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَ فَلَا يَشْكُرُونَ (یس ٣٥) از آیات پایانی این سوره (آیه ی ٧١ تا ٧٣ دارای عبارت مما عملت ایدینا) کمک گرفته است و چنین می نویسد:

و «ما» في «وَ مَا عَمِلَتْهُ» نافية و المعنى و لم يعمل الثمر بأيديهم حتى يشاركونا في تدبير الأرزاق بل هو مما اختصاصنا بخلقها و تتميم التدبير به من دون أن نستعين بهم فما بالهم لا يشكرون. و يؤيد هذا المعنى قوله في أواخر السورة و هو

^{٣٦} أصول الفقه المقارن فيما لا نص فيه آيت الله جعفر سبحانی ص 7

^{٣٧} وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُوراً وَ تَنْجُثُونَ الْجِبَالَ بَيُوتاً فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (اعراف 74)

^{٣٨} منظور این آیات است: وَ كَانُوا يَنْجُثُونَ مِنَ الْجِبَالِ بَيُوتاً آمِنِينَ (حجر 82) وَ تَنْجُثُونَ مِنَ الْجِبَالِ بَيُوتاً فَارِهِينَ (شعراء 149)

^{٣٩} التبيان في إعراب القرآن، عکبری عبدالله بن حسين. نشر بيت الافكار الدوليه. عمان رياض. چاپ اول بی تا. ص: 166

^{٤٠} علامه طباطبایی سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن ص 18

يَمْتَن عَلَيْهِم بِخَلْقِ الْأَنْعَامِ لِنَدْبِيرِ أَمْرِ رِزْقِهِمْ وَ حَيَاتِهِمْ: «أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا- إِلَى أَنْ قَالَ- وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبُ أَوْ فَلَا يَشْكُرُونَ».^{٤١}

علامه در آیه ی دیگری در تعیین نوع باء از این نکته استفاده می کند که در قرآن کریم هیچگاه غیر خداوند به غیر خداوند قسم نخورده است و لذا با این نکته نظر قائلین با قسم بودن باء در آیه را رد می کند. بیان ایشان چنین است:

قوله تعالى: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ» قيل: الباء في قوله: «بِمَا أَنْعَمْتَ» للسببية و المعنى رب بسبب ما أنعمت علي، لك علي أن لا أكون معينا للمجرمين فيكون عهدا منه لله تعالى و قيل: الباء للقسم و الجواب محذوف و المعنى: أقسم بما أنعمت علي لأتوبن أو لأمتنعن فلن أكون ظهيرا للمجرمين، و قيل: القسم استعطافي و هو القسم الواقع في الإنشاء كقولك بالله زربي، و المعنى أقسمك أن تعطف علي و تعصمني فلن أكون ظهيرا للمجرمين. و الوجه الأول هو الأوجه لأن المراد بقوله: «بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ»- على ما ذكره- أما إنعامه تعالى عليه إذ حفظه و خلصه من قتل فرعون و رده إلى أمه، و أما إنعامه عليه إذ قبل توبته من قتل القبطي و غفر له بناء على أنه علم مغفرتة تعالى بإلهام أو رؤيا أو نحوهما و كيف كان فهو إقسام بغيره تعالى، و المعنى أقسم بحفظك إياي أو أقسم بمغفرتك لي، و لم يعهد في كلامه تعالى حكاية قسم من غيره بغيره بهذا النحو.^{٤٢}

شاهد سوم: استدلال در جواز مقدم شدن معمول خبر کان بر کان (استفاده از چینش کلمات در آیات)

معمول خبر کان می تواند بر خود کان مقدم شود سید علی خان مدنی از نحوین قرن دوازدهم برای این مطلب یک استدلال قرآنی نقل کرده می نویسد:

جاز تقدّمه (معمول خبر کان) بدلیل قوله تعالى: أَهُؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (سبأ ٤٠)، وَ أَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلُمُونَ (الأعراف ١٧٧)، فَإِيَّاكُمْ وَ أَنْفُسَكُمْ معمولان لخبر کان، و قد تقدّمَا عليها.^{٤٣}

شاهد چهارم: استدلال در توسعه ی معانی حروف (استفاده از الفاظ متفاوت در آیات متشابهی که تنها در یک لفظ متفاوتند)

نحوین در مورد معانی حروف نظرات مختلفی دارند ولی مشهور آن است که حروف می توانند با قرینه به معنای هم به کار روند. سید علی خان مدنی در استدلال برای به کار رفتن حرف "فی" در معنای "من" با آیه ای از قرآن کریم استدلال می کند:

السابع (من معانی فی): مرادفة من، نحو: وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً (نحل ٨٩)، أي منهم بدلیل الآية الأخرى (وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (نحل ٨٤)).^{٤٤}

^{٤١} الميزان في تفسير القرآن، ج 17، ص: 87

^{٤٢} الميزان في تفسير القرآن ج 16 ص 19

^{٤٣} الحدائق الندية في شرح الفوائد الصمدية، سید علیخان بن احمد. تحقیق ابوالفضل سجادی، نشر ذوی القربی . قم. چاپ اول. بی تا ص: 210

^{٤٤} الحدائق الندية في شرح الفوائد الصمدية، ص: 369

گرچه آیت الله سید هاشم حسینی طهرانی صاحب کتاب ارزشمند علوم العربیه اینگونه استدلالها را رد می کند و نکته ی محتوایی از چنین کاربردهایی استخراج می کند. مثلاً با رد معنای بعد برای عن می نویسد:

[الرابع من معانی عن] معنی بعد، نحو قوله تعالى: قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصْبِحَ نَادِمِينَ (٢٣ / ٤٠)، ای بعد زمن قليل، اقول: عما قليل حال لفاعل يصبحن، ای ليصبحن نادمين متجاوزين عن زمن قليل، و قوله تعالى: يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ (٤ / ٤٦)، ای بعد مواضعه، بدلیل قوله تعالى فی آية اخرى: يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ (٥ / ٤١)، اقول: مواضعه فی الآيتين اسم مكان، و التحريف يستلزم عن و بعد و فی، و تقدير الآية الاولى: و يحرفون الكلم عن مواضعه بعد وضع الله اياه فيها، و تقدير الآية الثانية: يحرفون الكلم عن مواضعه من بعد وضع الله اياه فی مواضعه.^{٤٥}

شاهد پنجم: استدلال در رد نظر نحویون

سیوطی در استدلال برای رد صرف نشدن اسماء افعال و فعل بودن تعال و هات از قرآن کریم کمک گرفته و می نویسد:

إِنَّمَا يَقَالُ: تَعَالَوْا، كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ [آل عمران: ٦٤]، وَ كَأَنَّهُ تَوَهَّمَ أَنَّ «تَعَالَى» اسْمٌ فَعْلٌ، وَ اسْمُ الْفِعْلِ لَا تَلْحَقُهُ ضُمَائِرُ الِرْفَعِ الْبَارِزَةِ، وَ قَدْ تَوَهَّمَ ذَلِكَ بَعْضُ النُّحَوِيِّينَ فِيهَا وَ فِي «هَاتِ»، وَ الصَّوَابُ أَنَّهُمَا فِعْلَانِ بَدَلِيلُ الْآيَةِ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ [الأنبياء: ٢٤].^{٤٦}

مؤلف شرح تسهیل معروف به تمهید القواعد فی شرح تسهیل الفوائد دیدگاه ابن مالک را در رد نظر سیبویه برای تعلیق آرایت چنین می آورد:

قال سيبيويه: و تقول: رأيتك زيدا أبو من هو و رأيتك عمرا أعندك هو أم عند فلان؛ لا يحسن فيه إلا النصب في زيد ألا ترى أنك لو قلت: رأيت أبو من أنت أو رأيت أزيد ثم أم فلان لم يحسن لأن فيه معنى أخبرني عن زيد (الظاهر أن هذا الضمير يرجع إلى رأيت لا إلى أخبرني) و هو الفعل الذي لا يستغنى السكوت على مفعوله الأول فدخل هذا المعنى فيه لم يجعله بمنزلة أخبرني في الاستغناء فعلى هذا أجرى و صار الاستفهام في موضع المفعول الثاني. هذا كلام سيبيويه. و قد علم منه أن الجملة الاستفهامية الواقعة بعد المنصوب في موضع المفعول الثاني و ليس الفعل الذي هو رأيتك معلقا عنها لأنه قد ثبت أن هذا الفعل أعني رأيتك الذي ضمن معنى أخبرني لا يعلق بالجملة المذكورة كالجملة التي ليست استفهامية في نحو: ظننت زيدا أبوه قائم قال الشيخ: انتقد كثير من النحاة على سيبيويه و اعترضوا عليه و قالوا: كثيرا ما يعلق رأيت و الدليل على ذلك السماع، قال الله تعالى قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرِ اللَّهِ تَدْعُونَ، قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ حَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِ اللَّهِ، قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ، قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ، قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ، قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ

^{٤٥} علوم العربیه سید هاشم حسینی طهرانی، نشر مفید. تهران چاپ دوم 1364. ج 2 ص 408

^{٤٦} الأشباه و النظائر في النحو، عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی، نشر دارالکتب العلمیه. بیروت چاپ دوم. ج 3، ص: 235

جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ، أَمْ رَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ، أَمْ رَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى أَمْ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى فَهَذِهِ مَوَاضِعٌ مِنَ الْقُرْآنِ الْعَزِيزِ تَدُلُّ عَلَى تَعْلِيقِ «أَمْ رَأَيْتَ» وَهُوَ خِلَافُ قَوْلِ سَبْيُوهِ، «لَوْ قُلْتُ: أَمْ رَأَيْتَ أَبُو مِنْ أَنْتَ وَ أَمْ رَأَيْتَ أَزِيدُ ثُمَّ أَمْ فَلَان لَمْ يَحْسُنْ» وَ لَا يَجُوزُ كَوْنُ هَذِهِ الْجُمْلَةِ الِاسْتِفْهَامِيَّةِ جَوَابًا.^{٤٧}

معرفی ابن هشام نحوی و جایگاه او در اعراب قرآن

دایرة المعارف بزرگ اسلامی درباره ی ابن هشام چنین آورده است:

«إِبْنُ هِشَامٍ، ابْنُ مُحَمَّدٍ جَمَالُ الدِّينِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُوسُفَ انصاری»، نحوی عصر مماليك مصر است... سلسله نسب ابن هشام به قبیله خزرج، از انصار پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، می رسد و نسبت انصاری وی از همین جاست. وی در قاهره زاده شد و همان جا پرورش یافت.. در قاهره به تحصیل علم پرداخت. ابتدا قرائات قرآن، مقدمات صرف و نحو، حدیث و لغت را فراگرفت و سپس نزد استادان بنامی چون عبداللطیف بن مرّحل، شمس الدین محمد بن سراج، تاج الدین تبریزی و تاج الدین فاکهانی به تکمیل این علوم پرداخت. همچنین از فراگیری شعر و ادب نیز غفلت نورزید و دیوان زُهریر بن ابی سُلمی را نزد ابوحیان غرناطی که از ۶۷۹ ق در مصر اقامت داشت، فراگرفت.. ابن هشام از میان همه استادانش به ابن مرّحل علاقه ای خاص داشت و بیشترین دست مایه علمی خود در نحو را از او برگرفت... وی به زودی در نحو شهرتی عظیم به دست آورد و سرآمد همگان شد و حتی بر استادانش برتری یافت و آثارش در فراسوی مرزهای مصر و شام به دست دانش پژوهان و اندیشمندان افتاد. ابن خلدون از جمله کسانی است که کتاب مغنی وی را در مغرب یافته و به گفته خود از آن بهره ها برده و جامعیت کتاب را دلیل بر مقام ارجمند مؤلف و توان علمی او دانسته است. وی که سخت شیفته آثار ابن هشام شده بود، در ستایش او راه افراط پیمود، چندان که او را از سیبویه نیز برتر خواند... بیشتر تألیفات ابن هشام همانند دیگر نحویان هم روزگارش شرح، تفسیر و اختصار است و چنان که می دانیم از اواسط سده ۵ ق به بعد که در واقع باید آن را دوران رکود علم نحو خواند، نحویان هیچ ابداع و ابتکاری از خود نداشتند و حتی نحویان معروفی چون ابن مالک نیز بیشتر به تلخیص، شرح و نظم آثار دیگران روی می آوردند ... وی وابسته به مکتب نحوی خاصی نیست، زیرا در زمان او کشمکش و درگیری بین مکتب های نحوی بصره و کوفه، دیگر فروکش کرده بود و نحویان تعصبی نسبت به شخص یا مکتب خاصی نداشتند، از همین رو وی در آثار خود به آراء نحویان بصره و کوفه هر دو استناد کرده است، هرچند که آراء منطقی بصریان به هر حال در سراسر آثار او دیده می شود. وی تقریباً همه شهرت خود را لاقلاً در شرق جهان اسلام، مدیون کتاب مغنی خویش است که مورد تمجید و ستایش بسیار اهل علم، به ویژه ابن خلدون قرار گرفته است. ابن هشام کتاب مغنی را نخست در ۷۴۹ ق در مکه تألیف کرد، اما به گفته خود وی در راه بازگشت به مصر مفقود شد. او بار دیگر در ۷۵۶ ق که به مکه رفت، مجدداً به تألیف آن پرداخت. کتاب مغنی از همان آغاز، مورد توجه بسیار علما قرار داشت و هم اکنون نیز

^{۴۷} شرح التسهیل المسمی تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد، ناظر الجیش، محمد بن یوسف، نشر دارالاسلام، قاهره چاپ اوّل. ج ۳، ص: ۱۵۲۳ و ۱۵۲۴

پس از گذشت قرن‌ها همچنان در زمره کتاب‌های درسی مدارس علمیه است و امروزه در ایران بیش از هر جای دیگر به آن توجه دارند. مهمترین آثار: الاعراب فی (عن) قواعد الاعراب - اوضح المسالك الى الفیه ابن مالک - شذور الذهب فی معرفه کلام العرب - شرح جمل زجاجی - قطر الندی و بل الصدی و مغنی اللیب عن کتب الاعراب، که مهم‌ترین اثر اوست.^{۴۸}

معرفی کتاب مغنی اللیب و باب مفردات

عبداللطیف خطیب از نحویان معاصر سوری که بیشترین خدمت را در عصر حاضر به کتاب مغنی اللیب نموده است و با یافتن ارجاعات این کتاب و مستند کردن اقوال مطرح شده در آن کتاب مغنی را به صورت یک پژوهش امروزی درآورده است درباره این کتاب می نویسد:

لهذا الكتاب مكانة كبيرة عند السابقين و له مثلها عند المعاصرين، فهو من اعظم كتب ابن هشام قدرا و ارفعها مقاما، انتشر ذكره بين الناس و اكب العلماء عليه و لما احسوا بصعوبة اسلوبه و دقة مسائله وضعوا الحواشي عليه و الشروح كي يستعين بها الطلبة فتاخذ بيدهم الى ادراك الغامض من مسائله و ما اكثرها. و لم يكن ترتيب ابن هشام لهذا الكتاب قائما على طريقة معروفة عند النحويين، بل لجأ الى ترتيب جديد، فوضع كتابه في ثمانية ابواب .. إنه كتاب انفراد بطريفة العرض، و الاسلوب الذي نهجه ابن هشام في مناقشة مسائله، و من هنا لم يكن من السهل على كل دارس للنحو أن يفهمه، فلا بد لفهمه من الارتباط بالقرآن و كتب التفسير و إعراب القرآن ليتمكن الباحث من ادراك ما يرمى اليه ابن هشام من إشارات و تحليلات عند حديثه عن الآيات القرآنية و من أقدم على دراسة هذا الكتاب دون أن يكون له مثل هذا الارتباط فقد اضاع وقته و لم ينل بغيته. و كان ابن هشام يعتز بكتابه هذا غاية الاعتزاز، فيقول في مقدمته : (فدونك كتاب تشد الرحال فيما دونه، و تقف عنده فحول الرجال لا يعدونه)، لقد كان رحمه الله يعرف قيمة ما صنع و ما أودعه في كتابه هذا من آراء و يذكر أن الذي دفعه الى وضع كتابه هذا هو ما وجده من حسن القبول لكتاب سبق أن نشره بين الناس و هو الاعراب عن قواعد الاعراب.^{۴۹}

یکی دیگر از پژوهشگران عرب زبان معاصر در پایان نامه اش درباره ی کتاب ابن هشام می نویسد:

يتجه كتاب مغنی اللیب لخدمة القرآن الكريم، اذ يُعنى بتوضیح ما يشكل إعرابه من آي الذكر الحكيم و يجتنب ما لا يختص بالإعراب و إعراب الواضحات فهو كتاب مهم في التفسير و العربية، اذ يقول صاحبه : (وضعت الكتاب لإفادة متعاطي التفسير و العربية) اضافة لما يمتاز به من كثرة الشواهد القرآنية و تنوع التوجيه فيه.^{۵۰}

^{۴۸} دایرة المعارف بزرگ اسلامی زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران ۱۳۷۴، ج ۵ ص ۱۱۴.

^{۴۹} مغنی اللیب عن کتب الإعراب مع تحقیق و شرح عبداللطیف محمد الخطیب. نشر التراث العربی کویت. ۱۴۲۱ ص ۱۵ و ۱۶

^{۵۰} توجيه الشاهد القرآني في مغني اللیب تأصيل و تطبيق و منهج، پایان نامه ی دکترای خانم زمزم بنت أحمد بن علي تقي، تحت اشراف دکتر محمد أحمد خاطر،

خانم زمزم بنت احمد به جای اصطلاح استدلال نحوی قرآن به قرآن از عبارات مراعات نظیر استفاده کرده و درباره ی روش ابن هشام در مغنی می نویسد:

لقد اعتمد ابن هشام فی توجیه الشاهد القرآنی فی مغنی اللیب علی أصول و أسس احتج بها فی تدعیم آرائه و الرد علی مخالفیه و هی : السماع و آراء النحاة و أصولهم و المعنی؛ أما السماع فقد اعتمد فیهِ علی القرائات و مراعاة النظر و سیأتی الکلام فیها بالتفصیل و أما الاحادیث و الشعر فلم یکن لها نصیب من حیث الاحتجاج بها فی توجیه الشاهد القرآنی و إن کان قد أكثر منها فی کتابه و جعلها فی موضع التمثیل، و أما آراء النحاة و أصولهم النحویة فكان کثیرا ما یعتمد علیها فی الاحتجاج لآرائه أو مناقشة مخالفیه و الرد علیهم، و أما المعنی فكان کثیرا ما یختار التوجیه القائم علیه، و یرفض التوجیهات التي تؤدي الی فساد و سیأتی توضیح کل ذلك عند الحدیث عن منهج ابن هشام فی الفصل الثالث.^{۵۱}

وی در ادامه می نویسد:

إن القرآن الکریم هو الحجة البالغة و البرهان الدامغ لکل من أراد أن یحتج به لإثبات رأي، أو البرهنة علی حکم، و قد تکفل المولی بحفظه، فلم یصبه تغییر أو تبدیل. فهو النص العربی الصحیح المتواتر، المجمع علی تلاوته بالطرق التي وصل إلینا بها فی الأداء والحركات والسکنات.^{۵۲}

وی در سبک استدلال نحوی قرآن به قرآن ابن هشام می نویسد:

ومن الجدير بالذكر أن ابن هشام لم یستعمل الشعر أو الحدیث أو المثل دلیلا یحتج به عند اختیاره توجیهات الشواهد القرآنیة التي ذهب إليها. ولعل السر فی ذلك هو أن ابن هشام وضع (مغنی اللیب) لإفادة متعاطي التفسیر والعریبة، فعند توجیه الشاهد القرآنی إما یعتمد فی اختیاره علی القراءة أو رسم المصحف أو مراعاة النظر أو یعتمد علی آراء النحاة وأصولهم النحویة أو المعنی. ولم یستعمل الشعر إلا فی التنظیر للتعلیل الذي یذكره لتعزید التوجیه الذي یذهب إلیه فی الشاهد القرآنی.^{۵۳}

کتاب مغنی اللیب تنها یک کتاب آموزشی و اجتهادی نحوی نیت بلکه آراء تفسیری ابن هشام نیز در این کتاب آمده است:

لعل مجال التفسیر و المفسرین هو من اکبر المجالات فی کتاب المغنی بعد موضوعه النحوی، فخدمة التفسیر هی هدف من أهم أهداف ابن هشام فی هذا الکتاب، و و لعلنا نذكر دائما تلك العبارة التي نکررها فی مناسباتها و هی قوله إني وضعت هذا الکتاب لإفادة التفسیر و العریبة جمیعا) و قوله عندما سئل عن عدم اتجاهه الی وضع کتاب فی التفسیر:

^{۵۱} همان ص 27

^{۵۲} همان

^{۵۳} همان ص 281

(أغنانی مغنی). فلا غرو بعد هذا أن نجده ينقل كثيرا عن المفسرين و يستدل بما ورد في كتب التفسير من آراء و أحكام نحویة و يناقش هذه الآراء، فیضعف بعضها و یرجح بعضها علی البعض الآخر منها، و یقوی احدها و یرد بعضها ببعض.^{۵۴}

انواع استدلال قرآنی در مغنی البیب و مثال برای هر نوع

قرآن کریم به حدی نزد نحوین از حجیت برخوردار است که استشهاد به آن در بسیاری موارد خود متضمن یک استدلال نیز هست و لذا در ادامه استشادهای ذکر شده متضمن استدلال نیز هستند.

لقد اهتم ابن هشام بالسماع في كتابه (مغني اللبيب) اهتماماً بالغاً، وتنوع الاستشهاد به عنده، ولكن الشواهد القرآنية كانت أكثرها استعمالاً، إذ قاربت الآيات ألفاً وستمائة وخمسين آية أو جزءاً منها، والذي يهم البحث هو تلك الآيات القرآنية التي كان له توجيه صريح فيها، أو عضد فيها توجيهاً آخر.^{۵۵}

گاهی ابن هشام از قرائت های دیگر برای تایید اعراب قرائت حاضر کمک گرفته است مانند تایید قرائت لولا با هلا :

الرابع (من معانی لولا): الاستفهام، نحو (لَوْ لَا أَحْزَنْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ) (لَوْ لَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ) قاله الهروي، و أكثرهم لا يذكره، و الظاهر أن الأولى للعرض، و أن الثانية مثل (لَوْ لَا جَاءُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ). و ذكر الهروي أنها تكون نافية بمنزلة لم، و جعل منه (فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُنُوسُ) و الظاهر أن المعنى على التوبيخ، أى فهلا كانت قرية واحدة من القرى المهلكة ثابت عن الكفر قبل مجيء العذاب فنفعها ذلك، و هو تفسير الأخفش و الكسائي و الفراء و على بن عيسى و النحاس، و يؤيده قراءة أبيّ و عبد الله (فهلا كانت).^{۵۶}

۱: استشهاد در معانی حروف جر و افعال

الف) معنای ترجی در محبوب برای عسی

عسی : فعل معناه التَّرجي في المحبوب والإشفاق في المكروه، نحو قوله تعالى: (فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ) (النساء ۹۹) /^{۵۷}

ب) معنای استعلاء برای باء

^{۵۴} منهج ابن هشام من خلال كتابه المغنى، عمران عبدالسلام شعيب، چاپ اول 1395 ه ق، دارالكتب الوطنية بنگازی لیبی ص 223

^{۵۵} توجيه الشاهد القرآني في مغني اللبيب تأصيل وتطبيق ومنهج ص 44

^{۵۶} مغني اللبيب عن كتب الاعاريب، ابن هشام، عبد الله بن يوسف، نشر كتابخانه ی آیت الله مرعشی نجفی، قم چاپ چهارم. بی تا. ج 1، ص: 275

^{۵۷} مغني اللبيب، ج 1، ص: 151

العاشر(من معاني باء): الاستعلاء، نحو قوله تعالى:(مَنْ إِنْ تَأَمَّنْهُ يَقْنَطَار) (آل عمران/ ٧٥) الآية؛ بدليل (هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِشْتُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ) (يوسف / ٦٤) و نحو (وَ إِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ) بدليل (وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ)^{٥٨}

٢: استشهاد در تعیین و تأیید قاعده

الف) قاعده ی اختصاص باء به معنی عن به ماده ی سوال

التاسع: المجاوزة كـ "عَنْ"؛ فقيل: تختص بالسؤال، نحو:(فاسألْ بِهِ حَبِيرًا) (الفرقان / ٥٩)، بدليل (يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَاءِكُمْ) (الأحزاب / ٢٠) (مرجع)

ب) استدلال به آیه در تعیین نوع جدیدی از واو

و الثامن (من انواع الواو): واو دخولها كخروجها، و هي الزائدة، أثبتها الكوفيون و الأخفش. و جماعة، و حمل على ذلك (حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا (زمر/٧٣)) بدليل الآية الأخرى(الزمر/ ٧١) : وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتِحَتْ أَبْوَابُهَا)^{٥٩}

ج) استدلال در امکان عطف اسم به فعل

در ادامه در بخش رد نظر معربین ذیل آیه ی دارای عطف مخرج به یخرج خواهد آمد.

٣: استدلال در رد نظر نحویون

الف) رد قائلین به امتناع توامان شرط و جواب لو

الثاني: أنها (لو) تفيد امتناع الشرط و امتناع الجواب جميعاً، و هذا هو القول الجاري على ألسنة المعربين، و نص عليه جماعة من النحويين، و هو باطل بمواضع كثيرة، منها قوله تعالى:(وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَهُيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا) (الأنعام/ ١١١) (وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ) (لقمان/ ٢٧)^{٦٠}

ب) رد قائلین به معرفه شدن غیر با اضافه شدن به معرفه

لا تتعرف «غير» بالإضافة؛ لشدة إبهامها، و تستعمل غير المضافة لفظا على وجهين: أحدهما- و هو الأصل - : أن تكون صفة للنكرة أو لمعرفة قريبة منها، نحو: (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ)(الفاتحة /٧)؛ لأن

^{٥٨} مغني اللبيب، ج 1، ص: 104

^{٥٩} مغني اللبيب، ج 2، ص: 362

^{٦٠} مغني اللبيب، ج 1، ص: 257

المعرّف الجنسي قريب من النكرة، و لأن «غيراً» إذا وقعت بين ضدين ضعف إبهامها، حتى زعم ابن السراج أنها حينئذ تتعرف، و يردّه الآية الأولى (نَعْمَلُ صَالِحاً غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ [فاطر: ٣٧]).

(ج) رد قائلین به وجوب استثنای به الا یا لما در جمله ی دارای این نافی

[و تدخل إن النافية] على الجملة الفعلية نحو (إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى) (إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا) (و تَنْظُرُونَ إِنْ كُنْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا) (إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا). و قول بعضهم: لا تأتي إن النافية إلا و بعدها إلا كهذه الآيات، أو لما المشددة التي بمعناها قراءة بعض السبعة (إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ) بتشديد الميم، أي ما كل نفس إلا عليها حافظ، مردود بقوله تعالى: (إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا) (قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ) (و إِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ).^{٦١}

٤: استدلال در تعیین حیطة ی معنا و مصداق ادوات

الف) استدلال برای جواز اطلاق ما ی موصول بر عقلاء

و أطلقت «ما» على جماعة العقلاء، كما في قوله تعالى: (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) (النساء ٣) (فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ) (النساء ٣)

(ب) استدلال بر نافی بودن این در یک آیه به کمک آیه ی دیگر

و قوله تعالى: (وَلَقَدْ مَكَنَّاكُمْ فِيْمَا إِنْ مَكَنَّاكُمْ فِيهِ) أي في الذي ما مكناكم فيه، و قيل: زائدة، و يؤيد الأول (مَكَنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ)^{٦٢}

(ج) استدلال در عاطفه بودن واو در آیات بعد از آیه ی دارای واو قسم

مسألة: قيل في نحو (و الضحى و الليل): إن الواو تحتل العاطفة و القسمية، و الصواب الأول، و إلا لاحتاج كل إلى الجواب، و مما يوضحه مجيء «الفاء في أوائل سورتي المرسلات و النازعات»^{٦٣}.

٥: استشهاد در رد نظر معربین

در این بخش شایسته است به بیشترین استفاده ی ابن هشام از روش استدلال قرآن به قرآن در باب پنجم نیز اشاره شود. ابن هشام در جهت هفتم از باب پنجم یعنی باب جهاتی که عموماً معربین از آن جهات مورد اعتراض قرار می گیرند (ذکر الجهات التي يدخل الاعتراض على المعرب من جهتها) به استشهاد نحوی قرآن به قرآن اشاره می کند و مواردی را می شمرد که معربین بدون توجه به آیه ی نظیر و مشابه یک آیه را اعراب کرده اند در حالی که آیه ی مشابه بر اعرابی خلاف این اعراب شهادت می دهد:

^{٦١} مغني اللبيب، ج 1، ص: 23

^{٦٢} مغني اللبيب، ج 1، ص: 23

^{٦٣} مغني اللبيب، ج 2، ص: 569

الجهة السابعة: أن يحمل كلاماً على شيء، و يشهد استعمال آخر في نظير ذلك الموضع بخلافه، و له أمثلة: أحدها: قول الزمخشري في (مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ) إنه عطف على (فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى) و لم يجعله معطوفاً على (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ)؛ لأن عطف الاسم على الاسم أولى، و لكن مجيء قوله تعالى (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ) * بالفعل فيهما يدل على خلاف ذلك. الثاني: قول مكى و غيره في قوله تعالى (ما ذا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا)؛ إن جملة (يُضِلُّ) صفة لمثلاً أو مستأنفة، و الصواب الثاني؛ لقوله تعالى في سورة المدثر (ما ذا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ). الثالث: قول بعضهم في (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ)؛ إن الوقف هنا على (رَيْبَ) و يبتدىء (فِيهِ هُدًى) و يدل على خلاف ذلك قوله تعالى في سورة السجدة (الْم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ). الرابع: قول بعضهم في (وَأَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ)؛ إن الرابط الإشارة، و إن الصابر و الغافر جعلاً من عزم الأمور مبالغة، و الصواب أن الإشارة للصبر و الغفران، بدليل (وَإِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) و لم يقل إنكم. الخامس: قولهم في (أَيُّنْ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُزْعِمُونَ)؛ * إن التقدير تزعمونهم شركاء، و الأولى أن يقدر تزعمون أنهم شركاء، بدليل (وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ) و لأن الغالب على «زعم» أن لا يقع على المفعولين صريحا، بل على أَنْ وصلتها، و لم يقع في التنزيل إلا كذلك. و مثله في هذا الحكم «تعلم» كقوله: تعلم رسول الله أنك مدركي. و من القليل فيهما قوله: زعمتني شيخاً و لست بشيخ. و قوله: تعلم شفاء النفس قهر عدوها. و عكسهما في ذلك هب بمعنى ظن؛ فالغالب تعديه إلى صريح المفعولين كقوله: فقلت: أجرني أبا خالد*** و إلا فهبني امرأ هالكا. و وقوعه على أَنْ وصلتها نادر، حتى زعم الحريري أن قول الخواص «هب أن زيدا قائم» لحن، و ذهل عن قول القائل «هب أن أبانا كان حماراً» و نحوه. السادس: قولهم في (ان الذين كفروا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) * (لا يُؤْمِنُونَ) * مستأنف، أو خبر لأن، و ما بينهما اعتراض، و الأولى الأول؛ بدليل (و سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ). السابع: قولهم في نحو (وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ) (وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ)؛ * إن المجرور في موضع نصب أو رفع على الحجازية و التميمية، و الصواب الأول؛ لأن الخبر بعد «ما» لم يجيء في التنزيل مجرداً من الباء إلا و هو منصوب نحو (مَا هُنَّ أَهْمَاتُهُمْ) (ما هذا بَشَرًا). الثامن: قول بعضهم في (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ)؛ إن اسم الله سبحانه و تعالى مبتدأ أو فاعل، أى الله خلقهم أو خلقهم الله. و الصواب الحمل على الثاني؛ بدليل (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ). التاسع: قول أبي البقاء في (أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى) إن الظرف حال أى على قصد تقوى، أو مفعول أسس، و هذا الوجه هو المعتمد عليه عندى؛ لتعيينه في (لَمْ يَسْجُدْ أَسَّسَ عَلَى التَّقْوَى). تنبيه: و قد يحتمل الموضع أكثر من وجه، و يوجد ما يرجح كلا منها؛ فينظر في أولاهها كقوله تعالى (فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا) فَإِنَّ الموعِد محتمل للمصدر، و يشهد له (لَا تُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنْتَ) و للزمان و يشهد له (قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزَّبِينَةِ) و للمكان و يشهد له (مَكَانًا سُوءٍ) و إذا أعرب (مَكَانًا) بدلا منه لا ظرفا لتخلفه تعين ذلك.^{٦٤}

جمع بندی روشهای به کارگیری استدلال قرآن با قرآن در کتاب مغنی اللیب

خانم زمزم انواع استدلالهای قرآن با قرآن ابن هشام را تحت عنوان تنظیم برای او چنین می شمارد^{۶۵}:

۱. ينظر ابن هشام أداة بأداة أخرى في الموضع نفسه (مانند استدلال به قرائت هلا برای معنای تحضیضیه ی لولا در آیه ای که گذشت) ۲. ينظر ابن هشام استعمالا بآخر في نظير ذلك الموضع و لا سيما إن اقتصر وروده في القرآن الكريم (مانند عطف اسم به فعل در آیه و مخرج الميت من الحي که گذشت).

البته این دسته بندی یک دسته بندی بسیار عمومی است و می توان برای موارد استدلال قرآن به قرآن ابن هشام دسته بندی دقیق تر و ریز تری شمرد که در بخش قبل از آن استفاده شد.

نویسنده ی دیگری در مورد استشهدهای ابن هشام به قرآن کریم چنین می نویسد:

يضع ابن هشام نصب عينيه دائما ما سبقت الإشارة إليه من أن كتابه هو كتاب للنحو و التفسير جميعا و لهذا نجد الشواهد القرآنية كثيرة عنده كثرة غامرة، فلا يكاد يمر بضعة اسطر في كتابه الا و يتخللها شاهد قرآني أو دكر من شاهد، و تجد الآية الواحدة مستفادا بها في مواطن كثيرة من الكتاب، و قد بلغ عدد الآيات الواردة فيه زهاء ألفي آية أو جزء من آية و منها آيات كثيرة تواردت أكثر من مرة و استشهد بها في مواطن متعددة و على هذا الأساس يقفنا إحصاء هذه الشواهد القرآنية على أنها تقارب ثلاثة آلاف شاهد و هو قدر لا نجده في كتاب نحوي في مثل حجمه و ربما نجده في كتاب آخر في أضعاف حجمه و هذا يوائم ما هو معروف من اتجاه ابن هشام و هدفه من تأليف كتابه.

۶۶

نتیجه گیری:

در مجموع به نظر می رسد کتاب ارزشمند مغنی اللیب با هدف خاص و منحصر به فرد خود در تحلیل نحوی آیات قرآن کریم به کمک آیات قرآن روشی خاص را پیش گرفته است و شایسته است در زمینه روش شناسی ابن هشام در این کتاب، کار بیشتری صورت گیرد و با تنقیح روش او، این روش به عنوان مبنای جدیدی در دانش نحو عرضه و تکمیل شود. همچنین شایسته است روش تبیین نحوی قرآن با قرآن و پایه ریزی اصول و قواعد محوری ادبیات عرب بر اساس قرآن کریم که محکم ترین حجت در دانش ادبیات عرب است نیز تدوین گردیده بر اساس آن کلیه ی آیات قرآن کریم مورد تحلیل نحوی قرار گیرد. با معرفی استدلال نحوی قرآن به قرآن و به کارگیری آن توسط ابن هشام و بسیاری از دیگر نحویان طراز اول می توان ادعا کرد راه برای دستیابی به ادبیات عرب موجود در زبان عربی مبین ویژه ی قرآن باز است و به کمک استدلال های ادبی قرآن به قرآن می توان در حد توان به علم لغت و صرف و نحو و بلاغت این زبان دست پیدا کرد.

^{۶۵} توجیه الشاهد القرآني في مغني اللیب تأصيل وتطبيق ومنهج . ص 278 تا 284

^{۶۶} منهج ابن هشام من خلال كتابه المغنی، عمران عبدالسلام شعیب ص 315

فصل پنجم: نمونه هایی از روش تبیین قرآن به قرآن در احیاء عربی مبین در روایات (مقاله با
برادر نظامی)

بسم الله الرحمن الرحيم

ما اصابك من حسنة فمن الله و ما اصابك من سيئة فمن نفسك (نساء ۷۹)

روش شناسی استدلال ادبی قرآن به قرآن در روایات اهل بیت علیهم السلام

علی نظامی، محسن بهرامی

شاخه پژوهشی گروه طلبگی تا اجتهاد

مدرسه علمیه مبارکه معصومیه

پاییز و زمستان ۱۴۰۱

چکیده:

با نگاهی تفسیری شریف المیزان روش تفسیر قرآن با قرآن دیگر به صورت وسیعی در میان حوزه های علمی مطرح گردید. این روش که به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله در مقدمه ی کتاب شریف المیزان آموخته شده از خود حضرات معصومین علیهم السلام در روایات است در طی این چهارده قرن همواره مورد استفاده ی محققین و علمای حوزه های علمی بوده است ولیکن متأسفانه مانند بسیاری از مباحث روش شناختی کم تر مورد توجه مستقل قرار گرفته است. اخیراً آثار متعددی درباره تفسیر قرآن با قرآن تالیف شده است که در این آثار تاریخ این گونه تفسیر و آثار نگاشته شده توسط مفسرین متمایل به آن، مفصل بحث شده است. آنچه در این مقاله به دنبال آن هستیم گرچه به نوعی ذیل تفسیر قرآن با قرآن قرار می گیرد اما از نقاطی است که مورد توجه قرار نگرفته است و سالها مغفول عنه واقع شده است. عمده پرداخت ها به تفسیر قرآن با قرآن تبیین مفهومی و مصداقی جملات و واژگان قرآن با قرآن است و کمتر به قاعده شناسی ادبی قرآن با قرآن دقت شده است. پیش تر درباره استفاده نحویون و به طور خاص ابن هشام از استدلال ادبی قرآن با قرآن مقاله ای تقدیم شده بود. گرچه ابن هشام اشاره ای به استفاده از این روش توسط حضرات معصومین علیهم السلام ننموده است اما حق این است که هر کس به این روش تمسک جسته است به برکت تعلیم از معارف اهل بیت علیهم السلام در این روش بوده است. در ادامه با ارائه ی نمونه هایی از کاربرد این روش توسط حضرات اهل بیت علیهم السلام مشخص می شود که ایشان در زمینه های مختلف علوم ادبی مثل نحو و صرف و بلاغت و لغت از این روش استفاده نموده اند.

مقدمه و ضرورت بحث:

از یک طرف یکی از مقدمات فهم متون دین اسلام، آشنایی با ادبیات عربی است. همچنین تعلّم ادبیات عربی بمعنی شناختن قواعد حاکم بر زبان در راستای فهم معانی کلمات و جملات، نیازمند استحصال قواعد صحیح این ادبیات است. از طرف دیگر قرآن بنیاد بودن معارف اسلامی مطلب متفق علیهی است که کمتر عالمی یافت می شود که در آن شبهه کرده باشد. علامه طباطبایی رحمه الله درباره تفسیر قرآن به قرآن می فرماید:

سیطلع الباحث المتدبر في الروايات المنقولة عنهم عليهم السلام، أن هذه الطريقة الحديثية^{٦٧} التي بنيت عليها عليها بيانات هذا الكتاب، أقدم الطرق المأثورة في التفسير التي سلکها معلّمه سلام الله عليهم). المیزان في تفسير القرآن، ج ١ ص ١٤)

^{٦٧} مقصود ایشان روش تفسیر و تبیین قرآن با قرآن است

اما اعتقاد به ضرورت قرآن بنیادی معارف اسلامی و بازگشت همه معارف به قرآن کریم جدای از مطرح بودن در برخی آیات خود کتاب الله العزیز، در دسته ای از روایات هم مطرح شده است. مثلاً:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ، وَ كُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ، فَهُوَ زُخْرُفٌ».^{۶۸}

همان گونه که در این روایت آمده است همه چیز به قرآن کریم و روایات بر می گردد و خود روایات نیز باید به قرآن کریم برگشت داده شوند و به کمک قرآن کریم زخرف و غیر زخرف از آنها مشخص شود. احادیث دیگری نیز با این مضمون وجود دارد که بر متتبع پوشیده نیست.

در مقاله استدلال ادبی قرآن با قرآن از منظر ابن هشام نیز که پیشتر تقدیم شده بود کلام علما در این باره تقدیم شد.^{۶۹}

اما این نکته چه ارتباطی با استدلال ادبی قرآن با قرآن دارد در ادامه مشخص خواهد شد ان شاء الله.

پیشینه و مبادی تصویری:

این که قرآن کریم اسلوب خاص خود را دارد و ادبیات قرآن کریم عیاری برتر از ادبیات عرب در زمانه ی خود و پیش و پس از آن داشته است متفق علیه است و نیازی به بحث ندارد. اما استخراج و تدوین این ادبیات فاخر قرآنی از دغدغه هایی است که باعث شده است بسیاری از پژوهشگران ادبیات عرب به سمت تدوین کتبی مبتنی بر این ادبیات بروند. از جمله به دو نمونه کتاب در این زمینه اشاره می شود:

دراسات لاسلوب القرآن الکریم، محمد عبدالخالق عضیمه، نشر دارالحديث، قاهره ، ۱۳۹۲ هـ. ق

الإتقان فی النحو و إعراب القرآن. هادی نهر العیبي، عالم الکتب الحديث . عمان چاپ ال ۱۴۳۱.

در باره این موضوع که آیا ادبیات قرآن کریم با ادبیات عرب مرسوم تفاوت داشته است و عربی مبین سبک و اسلوب خاصی بوده است نیز در رساله مقدمه ای بر زبان شناسی اسلامی مفصل بحث شده است که ان شاء الله به زودی در سایت طلبگی تا اجتهاد منتشر می گردد.

^{۶۸} تفسیر العیاشی، ج ۱، ص: ۸ و ۹ در این باب هفت حدیث ذکر شده است. همچنین رجوع بفرمایید به الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص: ۶۹ بَابُ الْأَخْذِ بِالسُّنَّةِ وَ شَوَاهِدِ الْكِتَابِ

^{۶۹} در سایت طلبگی تا اجتهاد موجود است.

نمونه ها و مصادیق:

این که در فهم قرآن از چه منابعی کمک بگیریم فوق العاده بر فهم ما از قرآن کریم موثر است. یقیناً کسی که قرآن را با شعر جاهلی بفهمد فهم متفاوتی از کسی دارد که قرآن کریم را به کمک خود مطالب موجود در قرآن کریم و روایات شریفه بفهمد. اهل بیت علیهم السلام در فهم ادبی قرآن کریم مکرراً به خود آیات این کتاب الهی استناد فرموده اند. در بین نحویون و اهل ادبیات عرب نیز قوی ترین حجت در همه ی شاخه ها چه صرف و چه نحو و چه بلاغت و چه لغت شواهد قرآنی است و در کتب مختلف مانند الاقتراح سیوطی در اصول نحو به این مهم اشاره و تصریح شده است. مثلاً ملا جلال الدین سیوطی می نویسد:

الحمد لله الذي كَرَّم العربية فجعلها لغة كتابه العظيم، وجعل القرآن الكريم مادة قوية لحفظ اللغة، وبناء قواعدها، فكانت الآيات أساساً قوياً لوضع قواعد النحو، وكان الاستشهاد بالقرآن الكريم، والقياس عليه منهلاً عذباً، استنبط منه علماء النحو أصولهم السماعية، وقاسوا على الآيات كلامهم، وعلى ذلك تم وضع قواعد النحو على أسس قوية ثابتة لا تتغير، ولا يعترها الضعف، ولا يدركها الاضمحلال. (الاقتراح في علم اصول النحو، ص ۳)

در ادامه نمونه هایی از کاربرد روش استدلال ادبی قرآن با قرآن در روایات شریفه تقدیم می گردد.

استدلال لغوی قرآن با قرآن (مفهومی - مصادیق):

عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ ... قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ قَالَ الْحَتْمُ هُوَ الطَّبْعُ عَلَى قُلُوبِ الْكُفَّارِ عُقُوبَةً عَلَى كُفْرِهِمْ كَمَا قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص: ۱۲۳ و ۱۲۴)

در روایت شریفه ی بالا ملاحظه می گردد که حضرت برای تبیین مفهومی ختم نسبت به قلوب کفار از کاربرد طبع در همین تعبیر در آیه ی دیگری استفاده فرموده اند و از استدلال لغوی قرآن به قرآن در حوزه مفهوم استفاده فرموده اند.

عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام عن أبيه الباقر عليه السلام: إن أهل البصرة كتبوا إلى الحسين بن علي عليه السلام يسألونه عن الضم فكتب إليهم: ... و إن الله قد فسر سبحانه الضم فقال «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (التوحيد (للصدوق)، ص: ۹۱)

در این روایت شریف نیز برای تبیین لغوی معنای صمد از قرآن کریم کمک گرفته شده است.

در روایات دیگری برای تبیین مصداق جزء و کثیر و ... نیز در متون وصیت ها به استعمالات قرآنی ارجاع شده است که در کتاب شرح لمعه مورد اشاره قرار گرفته بود و نیاز به یادآوری نیست.

استدلال نحوی قرآن با قرآن:

قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَ سُئِلَ عَنِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ أَ وَاجِبٌ هُوَ عَلَى الْأُمَّةِ جَمِيعاً فَقَالَ لَا فَقِيلَ لَهُ وَ لِمَ قَالَ إِنَّمَا هُوَ عَلَى الْقَوِيِّ الْمَطَاعِ الْعَالِمِ بِالْمَعْرُوفِ مِنَ الْمُنْكَرِ لَا عَلَى الضَّعِيفِ الَّذِي لَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى أَيِّ مِنْ أَيِّ يَقُولُ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْبَاطِلِ وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلُهُ وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَهَذَا حَاصٌّ غَيْرُ عَامٍّ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنْ قَوْمٍ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَْعْدِلُونَ وَ لَمْ يَقُلْ عَلَى أُمَّةٍ مُوسَى وَ لَا عَلَى كُلِّ قَوْمٍ وَ هُمْ يَوْمِنْدِ أُمَّةٌ مُخْتَلِفَةٌ وَ الْأُمَّةُ وَاحِدَةٌ فَصَاعِدًا كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ . (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٥، ص: ٥٩ و ٦٠)

در این حدیث شریف دو بار از استدلال ادبی قرآن به قرآن استفاده شده است. یکی درباره وجود و اثبات "من" بعضیه از آیات دیگر شاهد آورده شده است و یکی درباره دلالت امه بر حداقل یک نفر و بیشتر که استدلال لغوی قرآن با قرآن در فضای تطبیق مصداق است.

استدلال صرفی قرآن با قرآن:

عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَنْسَى وَ لَا يَنْسَهُوَ وَ إِنَّمَا يَنْسَى وَ يَنْسَهُوَ الْمَخْلُوقُ الْمُحَدَّثُ أَوْ لَا تَسْمَعُهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا وَ إِنَّمَا يُجَازِي مَنْ نَسِيَهُ وَ نَسِيَ لِقَاءَ يَوْمِهِ بِأَنْ يُنْسِيَهُمْ أَنْفُسَهُمْ كَمَا قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ - فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا أَيُّ نَتْرُكُهُمْ كَمَا تَرَكُوا الْإِسْتِعْدَادَ لِلِقَاءِ يَوْمِهِمْ هَذَا.. (التوحيد (للصدوق)، ص: ١٦٠)

در روایت شریفه ی بالا نیز برای تبیین کاربرد نسی در انسی یعنی کاربرد صیغه مجرد در معنای باب افعال از تبیین و استدلال ادبی قرآن به قرآن استفاده شده است.

استدلال بلاغی قرآن با قرآن:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَالِبٍ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُعْظُ النَّاسَ وَيُرْهِدُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَيُرْغَبُهُمْ فِي أَعْمَالِ الْآخِرَةِ بِهَذَا الْكَلَامِ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَحُفِظَ عَنْهُ وَكُتِبَ كَانَ يَقُولُ أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ ... وَاللَّهُ لَقَدْ وَعَظَكُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ بِغَيْرِكُمْ فَإِنَّ السَّعِيدَ مَنْ وَعِظَ بِغَيْرِهِ وَ لَقَدْ أَسْمَعَكُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ مَا قَدْ فَعَلَ بِالْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى قَبْلَكُمْ حَيْثُ قَالَ وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ إِنَّمَا عَنَى بِالْقَرْيَةِ أَهْلَهَا حَيْثُ يَقُولُ وَ أَنَشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٨، ص ٧٢ تا ٧٤)

در این روایت شریفه هم برای فهم مجاز مرسل در قصصنا قریه از ادامه آیه ی شریفه و تعبیر قوما آخرین کمک گرفته شده است و از استدلال ادبی قرآن با قرآن برای تبیین مجاز مرسل بودن قریه استفاده شده است.

جمع بندی:

همان گونه که در این مقاله بیان شد روش استدلال ادبی قرآن با قرآن روشی تاریخی است و شروع آن توسط ائمه ی اطهار علیهم السلام بوده است و سبک تفسیری ایشان نسبت با لغات و قواعد کتاب الهی استفاده از خود کتاب الهی بوده است. لذا شایسته است این روش بر روش استفاده از اشعار جاهلی که در زمان امویه به همت معاویه و خاندانش در مقابل قرآن کریم زنده شد و از انس عرب با آن اشعار در مقابل قرآن کریم سوء استفاده نمود احتراز شود و سعی شود تا از این سبک اهل بیت علیهم السلام استفاده شود.

منابع:

منابع این مقاله کلا از نرم افزار جامع التفاسیر و جامع الاحادیث و قواعد ادبیات عرب تولید شده توسط مرکز تحقیقات رایانه ای نور است به استثنای دو کتابی که معرفی شد از آقایان عبدالخالق عضیمه و هادی نهر که اطلاعات ماخذشناختی آنها در ضمن معرفی در متن مقاله تقدیم شد.

و لله الحمد اولاً و آخراً

فصل ششم: چالش قرائات، مانعی در دستیابی به عربی مبین

چکیده

در دستیابی به عربی مبین چالشی وجود دارد به اسم قرائات متعدد قرآن کریم که کار را برای دستیابی به عربی مبین سخت می کند. ولی با این چالش چه باید کرد آیا باید دست روی دست گذاشت و برای دستیابی به عربی مبین هیچ نکرد؟ دو راه به ذهن می رسد یکی بنا کردن عربی مبین بر مبنای قرائت مشهور عامه ی مسلمین که رایج است و راه دوم بناگذاری عربی مبین بر مبنای هفت قرائتی که در فقه نیز فقهای اسلام آنها به رسمیت شناخته اند. عربی مبین تک قرائتی و عربی مبین هفت قرائتی.

روایات در مورد قرائات

آیات در مورد قرائات

منشا قرائات

ریشه اختلاف قرائات

نظرات

سکوت در مورد قرائات غیر عاصم تا عصر ظهور

احتجاج قراء آخرالزمان با حضرت با قرائات

روایات در مورد قرائات

ذهنی نبودن بحث قرائات و تنها راه در مواجهه با قرائات اخبار و تاریخ و قرآن کریم است.

قرائات تیه مسلمانان در کنار زدن معصوم و خلیفه النبی

تمسک به قرائت مشهور برای رسیدن به عربی مبین

مقدمه

نویسنده ی کتاب الشاهد و اصول النحو فی کتاب سبویه دلایلی که موجب تولید قرائات شمرده شده است را چنین می شمارد: اول نقلی از پیامبر اکرم با عبارت: (قُرِئَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ فَاقْرَءُوا مَا شِئْتُمْ). دوم تفسیری که برخی برای آیه ی شریفه ی (فاقرءوا ما تیسر منه - مزمل ۲۰) کرده اند و روایتی در تایید این تفسیر نقل کرده اند که نقل شده است از پیامبر که (فاقرءوا ما تفرّق منه) و

سوم روایت مجعول دیگری است از خلیفه ی دوم که پیامبر اکرم دو قرائت مختلف را تأیید فرموده‌اند با این بیان که این دو قرائت دو تا از هفت قرائت قرآن هستند.^{۷۰}

شناخت قرائات و نقش آنها در ادبیات عرب و نحو

یکی از مسائل مهم در استدلال نحوی به قرآن کریم موضوع قرائات است و می توان گفت حجم عظیمی از دانش نحو به توجیه نحوی قرائات مختلف می پردازد و یکی از مهمترین علل اختلافات میان نحویون بحث قرائات است. گفته شده که در حدود یک چهارم آیات قرآن کریم اختلاف قرائت نقل شده است.^{۷۱} همچنین استدلال به قرآن به یک قرائت یک موضوع است و استدلال به قرآن کریم با همه ی قرائت گوناگون آن موضوع دیگری است و اگر اعراب قرائات مختلف از نحو حذف شود بخش عظیمی از کتب اعراب القرآن و استشهدای نحوی کم می شود.

سیوطی در کتاب الاقتراح تمامی قرائات قرآن و حتی قرائات شاذ را حجت نحوی می داند و می نویسد:

أما القرآن فكلما ورد أنه قرئ به: جاز الاحتجاج به في العربية سواء كان متواتراً، أم آحاداً، أم شاذاً، وقد أطبق الناس على الاحتجاج بالقرآآت الشاذة في العربية، إذا لم تخالف قياساً معروفاً، بل و لو خالفته يحتج بها، في مثل ذلك الحرف بعينه، و إن لم يجز القياس عليه، كما يحتج بالمجمع على وروده و مخالفته القياس في ذلك الوارد بعينه، و لا يقاس عليه نحو استحوذ و يأبى، و ما ذكرته من الاحتجاج بالقراءة الشاذة، لا أعلم فيه خلافاً بين النحاة، و إن اختلف في الاحتجاج بها في الفقه، و من ثم احتج على جواز إدخال لام الأمر على المضارع المبدوء ببناء الخطاب بقراءة (فبذلك فلتفرحوا)، كما احتج على إدخالها على المبدوء بالنون بالقراءة المتواترة (و لنحمل خطايكم) و احتج على صحة قول من قال إن «الله» أصله «لاه» بما قرئ شاذاً (و هو الذي في السماء لاه و في الأرض لاه).^{۷۲}

این نظر را سعید افغانی دانشمند معاصر صاحب نظر در اصول نحو نیز پذیرفته است، خانم زمزم بنت احمد می نویسد:

و يرى سعيد الافغانى أن جميع قرائات القرآن الكريم حجة في العربية، سواء المتواتر منها أو شاذٌ و كان ينبغي على النحاة استيعابها و الاحتجاج بها.^{۷۳}

همان گونه که پیش از این گفته شد وقتی باب رد قرائات توسط خلیل و سبویه برای دفاع از قرآن باز شد کار کم کم به جایی کشید که هیچ قرائتی از تیر رس نحویون خارج نماند و همه ی قرائات مورد خدشه قرار گرفتند لذا در قرون بعد کسانی مثل ابن مالک و ابن هشام با پذیرش همه ی قرائات با گسترش قواعد نحوی و تلاش فکری قابل توجه سعی کردند همه ی قرائات را به گونه ای ولو

^{۷۰} الشاهد و اصول النحو فی کتاب سبویه، خدرجة الحديثی، مطبوعات جامعة الكويت. 1394 ه. ق. ص 42

^{۷۱} روش شناسی تفسیر قرآن، علی اکبر بابایی و دیگران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، چاپ چهارم 1388 ق.م. ص 67

^{۷۲} الاقتراح في علم اصول النحو، ص: 48

^{۷۳} توجيه الشاهد القرآني في مغني اللبيب تأصيل و تطبيق و منهج، پایان نامه ی دکترای خانم زمزم بنت أحمد بن علي تقي، تحت اشراف دکتر محمد أحمد خاطر،

سال 2011 دانشگاه ام القرى عربستان سعودی ص 28 به نقل از فی اصول النحو سعید افغانی ص 39

با تقدیرهای زیاد مورد توجه نحوی قرار دهند تا جائیکه حتی ابن هشام متأسفانه در مواردی به قرائات شاذ برای استدلال تمسک نموده است. مثلاً وی در ذکر معنای اضراب برای "او" به قرائت شاذ ابی السّمّال در آیه ی (او کلما عاهدوا عهداً نبذه فريق منهم) بقره (۱۰۰)) استدلال کرده است.^{۷۴}

اما مشهور نحوین چنین نظری ندارند و بصریون برخی قواعد نحوی را با وجود مخالفت با بعضی قرائات واجب می دانند مثلاً در مسئله ی کسب بناء از مضاف الیه :

فإن كان المضاف إليه فعلاً معرباً أو جملة اسمية، فقال البصريون: يجب الإعراب، والصحيح: جواز البناء، و منه قراءة نافع: (هذا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ) (المائدة ۱۱۹/۷۵) بفتح «يوم». و قراءة غير أبي عمرو و ابن كثير (يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ) (انفطار ۱۹/۷۶) بالفتح.

چالش میان قراء و نحویون:

در کتاب تلحیین النحویین للقراء^{۷۷} و النحویون و القرآن^{۷۸} موارد متعددی که قرائات با قواعد وجوبی و جوازی مخالف است جمع آوری شده است.

بعد از آنکه اجتهادات و رای پردازی های قراء اختلاف قرائات فراوانی به وجود آورد نحویون بر علیه این اختلاف قرائات شوریدند و بسیاری از قرائات را به ضعف و خطا و غلط بودن توصیف نمودند تا جایی که برخی دانشمندان ادبیات عرب در عصر حاضر برای دفاع از قرآن به زعم خود به قیام برخاسته اند و بر علیه نحویون کتاب نوشته اند در حالی که هدف نحویون تخطئه ی اجتهادات قراء بوده است و نه اینکه خدای ناکرده بخواهند به ساحت عظیم الشان قرآن جسارتی داشته باشند. کار این مدافعان معاصر از قرآن که البته اجرشان احتمالاً محفوظ است و یقیناً نیتشان خیر است تا جایی پیش رفته است که تمام کتاب سیبویه را جستجو نموده اند و در کتاب "سیبویه و قرائات" به رد تمام مواردی که او بر قرائات اشکال کرده است پرداخته اند غافل از آنکه اصولی که با آن نظرات سیبویه را رد می کند از خود سیبویه اخذ کرده اند. و باید در مورد چنین افرادی گفت: یکی بر سر شاخه بن می برید. یکی از سوالات مطرح در مورد قراءات و ارتباط آنها با دانش نحو این است که آیا اصولاً باید قرائات را با قواعد نحوی سنجید و یا قواعد نحوی را با قرائات سنجید و یا باید بین این دو توازن ایجاد کرد و محکّمات قواعد نحوی را با مشهورات قرائات جمع کرد. آنچه که

^{۷۴} منهج ابن هشام من خلال كتابه المغنی، عمران عبدالسلام شعیب، چاپ اول 1395 هجری قمری، دارالکتب الوطنیه بنغازی لیبی، ص 326

^{۷۵} در قرائت حفص یوم مرفوع است و در این صورت خبر است و: المائدة: 119 قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ

^{۷۶} مغنی اللیب، ج 2، ص: 518

^{۷۷} تلحین النحویین للقراء، یاسین جاسم المحمید، کلیة اللغة العربیة - جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامیة

^{۷۸} النحویون و القرآن، خلیل بنیان الحسون، مکتبة الرسالة عمان اردن چاپ اول 1423 ه. ق.

به نظر می رسد از دیدگاه های دیگر قابل پذیرش تر باشد این است که قرائت مشهور رایج بین عموم مردم را مبنا قرار داد و بر مبنای آن قواعد را استخراج کرد. نویسندۀ کتاب دفاع از قرآن در برابر نحویین و مستشرقین می نویسد:

القرآن هو الحجة البالغة و على أساسه يكون تقعيد القواعد، كما ينبغي تصحيح ما وضع منها إذا ما تعارض مع شيء من القرائات المحكمة و يعجبني في هذا مذهب الذي يقول: و ليس غرضنا تصحيح القراءة بقواعد العربية بل تصحيح قواعد العربية بالقراءة و هذا هو مذهب الحذاق من العلماء الاصفياء المخلصين للقرآن الكريم^{۷۹}

اولین و قدیمی ترین موضعی که نحویون با قراء درگیر شده اند مجرور خواندن ارحام در آیه ی شریفه ی (تسائلون به و الارحام) است و خلیل و سیبویه مانند در دفاع از قرآن بر علیه این قرائت برآشفته اند و قاعده ای را ساخته اند که گرچه این قاعده قابل اشکال است و در آیات دیگری علامه طباطبایی و آیت الله جوادی آملی و قراء آن را رد کرده اند^{۸۰} اما این تلاش خلیل و سیبویه در دفاع از قرائت حقیقی قرآن قابل تقدیر است.

إن الخلیل بن احمد هو أول من فتح باب الطعن و عنه أخذ السیبویه و الیک نص ما جاء بالکتاب، قال سیبویه : و مما یقبح أن یشرکه المظهر علامة المضرر المجرور، و ذلک قولک : مررت بک و زید... و أما فی الإشرک فلا یجوز لأنه لا یحسن الإشرک فی فعلت و فعلتم إلا بأنت و أنتم و هذا قول الخلیل.^{۸۱}

بعد از طعن خلیل و سیبویه بر این قرائت مبرد و مازنی و زجاج و ابن عطیه و زمخشری در مفصل نیز از این حرکت دفاع کردند و این قرائت را نپذیرفتند^{۸۲}. کار در این آیه ی شریفه به بحث نحوی ختم نشد و دلیل روایی و بحث فقهی نیز به کمک رد کنندگان این قرائت آمد.^{۸۳} در نهایت این قرائت با صفاتی مانند قبیح، خطا، ضعیف، لحن، ردی، شاذ، باطل و غیر فصیح توسط نحویین تخطئه شد و حتی قرائت قرآن به این قرائت توسط برخی حرام اعلام شد.^{۸۴}

^{۷۹} الدفاع عن القرآن ضد النحویین و المستشرقین احمد مکی الانصاری. نشر دارالمعاف مصر 1293 ه. ق. ص ی

^{۸۰} رجوع کنید به تفسیر تسنیم ج 21 ص 39 ذیل آیه ی 127 سوره ی مبارکه ی نساء: وَ یَسْتَفْتُونَكَ فِی النِّسَاءِ قُلِ اللّٰهُ یُفْتِیْکُمْ فِیْهِنَّ وَ مَا یُنْثَلِ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتَابِ فِی یتامی النِّسَاء

^{۸۱} الدفاع عن القرآن احمد مکی الانصاری ص 2

^{۸۲} همان

^{۸۳} همان ص 8

^{۸۴} همان مقدمه ص واو

البته چنین نیست که این تخطئه ی قرائت اولین تخطئه ی قرائت باشد و داستان دغدغه مند شدن ابوالاسود دثلی برای مکتوب کردن علم نحو خود متضمن یک تخطئه ی قرائت است و در کتب دیگر از عائشه همسر پیامبر صلوات الله علیه و برخی صحابه نیز تخطئه ی قرائت نقل شده است.^{۸۵} یکی از پژوهشگران نحو قرآن مبنا می نویسد:

و يؤسفی أن أقول: أن كتب النحو و اللغة و التفسیر و غیرها قد تضمنت نصوصا كثيرة فی الطعن علی الأئمة القراء الذین تواترت قراءاتهم فی السبع، و الذین ارتضت الأمة الاسلامیه قراءاتهم فركنوا إليها و عولوا فیها.^{۸۶}

وی در ۳۸ صفحه از کتاب ارزشمندش تخطئه ها و تضعیف های نحوین بر قراء را جمع آوری کرده است.^{۸۷} لذا باید گفت بعد از آنکه اهل بیت علیهم السلام که محور وحدت جامعه و نظام امت بودند توسط افراد جاهل و جاه طلب کنار زده شدند قرآن کریم نیز از تهاجم این افراد در امان نماند و همان گونه که گفته شد با احادیث جعلی قرائت سلیقه ای مجاز اعلام شد و کار به جایی رسید که قرائات به قدری زیاد شد که بسیاری از نحوین در به در دنبال شعری می گشتند تا قرائتی را توجیه کنند و به زعم خود از قرآن دفاع کنند و این جزو بزرگترین دستاوردها در دفاع از قرآن محسوب می شد و این گونه بود که اشعار وسیله ی صحت سنجی نحوی قرآن قرار گرفت در حالی که باید قرآن وسیله ی صحت سنجی اشعار قرار می گرفت. فخر رازی در این باره چنین می گوید:

و كثيرا ما أرى النحویین یتحیرون فی تقریر ألفاظ الواردة فی القرآن، فإذا استشهدوا فی تقریرها بیت مجهول فرحوا به و أنا شدید العجب منهم، فإنهم إذا جعلوا ورود ذلك البیت المجهول علی وفقها دلیلا علی صحتها، فلأن يجعلوا ورود القرآن دلیلا علی صحتها كان أولى.^{۸۸}

علامه طباطبایی نیز از جمله ی افراد است که مجبور بودن ارحام را گرچه قرائت یکی از قراء سبعة است قبول نمی کند و آن را با قواعد قطعی ادبیات عرب و ادب قرآن منافی می داند. وی در این باره می نویسد:

قوله: وَ الْأَرْحَامَ فظاھرہ أنه معطوف علی لفظ الجلالة، و المعنی: و اتقوا الأرحام، و ربما قیل: إنه معطوف علی محل الضمیر فی قوله: به و هو النصب یقال: مررت بزید و عمرا، و ربما أیدته قراءة حمزة: و الأرحام بالجر عطفا علی الضمیر المتصل المجرور- و إن ضعفه النحاة- فیصیر المعنی: و اتقوا الله الذی تساءلون به و بالأرحام یقول أحدکم لصاحبه: أسألك بالله و أسألك بالرحم، هذا ما قیل، لكن السیاق و دأب القرآن فی بیاناته لا یلائمانه فإن قوله: وَ الْأَرْحَامَ إن جعل صلة مستقلة للذی، و كان تقدیر الكلام: و اتقوا الله الذی تساءلون بالأرحام كان خالیا من الضمیر و هو غیر جائز، و إن كان المجموع منه و مما قبله صلة واحدة للذی كان فیہ تسوية بین الله عز اسمه و بین الأرحام فی أمر

^{۸۵} و فی البخاری حدیث عن عائشة فی ردّ قراءة (كذبوا) بالتخفیف من قوله تعالى (حتى اذا استیأس الرسل و ظنّوا أنهم قد كذبوا) دراسات لاسلوب القرآن الکریم، محمد عبدالحالقی عضیمه، نشر دارالحديث، قاهره ، 1392 هـ. ق به نقل از بخاری ج 12 ص 110 در همین کتاب از رد ابن عباس و برخی دیگر از صحابه بر قراءات نیز سخن گفته شده است ص 44 تا 46

^{۸۶} دراسات لاسلوب القرآن الکریم، محمد عبدالحالقی عضیمه، نشر دارالحديث، قاهره ، 1392 هـ. ق. ص 19

^{۸۷} همان از ص 46 تا 84

^{۸۸} الدفاع عن القرآن مقدمه ص و او به نقل از تفسیر فخر رازی ج 3 ص 159

العظمة و العزة و هي تنافي أدب القرآن. و أما نسبة التقوى إلى الأرحام كنسبته إليه تعالى فلا ضير فيها بعد انتهاء الأرحام إلى صنعه و خلقه تعالى، و قد نسب التقوى في كلامه تعالى إلى غيره كما في قوله: وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ: «البقرة: ٢٨١»، و قوله: وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ: «آل عمران: ١٣١»، و قوله: وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً: «الأنفال: ٢٥».^{٨٩}

قرائت حفص قرائت معلوم الحجية

با توجه به داستان کربلائی کاظم که عیناً قرائت حفص به او اعطای شده است تنها قرائت معلوم الحجية قرائت حفص است و روایات از اهل بیت بنا بر قرائت دیگر را می گذاریم برای بعد از ظهور و کشف نظر مبارک حضرت حجت ارواحنا فدا.

در مورد حجیت قرائات، بر اساس روایات متعدد و براهین عقلی قرائت حقیقی قرآن یک قرائت بیشتر نبوده است. استاد علی اصغر ناصحیان در کتاب ارزشمند خود می نویسد:

[در صدر اسلام] بین اکثریت توده ی مردم در قرائت قرآن اختلاف چشمگیری وجود نداشت و قرائت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرائت بیشتر مسلمانان بود، ولی با این حال به سبب آنکه برخی از قاریان اجتهاد در قرائت را مجاز می دانستند و نیز نقطه و علائم اعراب در مصاحف وجود نداشت، این امور در کنار انگیزه های گوناگون دیگر موجب بروز اختلاف بین استادان فن قرائت گردید و شماری از آنان به انگیزه های گوناگون قرائت های جدیدی را مطرح می ساختند و با گذشت زمان بر دامنه ی قرائتهای اجتهادی افزوده می شد.^{٩٠}

ایشان در موضوع قرائت صحیح قرآن کریم می نویسد:

دیدگاه شماری از عالمان و قرآن پژوهان معاصر شیعه این است که قرآن کریم فقط با یک قرائت نازل شده و قرائت صحیح و معتبر تنها یک قرائت است و آن قرائت جمهور مسلمانان است که به تواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفته شده و در بستری جدا از قرائتهای اجتهادی قراء، در طول تاریخ و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته است. این قرائت از حیث ماده و صورت موافق بیشتر مصاحف موجود در تمامی قرون است و با قرائت عاصم به روایت حفص بن سلیمان انطباق دارد؛ زیرا حفص و استادش عاصم به روایت صحیح و متواتر که قرائت عامه ی مسلمانان است به شدت پایبند بودند. علامه محمد جواد بلاغی، علامه استاد معرفت، علامه سید مرتضی عسکری از طرفداران این دیدگاهند. استاد معرفت تحقیقات گسترده، عمیق و بسیار ارزشمندی در تبیین و تحکیم این دیدگاه ارائه نموده است.^{٩١}

^{٨٩} المیزان في تفسير القرآن، ج ٤، ص: ١٣٧ و ١٣٨

^{٩٠} علوم قرآنی در مکتب اهل بیت علیهم السلام، علی اصغر ناصحیان. نشر دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد چاپ سوم ١٣٩٣. ص ١٩٥

^{٩١} همان ص ١٩٩ و ٢٠٠

مؤلف در نهایت چنین می نویسد که:

قرائتی که بیشترین هماهنگی و کمترین اختلاف را با قرائت عموم مردم دارد قرائت عاصم با روایت حفص است.^{۹۲}

و در ادامه با دادن ملاکاتی برای تشخیص قرائت صحیح می نویسد:

اگر در مواردی نسبت به صحت قرائت رایج کنونی دچار تردید شویم به نظر می رسد برای تشخیص قرائت صحیح باید مجموع معیارهای زیر را در نظر بگیریم: یک: هماهنگی با قرائت عامه مسلمانان در همه ی عصرها. دو: هماهنگی با بیشتر مصاحف کنونی و گذشته. سه: مطابقت با زبان عربی فصیح. چهار: هماهنگی معنای قرائت با مسلمات شریعت و حکم قطعی عقل. پنج: هماهنگی معنای قرائت با سیاق و بافت آیات. شش: سازگاری با نظم و آهنگ آیات.^{۹۳}

یکی دیگر از محققین برجسته ی علوم قرآنی در سالهای معاصر معتقد است:

مقصود از قرائت مردم در روایت «اقرأ كما يقرأ الناس» نیز همین قرائت معروف و مشهور رایج در طول تاریخ اسلام در میان مسلمانان است. مطابقت قرآن موجود با قرائت حفص از عاصم نیز از آن جهت است که قرائت عاصم موافق با قرائت مشهور ثبت شده در قرآن موجود است، نه اینکه قرآن موجود طبق قرائت عاصم نوشته شده باشد. بنابراین، در موارد اختلاف قرائت، قرائت صحیح تنها همین قرائت کنونی است که با اعراب و حروف فعلی قرآن کریم مطابق است و قرائت و تفسیر آیات تنها برطبق این قرائت جایز است و برطبق دیگر قرائتها، هرچند از قرائتهای هفتگانه باشد، روا نیست.^{۹۴}

این محقق در ادامه می نویسد:

آیاتی که در مورد آنها بیش از يك قرائت مشهور وجود دارد و با قواعد مسلم ادبیات عرب و برهانهای عقلی قطعی و مستندات نقلی مسلم نیز سازگار است. در این آیات که تعداد آنها- اگر یافت شود- بسیار بسیار اندک است، اگر از راههای دیگر نتوان قرائت واقعی را تشخیص داد؛ چنانچه میان قرائتهای مختلف قدر جامعی وجود داشته باشد، می توان تفسیر را براساس قدر جامع و مشترك آن قرائات انجام داد؛ مثال اگر در آیه شریفه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» از هیچ راهی نتوانیم قرائت واقعی را تشخیص دهیم، می توانیم آیه شریفه را براساس در اختیار خدا بودن روز قیامت و حاکمیت مطلق خدا و وابستگی تمام شئون آن جهان به خداوند تفسیر کرد؛ زیرا این مطلب براساس هر دو قرائت از آیه شریفه استفاده می شود و اما تفسیر براساس مفاد ویژه یکی از دو قرائت، یعنی مفادی که تنها براساس یکی از آن

^{۹۲} همان ص ۲۲۹

^{۹۳} همان ص ۲۳۳

^{۹۴} روش تفسیر قرآن، محمود رجبی، نشر پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم، چاپ اول ۱۳۸۳، ص ۴۹

دو قابل استفاده است، به عنوان تفسیر و مفاد احتمالی جایز است، هرچند ترجیح با تفسیری است که با قرائت رایج کنونی، یعنی قرائت عاصم به روایت حفص، مطابق باشد.^{۹۰}

منابع مقاله مغنی و قرائات:

۱. جامع المقدمات تحقیق جلیل جراحی انتشارات جامعه مدرسین چاپ چهارم قم، بی تا
۲. أصول النحو عند السيوطي بين النظرية و التطبيق ابو غريبه، عصام عيد فهمي، نشر هيئه المصريه العامه للكتاب، قاهره مصر، چاپ اول
۳. الاقتراح في علم اصول النحو، سيوطي، عبد الرحمن بن ابي بكر، نشر ادب الحوزه، قم، چاپ اول
۴. الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن و السنة، محمد صادقي تهراني، انتشارات فرهنگ اسلامي: قم، چاپ دوم ۱۳۶۵ ش
۵. الميزان في تفسير القرآن، طباطبائي سيد محمد حسين، دفتر انتشارات اسلامي جامعهي مدرسین حوزه علميه قم، چاپ پنجم: ۱۴۱۷ ق
۶. تأثير قرآن كريم در پيدایش علوم زبان عربي عليرضا دل افگار نشر دانشگاه پیام نور بی تا بی جا
۷. درآمدی بر مفردشناسی روشمند آیات قرآن محمد علی مروجی طبسی؛ تهران نشر سمیع چاپ اول ۱۳۹۵؛
۸. البيان في تفسير القرآن سيد ابوالقاسم خوئی، نشر مؤسسة احیاء آثار الامام الخوئی، قم. بی تا
۹. نقش دانش نحو در تفسیر قرآن، جواد آسه، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، اول ۱۳۹۲
۱۰. دراسات لاسلوب القرآن الكريم، محمد عبدالخالق عظیمه، نشر دارالحديث، قاهره، ۱۳۹۲ ه. ق.
۱۱. النحويون و القرآن. خليل بنیان الحسون. مكتبة الرسالة الحديثة عمان أوردن ۱۴۲۳ ه. ق.
۱۲. تلحين النحويين للقرآن، ياسين جاسم المحييد، كلية اللغة العربية - جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية
۱۳. منهج ابن هشام من خلال كتابه المغنی، عمران عبدالسلام شعيب، چاپ اول ۱۳۹۵ ه. ق، دارالکتب الوطنيه بنغازی لیبی
۱۴. القرآن الكريم و أثره في الدراسات النحوية، عبدالعال سالم مكرم. ناشر موسسه على جراح الصباح. كويت. چاپ دوم ۱۹۷۸ م.
۱۵. الشاهد و اصول النحو في كتاب سيبويه، خدرجة الحديثي، مطبوعات جامعة الكويت. ۱۳۹۴ ه. ق.
۱۶. الإتيان في النحو و إعراب القرآن. هادي نهر العبيبي، عالم الكتب الحديث. عمان چاپ ال ۱۴۳۱.

۱۷. دایرة المعارف بزرگ اسلامی زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، نشر مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۸۴.
۱۸. مغنی اللیب عن کتب الإعراب مع تحقیق و شرح عبداللطیف محمد الخطیب. نشر التراث العربی کویت. ۱۴۲۱ هـ. ق.
۱۹. نهج البلاغة (للصبيحي صالح) شریف الرضی، محمد بن حسین. نشر هجرت. قم اول ۱۴۱۴ ق
۲۰. روش شناسی تفسیر قرآن، علی اکبر بابایی و دیگران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، چاپ چهارم ۱۳۸۸ قم.
۲۱. الدفاع عن القرآن ضد النحويين و المستشرقين احمد مکی الانصاری. نشر دارالمعاف مصر ۱۲۹۳ هـ. ق
۲۲. تفسیر تسنیم، عبدالله جوادی آملی. محقق مجید حیدری فر و دیگران. قم. اول ۱۳۸۹. ج ۲۱
۲۳. علوم قرآنی در مکتب اهل بیت علیهم السلام، علی اصغر ناصحیان. نشر دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد چاپ سوم ۱۳۹۳.
۲۴. روش تفسیر قرآن محمود رجبی، نشر پژوهشکده حوزه و دانشگاه. قم. چاپ اول ۱۳۸۳.
۲۵. التبیان فی إعراب القرآن، عکبری عبدالله بن حسین. نشر بیت الافکار الدولیه. عمان ریاض. چاپ اول بی تا.
۲۶. الحقائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة، سید علیخان بن احمد. تحقیق ابوالفضل سجادی، نشر ذوی القربی. قم. چاپ اول. بی تا
۲۷. علوم العربیة سید هاشم حسینی طهرانی، نشر مفید. تهران چاپ دوم ۱۳۶۴.
۲۸. الأشباه و النظائر فی النحو، عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، نشر دارالکتب العلمیه. بیروت چاپ دوم
۲۹. شرح التسهیل المسمی تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد، ناظر الجیش، محمد بن یوسف، نشر دارالاسلام، قاهره چاپ اول
۳۰. مغنی اللیب عن کتب الاعراب، ابن هشام، عبد الله بن یوسف، نشر کتابخانه ی آیت الله مرعشی نجفی، قم چاپ چهارم. بی تا.

پایان نامه ها:

۱. تطور الفكر النحوی عند ابن هشام الانصاری من قطر الندی الى مغنی اللیب، دراسة وصفیه تحلیلیه، رساله دکتری مصطفی حسین آدم عبدالله تحت اشراف دکتر مصطفی محمد الفکی، دانشگاه ام درمان الاسلامیه، سال ۱۴۳۰ هـ. ق.

۲. توجیه الشاهد القرآني في مغني اللبيب تأصيل وتطبيق ومنهج، پایان نامه ی دکترای خانم زمزم بنت أحمد بن علي تقي، تحت اشراف دکتر محمد أحمد خاطر، سال ۲۰۱۱ دانشگاه ام القرى عربستان سعودی،

۳. الاستشهاد في كتاب المقتضب للمبرّد، دراسة لغوية، پایان نامه کارشناسی ارشد آقای زروقی جمعه زیر نظر دکتر ابوبکر حسینی سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ دانشگاه قاصدی مرباح ورقلة جمهوری الجزائر

فصل هفتم: معناشناسی واژه ای عربی مبینی – مفردات قرآن با قرآن

نمونه های انجام شده از رساله تبیین مفردات قرآن با قرآن آورده شود

فصل هشتم: ساختار شناسی واژگانی (صرف) عربی مبینی - صرف قرآن با قرآن

فصل نهم: جمله شناسی و تاثیرات بین واژگانی (نحو) عربی مبینی – نحو قرآن با قرآن

فصل دهم : چیدمان شناسی و واژه گزینی معنا محور (بلاغت) عربی مبینی – بلاغت قرآن با قرآن

منابع:

منابع

کتاب تاریخی

۱. تاریخ اللغات السامیة نوشته ولفنسون نشر دارالقلم – pdf ینابیع اللغة الاولى
۲. اطلس القرآن شوقی ابوخلیل نشر دارالفکر دمشق ۲۰۰۳ م. Pdf
۳. البدء و التاريخ مطهر بن طاهر مقدسی نشر: مكتبة الثقافة الدينية، ۶ جلد chm مكتبة التاريخ روح الاسلام
۴. ینابیع المودّة: سليمان قندوزی بلخی از اینترنت دانلود شود و ارجاع شود
۵. معجم البلدان یاقوت حموی نرم افزار لغوی قاموس النور
۶. تاریخ طبری محمد بن جریر آملی، أبو جعفر الطبری الناشر: دار التراث – بیروت الطبعة: الثانية – ۱۳۸۷ هـ chm مكتبة التاريخ روح الاسلام
۷. صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء قَلَقَشَنَدی ناشر: دار الكتب العلمية بیروت نرم افزار تراث نور
۸. نهاية الأرب فی فنون الأدب : شهاب الدین نویری ناشر: دار الكتب و الوثائق القومية قاهره ۱۴۲۳ هـ ق چاپ: اول نرم افزار تراث نور
۹. تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون أبو زید، ولی الدین الحضرمی الإشبیلی المحقق: خليل شحادة دار الفكر، بیروت چاپ دوم، ۱۴۰۸ هـ – ۱۹۸۸ م chm مكتبة التاريخ روح الاسلام
۱۰. البداية والنهاية، أبو الفداء إسماعيل الدمشقي محقق: علی شیرى الناشر: دار إحياء التراث العربی چاپ اول ۱۴۰۸ هـ – ۱۹۸۸ م chm مكتبة التاريخ روح الاسلام
۱۱. التيجان فی ملوک حمير chm مكتبة التاريخ روح الاسلام
۱۲. تاریخ ادبیات عرب، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش نشر امیرکبیر چاپ ششم تهران ۱۳۹۳
۱۳. اثبات الوصیة، مسعودی، علی بن حسین نرم افزار جامع التفاسیر نور

کتاب لغوی

۱. الطراز الأول سيد علی خان مدنی قاموس النور
۲. لسان العرب ابن منظور قاموس النور
۳. الصحاح جوهری نرم افزار لغوی قاموس النور
۴. تاج العروس من جواهر القاموس، حسینی زبیدی، محمد مرتضی، ۲۰ جلد، دارالفکر – بیروت، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق.

٥. التحقيق فى كلمات القرآن الكريم علامه مصطفى حسن نرم افزار لغوى قاموس النور

كتب تفسيرى

١. التبيان فى تفسير القرآن، شيخ طوسى نرم افزار جامع التفاسير نور
٢. مجمع البيان فى تفسير القرآن طبرسى نرم افزار جامع التفاسير نور
٣. تفسير تسنيم جوادى آملی، نرم افزار مجموعه آثار تسنيم
٤. أنوار التنزيل و أسرار التأويل بيضاوى، نرم افزار جامع التفاسير نور
٥. البحر المديد فى تفسير القرآن المجيد، ابن عجيبة نرم افزار جامع التفاسير نور
٦. التفسير المنير فى العقيدة و الشريعة و المنهج، وهبه زحيلي نرم افزار جامع التفاسير نور
٧. روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم آلوسى نرم افزار جامع التفاسير نور
٨. مفاتيح الغيب فخر رازى نرم افزار جامع التفاسير نور
٩. التحرير و التنوير ابن عاشور نرم افزار جامع التفاسير نور
١٠. البحر المحيط فى التفسير، ابوحيان اندلسى، جامع التفاسير نور
١١. الجامع لأحكام القرآن، قرطبى، جامع التفاسير نور
١٢. الكشف عن حقائق غوامض التنزيل، زمخشري جامع التفاسير نور
١٣. الميزان فى تفسير القرآن علامه طباطبايى جامع التفاسير نور
١٤. تفسير نور الثقلين حويزى جامع التفاسير نور
١٥. تفسير القمى جامع التفاسير نور
١٦. البرهان فى تفسير القرآن بحراني جامع التفاسير نور

كتب حديثى

١. نهج البلاغة نسخه تحقيق صبحى صالح جامع الاحاديث نور
٢. بحار الأنوار (ط - بيروت)، نرم افزار جامع الاحاديث نور
٣. شيخ صدوق، علل الشرائع جامع الاحاديث نور
٤. وسائل الشيعة، شيخ حر عاملى جامع الاحاديث نور
٥. الخصال، شيخ صدوق جامع الاحاديث نور
٦. مجموعة ورام، ورام بن أبى فراس جامع الاحاديث نور
٧. عوالى اللئالى العزيزية فى الأحاديث الدينية، ابن ابى جمهور جامع الاحاديث نور
٨. معانى الأخبار، شيخ صدوق جامع الاحاديث نور

٩. الإختصاص شيخ مفيد جامع الاحاديث نور
١٠. الفصول المهمة فى أصول الأئمة شيخ حر عاملى جامع الاحاديث نور
١١. المزار الكبير (لابن المشهدى)، جامع الاحاديث نور
١٢. مهج الدعوات و منهج العبادات سيد بن طاووس جامع الاحاديث نور
١٣. إرشاد القلوب إلى الصواب جامع الاحاديث نور
١٤. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل جامع الاحاديث نور
١٥. البلد الأمين و الدرع الحصين كفعمى جامع الاحاديث نور
١٦. المصباح كفعمى جامع الاحاديث نور
١٧. المقنعة شيخ مفيد جامع الاحاديث نور
١٨. دعائم الإسلام ابن حيون جامع الاحاديث نور
١٩. المحاسن برقى جامع الاحاديث نور
٢٠. التوحيد شيخ صدوق جامع الاحاديث نور
٢١. عيون أخبار الرضا عليه السلام، صدوق جامع الاحاديث نور
٢٢. شرح أصول الكافى مولى صالح المازندراني، جامع الاحاديث نور
٢٣. مناقب آل أبى طالب عليهم السلام ابن شهر آشوب جامع الاحاديث نور
٢٤. بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد صلى الله عليهم محمد بن حسن صفار جامع الاحاديث نور
٢٥. الخرائج و الجرائح قطب الدين راوندى، سعيد بن هبة الله، ٣جلد، مؤسسه امام مهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف - قم، چاپ: اول،
٢٦. ١٤٠٩ ق جامع الاحاديث نور
٢٧. الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد شيخ مفيد جامع الاحاديث نور
٢٨. كشف الغمة فى معرفة الأئمة اربلى جامع الاحاديث نور
٢٩. ، روضة الواعظين و بصيرة المتعظين فتال نيشابورى جامع الاحاديث نور
٣٠. إعلام الورى بأعلام الهدى طبرسى جامع الاحاديث نور
٣١. الهداية الكبرى خصيبى جامع الاحاديث نور
٣٢. مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسى دوم، نرم افزار جامع الاحاديث نور
٣٣. كافى ثقة الاسلام كلينى ط دارالحديث نرم افزار جامع الاحاديث نور
٣٤. تحف العقول ابن شعبه حرانى نرم افزار جامع الاحاديث نور

۳۵. عمدة عيون صحاح الأخبار فى مناقب إمام الأبرار، ابن بطريق، يحيى بن حسن نرم افزار جامع الاحاديث نور

۳۶. إلزام الناصب فى إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، على يزدى حائرى نرم افزار كلام نور

سایر کتب

۱. الفهرست (ابن ندیم)، نرم فزار تراجم نور
۲. كشف الظنون عن أسامى الكتب و الفنون، حاجى خليفه، مصطفى بن عبد الله ناشر: دار إحياء التراث العربى لبنان - بيروت چاپ: ۱ نرم فزار تراجم نور
۳. من الدراسات القرآنية عبد العال سالم مكرم مشكات الانوار
۴. سرچشمه اندیشه عبد الله جوادی آملی نرم افزار مجموعه آثار اسراء
۵. الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - سلطان العلماء)، نرم افزار جامع فقه
۶. نگاهی به زبان (یک بررسی زبان شناختی) نوشته جرج یول، ترجمه نسرین حیدری، نشر سمت چاپ یازدهم پاییز ۹۲
۷. مباحثی از اصول فقه مصطفی محقق داماد جامع اصول فقه نور
۸. الإیتقان فى علوم القرآن، سیوطی مشكات الانوار
۹. انس و آشنایی با زبان وحی - کتاب اول واژه شناسی نوشته محمد برزگر نشر معارف ۱۳۹۳
۱۰. کتاب مقدس ترجمه سمیث وفاندايک، بيروت: دار الكتاب المقدس فى الشرق الأوسط، چاپ اول، ۱۹۹۳ م. - اینترنت

منابع انگلیسی زبان:

1. The study of language, George yule, fifth edition, Cambridge university press